

گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی به کنگره‌ی چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی

۱۸ دسامبر سال ۱۹۲۵

ی. استالین

از انتشارات حزب کار ایران (توفان)
بهمن ۱۳۸۷

پرولتارهای جهان متحد شوید!

گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی
به کنگره‌ی چهاردهم حزب
کمونیست (ب) اتحاد شوروی [۱]

۱۸ دسامبر سال ۱۹۲۵

ی. استالین

اداره نشریات به زبان‌های خارجی
مسکو سال ۱۹۵۳

از طرف اداره‌ی نشریات

این کتاب از روی متن روسی اثر ی. و. استالین:
"گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی به کنگره‌ی
چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی" که در
سال ۱۹۵۰ از طرف بنگاه نشریات سیاسی دولتی
اتحاد شوروی، در مسکو منتشر گردیده، به فارسی
ترجمه شده است.

فهرست

۴	<u>I - اوضاع بین‌المللی</u>
۵	۱ - تثبیت سرمایه‌داری
۱۰	۲ - امپریالیسم، مستعمرات و نیمه مستعمرات
۱۱	۳ - فاتحین و مغلوبین
۱۵	۴ - تضادهای موجوده بین کشورهای فاتح
۱۸	۵ - جهان سرمایه‌داری و اتحاد شوروی
۲۲	۶ - وضع خارجی اتحاد شوروی
۲۷	۷ - وظائف حزب
۲۹	<u>II - وضع داخلی اتحاد شوروی</u>
۲۹	۱ - اقتصاد ملی من حیث‌المجموع
۴۱	۲ - صنایع و اقتصادیات روستائی
۴۳	۳ - مسائل بازرگانی
۴۵	۴ - طبقات، فعالیت آنها، تناسب بین آنها
۴۸	۵ - سه شعار لنین در باب مسئله‌ی دهقانان
۵۴	۶ - دو خطر و دو انحراف در مسئله‌ی دهقانان
۵۸	۷ - وظائف حزب
۶۲	<u>III - حزب</u>
۶۹	<u>پایان سخن گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی</u>
۶۹	۱ - ساکولنیکوف و دائوئسی کردن کشور ما
۷۱	۲ - کامنف و گذشت‌های ما نسبت به دهقانان
۷۴	۳ - حساب کی اشتباه بوده است؟
۷۵	۴ - ساکولنیکوف چگونه از تهیدستان دفاع میکند
۷۶	۵ - مبارزه‌ی مسلکی است یا افتراء
۷۸	۶ - راجع به نپ

۷۹	۷ - راجع به سرمایه‌داری دولتی
۸۴	۸ - زینوویف و دهقانان
۹۰	۹ - درباره‌ی تاریخ اختلافات
۹۵	۱۰ - پلاتفرم اپوزیسیون
۹۷	۱۱ - "صلح دوستی" آنان
۹۸	۱۲ - حزب به وحدت نائل خواهد آمد
۱۰۱	توضیحات

گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی

۱۸ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۲۵

رفقا! شما طی دو هفته‌ی اخیر امکان داشتید گزارش‌های مبسوط عده‌ی کثیری از اعضای کمیته‌ی مرکزی و اعضای هیئت سیاسی را درباره‌ی فعالیت کمیته‌ی مرکزی از کنگره‌ی سیزدهم تا چهاردهم استماع نمائید که به طور کلی، بدون تردید صحیح بوده است تصور نمی‌کنم تکرار این گزارش‌ها موردی داشته باشد. به نظر من این کیفیت کار مرا در لحظه‌ی کنونی تسهیل می‌کند و به همین مناسبت صلاح می‌دانم به طرح رشته‌ای از مسائل مربوط به فعالیت کمیته‌ی مرکزی حزب ما از کنگره‌ی سیزدهم تا کنگره‌ی چهاردهم اکتفا شود معمولاً گزارش کمیته‌ی مرکزی از اوضاع خارجی شروع می‌شود. من نیز این رسم را بر هم نخواهم زد و مطلب را از اوضاع خارجی شروع خواهم کرد.

I

اوضاع بین‌المللی

نکته‌ی اساسی و جدید و قاطعی که طی این دوره در رشته‌ی سیاست خارجی وجود دارد و نفوذ آن در کلیه‌ی حوادث مشهود است آن است که بین کشور ما که به ساختمان سوسیالیسم مشغول است و کشورهای جهان سرمایه‌داری تا اندازه‌ای توازن موقت قوا برقرار گردیده است، توازنی که مرحله‌ی کنونی "همزیستی مسالمت‌آمیز" کشور شوراهای با کشورهای سرمایه‌داری نتیجه‌ی آن است. آن چه زمانی برای ما به منزله‌ی تنفس کوتاه پس از جنگ محسوب می‌شد به یک دوران کامل تنفس مبدل گردید. از اینجا است

که بین جهان بورژوازی و جهان پرولتاریا تا اندازه‌ای توازن قوا و نیز یک دوره‌ی همزیستی مسالمت آمیز " پدید آمده است.

علت این امر از طرفی ضعف درونی، ضعف و ناتوانی سرمایه‌داری جهانی، و از طرف دیگر، رشد جنبش انقلابی کارگران به طور کلی و بخصوص رشد نیروهای ما در کشور شوراهاست.

علت این ضعف جهان سرمایه‌داری چیست؟

علت این ضعف تضادهائی است که برای سرمایه‌داری غیر قابل رفع است و کلیه‌ی اوضاع بین‌المللی در چهار چوب آن صورت می‌پذیرد، - این تضادها برای کشورهای سرمایه‌داری غیر قابل رفع است و تنها در جریان تکامل انقلاب پرولتاری در باختر می‌توان بر آنها فائق آمد.

این تضادها کدامند؟ آنها را می‌توان به پنج گروه خلاصه کرد.

نخستین گروه تضادها، تضادهای موجوده بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری است.

دومین گروه تضادها، تضادهای موجوده بین امپریالیسم و جنبش آزادی بخش مستعمرات و کشورهای وابسته است.

سومین گروه تضادها، آن تضادهائی است که بین دول فاتح جنگ امپریالیستی و دول مغلوب بسط می‌یابد و نمی‌تواند هم بسط نیابد.

چهارمین گروه تضادها، آن تضادهائی است که بین خود دولت‌های فاتح بسط می‌یابد و نمی‌تواند هم بسط نیابد.

و پنجمین گروه تضادها، آن تضادهائی است که بین کشور شوراها و کشورهای سرمایه‌داری من حیث‌المجموع بسط می‌یابد.

این است پنج گروه اساسی تضادهائی که وضع بین‌المللی ما در چهارچوب آن، سیر تکاملی خود را طی می‌نماید.

رفقا، بدون بررسی مختصر ماهیت و رشد این تضادها ما به درک وضع بین‌المللی کنونی کشور خود قادر نخواهیم بود. از این رو تشریح مختصر این تضادها، ناگزیر باید قسمتی از گزارش مرا تشکیل دهد.

۱- تثبیت سرمایه‌داری

بدین ترتیب از نخستین رشته‌ی تضادها یعنی از تضادهای بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری شروع می‌کنیم. در این رشته می‌توان واقعیات اساسی را به طریق زیرین خلاصه نمود.

اولاً. سرمایه‌داری از آن هرج و مرجی که پس از جنگ در تولید و بازرگانی و در رشته‌ی مالی آغاز گردیده و دامنگیر وی شده بود خارج می‌شود و یا هم اکنون خارج شده است. حزب این را تثبیت جزئی یا موقت سرمایه‌داری نامیده است. معنای این سخن چیست؟ معنای این سخن آن است که تولید و بازرگانی کشورهای سرمایه‌داری که زمانی در دوران بحران پس از جنگ (مقصودم سال‌های ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ است) فوق‌العاده تنزل یافته بود، به پیشروی آغاز نهاده و قدرت سیاسی بورژوازی کم و بیش استحکام می‌پذیرد. معنای این سخن آن است که سرمایه‌داری موقتاً گریبان خود را از آن هرج و مرجی که پس از جنگ بدان دچار شده بود خلاص نموده است.

اینک با در نظر گرفتن اروپا ارقامی چند ذکر کنیم.

تولید در کلیه‌ی کشورهای پیش افتاده‌ی اروپا نسبت به سال ۱۹۱۹ یا پیشرفت می‌کند و در بعضی نقاط به هشتاد - نود درصد میزان قبل از جنگ می‌رسد و یا در همان میزان است. تنها در انگلستان هنوز بعضی از رشته‌های تولیدی کمر راست نکرده‌اند، چنانچه اروپا را من حیث‌المجموع در نظر بگیریم، تولید و بازرگانی به طور کلی در حال پیشرفت است ولی هنوز به میزان قبل از جنگ نرسیده است. چنانچه تولید غله را در نظر بگیریم، مشاهده می‌شود که در انگلستان به ۸۰ - ۸۵ درصد، در فرانسه به ۸۳ درصد و در آلمان به ۶۸ درصد میزان قبل از جنگ رسیده است. در آلمان افزایش تولید غله بسیار کند است. در فرانسه افزایش نمی‌یابد و در انگلستان تقلیل می‌پذیرد. تمام اینها به وسیله‌ی صدور غله از آمریکا جبران می‌شود. استخراج ذغال در سال ۱۹۲۵ در انگلستان برابر با ۹۰ درصد، در فرانسه ۱۰۷ درصد و در آلمان ۹۳ درصد میزان قبل از جنگ است. تولید فولاد در انگلستان برابر با ۹۸ درصد در فرانسه ۱۰۲ درصد و در آلمان ۷۸ درصد میزان قبل از جنگ است. مصرف پنبه در انگلستان مساوی با ۸۲ درصد، در فرانسه ۸۳ درصد و در آلمان ۸۱ درصد میزان قبل از جنگ است. بازرگانی خارجی انگلستان دارای تفاضل پاسیف است و به ۹۴ درصد میزان قبل از جنگ می‌رسد، در آلمان بازرگانی خارجی نسبت به ۱۹۱۹ کمی افزایش یافته ولی آن هم دارای تفاضل پاسیف است، در فرانسه میزان بازرگانی خارجی اکنون بیش از میزان قبل از جنگ است و به ۱۰۲ درصد می‌رسد. رویهم‌رفته سطح بازرگانی خارجی اروپا چنانچه سال ۱۹۲۱ را در نظر بگیریم ۶۳ درصد قبل از جنگ است ولی اکنون در سال ۱۹۲۵، بازرگانی به ۸۲ درصد همان میزان بالغ گردیده است. گرچه توازن بودجه در این کشورها به نحوی حاصل آمده است. لیکن این توازن نتیجه‌ی افزایش فوق‌العاده‌ی بار مالیات بر دوش اهالی است. تزلزلات ارز در

بعضی کشورها وجود دارد. ولی به طور کلی هرج و مرج پیشین مشاهده نمی شود.

به طور کلی منظره چنین است که بحران اقتصادی پس از جنگ در اروپا برطرف می گردد و تولید و بازرگانی به سطح قبل از جنگ ارتقاء می یابد. یکی از کشورهای اروپائی، یعنی فرانسه، در رشته‌ی بازرگانی و تولید هم اکنون از میزان قبل از جنگ پا فراتر نهاده است. و کشور دیگر اروپائی، - منظورم انگلستان است - هنوز هم در یک سطح و یا تقریباً در یک سطح قرار دارد و به میزان قبل از جنگ نمی رسد.

ثانیاً به جای دوران مد امواج انقلابی که در سال‌های بحران پس از جنگ ناظر آن بودیم، اکنون دوران جزر آن را در اروپا مشاهده می کنیم. این بدان معنی است که مسئله به کف آوردن و تصرف فوری قدرت به توسط پرولتاریا، اکنون در اروپا جزو دستور روز نیست، دوران اعتلای امواج انقلابی، که در آن جنبش به پیش می شتابد، اوج می گیرد و حزب با شعارهای خود نمی تواند به جنبش برسد، نظیر آن حالتی که مثلاً در سال ۱۹۰۵ و یا ۱۹۱۷ در کشور ما وجود داشت، دورانیست که هنوز در پیش است. ولی اکنون چنین دورانی نیست، بلکه دوران جزر موقت و دوران جمع آوری قوا از طرف پرولتاریاست که از لحاظ تعیین شکل‌های جدید جنبش، از لحاظ وجود و رشد جنبش توده‌ای تحت لوای مبارزه در راه وحدت جنبش اتحادیه‌ای، از لحاظ استقرار و استحکام روابط جنبش کارگری باختر با جنبش کارگری اتحاد شوروی، از لحاظ مثلاً چپ گرایی جنبش کارگری انگلستان، از لحاظ تلاشی آمستردام [۲] و پیدایش شکاف عمیق در آن و غیره و غیره؛ نتایج بزرگی به دست می دهد. تکرار می کنم که ما دوران تجمع قوا را می گذرانیم، دورانی که برای عملیات انقلابی آینده دارای اهمیت بسیاری است. این دورانی است که طی آن شعار جنبش کمونیستی عبارت می شود از به کف آوردن سازمان‌های توده‌ای پرولتاریا (اتحادیه‌های کارگری و غیره) و "معزول نمودن" لیبرهای سوسیال دمکرات از مقامات خود. همان گونه که در سال‌های ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲ برای ما اتفاق افتاد.

ثالثاً، مرکز قدرت مالی جهان سرمایه‌داری، مرکز استثمار مالی کلیه‌ی جهان از اروپا به آمریکا منتقل گردیده است. سابق مرکز استثمار مالی جهان معمولاً فرانسه، آلمان و انگلستان بود. اکنون دیگر نمی توان بدون ذکر بعضی قید و شرط‌های مخصوص چنین اظهاری کرد. اکنون مرکز استثمار مالی جهان، به طور عمده، ایالات متحده‌ی آمریکای شمالی است. این دولت از هر جهت، خواه از حیث تولید، خواه از جهت بازرگانی و خواه از جهت تجمع سرمایه رشد می کند. در این مورد ارقامی چند ذکر می کنم. محصول غله در آمریکای شمالی از سطح قبل از جنگ تجاوز کرده است و اکنون به ۱۰۴ درصد این سطح بالغ

است. استخراج ذغال به ۹۰ درصد میزان قبل از جنگ رسیده است، لیکن کسری آن را افزایش عظیم استخراج نفت جبران می نماید. باید متذکر شد که استخراج نفت در آمریکا معادل ۷۰ درصد استخراج نفت در جهان است. تولید پولاد آن به ۱۴۷ درصد یعنی ۴۷ درصد بیش از میزان قبل از جنگ بالغ گردیده است. در آمد ملی آن معادل ۱۳۰ درصد قبل از جنگ است، یعنی ۳۰ درصد از میزان قبل از جنگ تجاوز کرده است. بازرگانی خارجی آن با تفاضل آکتیف فوق العاده‌ای به حساب کشورهای اروپائی به ۱۴۳ درصد میزان قبل از جنگ رسیده است. قریب ۵ میلیارد از ۹ میلیارد ذخیره‌ی طلای جهان در آمریکاست. ارز ایالات متحده‌ی آمریکای شمالی استوارترین ارزها است. در مورد صدور سرمایه باید گفت که در زمان کنونی آمریکا تقریباً یگانه کشوری است که به نسبت روزافزونی سرمایه صادر می نماید. فرانسه و آلمان فوق العاده کم سرمایه صادر می کنند. انگلستان نیز صدور سرمایه‌های خود را بسیار تقلیل داده است.

رابعاً، تثبیت موقت سرمایه‌داری اروپا که در بالا از آن صحبت کرده‌ام به طور عمده به کمک سرمایه‌ی آمریکائی و به بهای تابعیت مالی اروپای باختری از آمریکا، حاصل گردیده است. برای اثبات این موضوع، کافی است رقم بدهی دولتی اروپا به آمریکا را ذکر کنیم. این رقم از ۲۶ میلیارد روبل کمتر نیست. من دیگر از بدهی خصوصی به آمریکا یعنی از سرمایه‌هائی که آمریکا در مؤسسات اروپائی گذارده و برای اروپا مبلغی را برابر با چند میلیارد تشکیل می دهد، سخنی نمی گویم. این وضع حاکی از چیست؟ این وضع حاکی از آن است که اروپا در نتیجه‌ی ورود سرمایه از آمریکا (قسمتی هم از انگلستان) کم و بیش کمر راست می کند. ولی به بهای چه؟ - به بهای تابعیت مالی اروپا از آمریکا.

خامساً، لذا، برای این که اروپا امکان پرداخت ربح و خود وام‌های مزبور را داشته باشد، مجبور است بار مالیاتی اهالی را سنگین تر سازد و وضع کارگران را بدتر کند و درست همین وضع هم اکنون در کشورهای اروپا جریان دارد. از هم اکنون، با آن که هنوز پرداخت وام‌ها و ربح چنان چه باید شروع نشده، مثلاً در انگلستان افزایش بار مالیاتی نسبت به تمام در آمد ملی در سال ۱۹۲۴ از ۱۱ درصد (سال ۱۹۱۳) به ۲۳ درصد، در فرانسه - از ۱۳ درصد درآمد ملی به ۲۱ درصد و در ایتالیا از ۱۳ درصد به ۱۹ درصد رسیده است. لازم به تذکر نیست که در آتی‌هی نزدیکی بار مالیات باز هم سنگین تر خواهد شد. بنابراین وضع مادی زحمتکشان اروپا و مقدم بر همه طبقه‌ی کارگر مسلماً بدتر خواهد گردید. و طبقه‌ی کارگر ناگزیر انقلابی خواهد شد. علائم این انقلابی شدن، هم اکنون، خواه در انگلستان و خواه در سایر کشورهای اروپا مشاهده

می‌گردد. منظور من این است که طبقه‌ی کارگر اروپا تا اندازه‌ای به چپ متمایل شده است.

چنین است واقعیات اساسی که نشان می‌دهد تثبیت موقت سرمایه‌داری که اروپا بدان نائل آمده، تثبیتی میان تهی است که برپایه‌ای پوسیده قرار دارد. من بعید نمی‌دانم که چه بسا تولید و بازرگانی در اروپا به سطح قبل از جنگ نیز برسد. لیکن این بدان معنی نیست که بدین ترتیب سرمایه‌داری ثبات قبل از جنگ خود را به دست خواهد آورد. اصولاً سرمایه‌داری دیگر هیچگاه یک چنین ثباتی را به دست نخواهد آورد. چرا؟ زیرا، اولاً اروپا تثبیت موقت خود را به بهای تابعیت مالی از آمریکا، که منجر به افزایش فوق‌العاده‌ی بار مالیاتی و وخامت ناگزیر وضع کارگران و انقلابی شدن کشورهای اروپاست، به دست آورده و ثانیاً بدان جهت که یک سلسله علل دیگری وجود دارد که تثبیت کنونی را ناپایدار و بی‌ثبات می‌گرداند و من ذیلاً درباره‌ی آنها صحبت خواهم کرد.

اگر تمام آن چه را که هم اکنون در مورد تجزیه و تحلیل نخستین گروه تضادها گفتیم، ترازبندی کنیم، این نتیجه‌ی کلی به دست می‌آید که تعداد کشورهای عمده‌ی استثمارگر جهان نسبت به دوران قبل از جنگ به حداقل رسیده است. سابقاً استثمارگران عمده عبارت بودند از انگلستان، فرانسه، آلمان و تا حدی آمریکا ولی اکنون تعداد آنها به کمترین میزان رسیده یعنی اکنون استثمارگر اصلی جهان که صاحب سرمایه‌ی مالی باشد و بنابراین وام‌دهنده‌ی اصلی عبارت است از آمریکای شمالی و تا حدی دستیارش، انگلستان.

معنی این سخن هنوز این نیست که اروپا به وضع مستعمره در آمده است. کشورهای اروپائی که استثمار مستعمرات خود را ادامه می‌دهند، اکنون خود به تبعیت سرمایه‌ی مالی آمریکا در آمده‌اند و از این رو به نوبه‌ی خود به وسیله‌ی آمریکا استثمار می‌شوند و استثمار خواهند شد. از این نقطه‌ی نظر تعداد دول معظمی که جهان را با سرمایه‌ی مالی استثمار می‌کنند به حداقل تقلیل یافته است، در صورتی که تعداد کشورهای استثمار شونده افزایش پذیرفته است. این است یکی از علل بی‌ثباتی و ناتوانی درونی تثبیت کنونی سرمایه‌داری.

۲ - امپریالیسم، مستعمرات و نیمه مستعمرات

اینک به دومین رشته‌ی تضادهای موجوده بین کشورهای امپریالیست و کشورهای مستعمره بپردازیم. واقعیات اساسی در این رشته عبارت است از رشد تکامل صنعت و پرولتاریا در مستعمرات بخصوص در زمان جنگ و پس از آن و نیز رشد فرهنگ به طور کلی و از آن جمله روشنفکران ملی در این کشورها؛ فرازمندی جنبش ملی - انقلابی در مستعمرات و به طور کلی بحران سیادت جهانی امپریالیسم؛ مبارزات آزادی بخش در هندوستان و مصر علیه انگلستان؛ جنگ آزادی بخش سوریه و مراکش علیه امپریالیسم فرانسه؛ مبارزه‌ی آزادی بخش چین علیه امپریالیسم انگلستان - ژاپن - آمریکا و غیره. رشد جنبش کارگری در هندوستان و چین و نقش روز افزون طبقه‌ی کارگر کشورهای مزبور در جنبش ملی انقلابی.

از اینجا این نتیجه به دست می‌آید که دول معظم در برابر خطر از دست دادن پشتگاه اصلی خود یعنی مستعمرات قرار گرفته‌اند. پای تثبیت سرمایه‌داری در اینجا به کلی لنگ است. زیرا جنبش انقلابی کشورهای ستمکش که گام به گام رو به اعتلاء می‌رود در بعضی نقاط آغاز آن نموده است که به شکل یک جنگ واقعی علیه امپریالیسم (مراکش، سوریه، چین) در آید و امپریالیسم آشکارا از عهده‌ی منقاد ساختن مستعمرات "خود" بر نمی‌آید.

گروهی و به ویژه نویسندگان بورژوازی می‌گویند تشدید بحران در مستعمرات گناه بلشویک‌ها است. باید بگوییم که آنها با ایراد این اتهام بیش از حد برای ما افتخار قائل می‌شوند. متأسفانه، ما هنوز آن اندازه نیرومند نیستیم که مستقیماً به کلیه‌ی کشورهای مستعمره در امر آزادی آنها کمک کنیم. علت را باید عمیق‌تر جستجو کرد. علاوه بر چیزهای دیگر علت آن است که دول اروپا که موظفند به آمریکا ربح بپردازند، مجبورند ستمگری و استثمار را در مستعمرات و کشورهای وابسته تشدید کنند، و این امر نمی‌تواند به تشدید بحران و جنبش انقلابی در این کشورها منجر نگردد.

تمام این جریان‌ها نشان می‌دهد که در این زمینه کار امپریالیسم جهانی بیش از حد خراب است اگر در آنجا یعنی در مورد نخستین رشته‌ی تضادهای سرمایه‌داری اروپا به جزئی تثبیتی نائل شده است و عجالتاً مسئله‌ی تصرف فوری قدرت از طرف پرولتاریا مطرح نیست، در عوض در مستعمرات بحران به اوج خود رسیده و موضوع طرد امپریالیست‌ها از یک سلسله از مستعمرات در دستور روز قرار دارد.

۳ - فاتحین و مغلوبین

اینک به سومین رشته‌ی تضادها یعنی تضادهای موجوده بین کشورهای فاتح و کشورهای مغلوب می پردازم.

واقعیات اساسی در این رشته به قرار زیرین است. اولاً، پس از صلح ورسای؛ اروپا به دو اردوگاه، اردوگاه مغلوبین (کشورهای آلمان، اتریش، و غیره) و اردوگاه فاتحین (متفقین به اضافه‌ی آمریکا) تقسیم گردید. ثانیاً باید این نکته را متذکر شد که فاتحین که قبلاً سعی داشتند کشورهای مغلوب را از طریق اشغال مختنق سازند (منطقه‌ی روهر را به خاطر بیاورید) از این طریقه روی گردانده، شیوه‌ی دیگر یعنی شیوه‌ی استثمار مالی در درجه‌ی اول آلمان و در درجه‌ی دوم اتریش را در پیش گرفتند. نقشه‌ی دائوئس که نتایج منفی آن فقط اکنون نمایان شده معبر این شیوه‌ی جدید است. ثانیاً کنفرانس لوکارنو [۳] که گویا کلیه‌ی تضادهای موجوده بین فاتحین و مغلوبین را برطرف ساخته است، در واقع، با وجود هیاهویی که در اطراف این مسئله برپا شد، عملاً هیچ چیز، هیچ تضادی را برطرف ننمود، بلکه فقط بر شدت این تضادها افزود.

معنای نقشه‌ی دائوئس آن است که آلمان باید ۱۳۰ میلیارد مارک طلا، نه کمتر و نه بیشتر، در مواعده‌های مختلف به متفقین بپردازد. هم اکنون نتایج نقشه‌ی دائوئس به صورت وخامت وضع اقتصادی آلمان، به صورت یک سلسله ورشکستگی‌ها در گروهی از بنگاه‌ها، به صورت افزایش بیکاری و غیره خود نمائی می کند. نقشه‌ی دائوئس که در آمریکا تنظیم شده بدین قرار است: اروپا بدهی‌های خود را به آمریکا به حساب آلمان که موظف است به اروپا غرامات بدهد می پردازد، لیکن نظر به اینکه آلمان نمی تواند تمام این مبلغ را از کیسه‌ی تهی پرداخت کند، لذا باید یک سلسله بازارهای آزاد که هنوز به تصرف سایر کشورهای سرمایه‌داری در نیامده به دست آورد، تا از آنجا بتواند قوای جدید و خون تازه‌ای برای پرداخت غرامات تحصیل نماید. آمریکا در این مورد علاوه بر یک سلسله بازارهای بی‌اهمیت، بازارهای روسیه ما را در نظر دارد. طبق نقشه‌ی دائوئس بازارهای مزبور باید به آلمان واگذار گردد تا بتواند از آنها چیزی به چنگ آورد و از محل آن به اروپا غرامات بپردازد. اروپا نیز به نوبه‌ی خود باید آن را به صورت پرداخت بدهی‌های دولتی خویش به آمریکا بپردازد. تمام این نقشه خوب تنظیم شده منتها بدون خود صاحب کار. زیرا نقشه‌ی مزبور برای مردم آلمان فشار مضاعفی را در بر دارد. فشار بورژوازی آلمان بر پرولتاریای آلمان و فشار سرمایه‌ی خارجی بر تمام مردم آلمان. تصور این که فشار مضاعف مزبور برای مردم آلمان به رایگان خواهد گذاشت اشتباه

است. از این رو من بر آنم که در این قسمت نقشه‌ی دائوئس، انقلاب ناگزیری را در آلمان در بر دارد، این نقشه برای آرام کردن آلمان تهیه شده است، لیکن این نقشه، نقشه‌ی دائوئس ناگزیر بایستی به انقلاب در آلمان منجر گردد. قسمت دوم این نقشه نیز که می‌گوید آلمان باید به حساب بازارهای روسیه پول و پله‌ای برای اروپا دست و پا کند تصمیمی بدون خود صاحب کار است. چرا؟ زیرا ما به هیچ وجه نمی‌خواهیم کشور ما به خاطر هیچ کشور دیگری و از آن جمله آلمان به یک کشور فلاحتی تبدیل گردد. ما خود ماشین و سایر وسائل تولید را خواهیم ساخت. از این رو هرگونه حسابی بر این پایه که ما موافقت خواهیم کرد میهن ما به خاطر آلمان به یک کشور فلاحتی تبدیل شود معنایش حساب بدون خود صاحب کار است. در این قسمت پایه‌ی نقشه‌ی دائوئس بر آب است.

و اما در مورد لوکارنو، باید گفت که لوکارنو همان ادامه‌ی ورسای است و هدفی که می‌تواند داشته باشد به زبان دیپلوماتیک فقط، حفظ "استاتوس کوو" یعنی حفظ وضع موجود است که بر طبق آن آلمان کشور مغلوب و متفقین فاتح محسوب می‌شوند. کنفرانس لوکارنو به وضع مزبور از لحاظ حقوقی تحکیم می‌بخشد، بدین معنی که، مرزهای جدید آلمان به نفع لهستان و به نفع فرانسه محفوظ می‌ماند، آلمان مستعمرات خود را از دست می‌دهد و در عین حال آلمانی که در بستر پروکروست گنجانده و تپانده شده، باید کلیه‌ی اقدامات لازم را برای دست و پا کردن ۱۳۰ میلیارد مارک طلا به عمل آورد. تصور این که آلمان در حال رشد و پیشرفت به چنین وضعی تن در خواهد داد معنایش به معجزه امید داشتن است. اگر سابقاً یعنی بعد از جنگ فرانسه و پروس مسئله‌ی آلزاس و لرن که یکی از عقده‌های تضادهای آن زمان بود به صورت یکی از جدی‌ترین علل جنگ امپریالیستی در آمد، آن گاه اکنون چه تضمینی وجود دارد که صلح ورسای و ادامه‌ی آن یعنی لوکارنو که به موجب آن آلمان به صورت قانونی و به استناد موازین حقوقی سیلزی و دالان دانتزیک و دانتزیک را از دست می‌دهد، و اوکراین گالیسی و ولین غربی و بلوروسی بخش غربی خود و لیتوانی، ویلنا را از دست می‌دهد و الخ، - چه تضمینی وجود دارد که این قرارداد که یک رشته از دول را قطعه قطعه کرده و تعداد زیادی عقده‌های تضاد ایجاد نموده است؛ به سرنوشت قرار داد سابق فرانسه و پروس که به موجب آن بعد از جنگ فرانسه و پروس آلزاس و لرن از فرانسه منتزع شد دچار نگردد؟

چنین تضمینی نیست و نمی‌تواند هم باشد.

اگر نقشه‌ی دائوئس آبستن انقلاب آلمان است، در عوض لوکارنو آبستن جنگ نوینی در اروپا است.

محافظه کاران انگلیس می خواهند هم علیه آلمان "استاتوس کوو" را حفظ کنند و هم از آلمان علیه اتحاد شوروی استفاده کنند. آیا اشتباهی آنها بیش از حد زیاد نیست؟

از پاسیفیسم و صلح بین دول اروپائی سخن می گویند. بریان و چمبرلن یک دیگر را در آغوش می کشند، اشترزمن (Stresemann) تعارف تحویل انگلستان می دهد. تمام اینها حرف مفت است. تاریخ اروپا به ما نشان می دهد هرگاه به منظور آرایش قوا برای جنگ جدیدی قراردادهائی منعقد گردیده، این قراردادها، قراردادهای صلح نامیده شده است. همیشه قراردادهائی منعقد گردیده که عناصر جنگ آینده را تعیین می کرده و همیشه انعقاد این قراردادها با هیاهو در اطراف صلح توأم بوده است. همیشه در چنین مواردی مدیحه سرایان دروغین صلح پیدا شده‌اند. من فاکت‌هائی را از تاریخ دوران پس از جنگ فرانسه و پروس به خاطر می آورم: هنگامی که آلمان فاتح و فرانسه مغلوب شده بود. زمانی که بیسمارک سعی داشت "استاتوس - کوو" را به هر ترتیب شده حفظ کند یعنی کوشش می نمود وضعی را که پس از جنگ پیروزمندانه‌ی آلمان با فرانسه ایجاد شده بود هم چنان نگاهدارد. در آن زمان بیسمارک طرفدار صلح بود، زیرا چنین صلحی برای او نسبت به فرانسه یک سلسله مزایائی را در برداشت. فرانسه نیز طرفدار صلح بود و این موضوع لاقلاً برای آغاز کار یعنی زمانی که هنوز جراحاتش در جنگی که با ناکامی قرین بود التیام نیافته بود، صدق می کرد. در این دوران که طی آن، همه از صلح دم می زدند و مدیحه سرایان دروغین درباره‌ی نیت صلح طلبانه‌ی بیسمارک داد سخن می دادند، آلمان و اطریش معاهده‌ای کاملاً مسالمت آمیز و کاملاً صلح طلبانه منعقد نمودند که بعدها یکی از مبانی جنگ امپریالیستی آینده گردید. منظورم معاهده‌ای است که در سال ۱۸۷۹ بین آلمان و اطریش منعقد گردید. این معاهده علیه چه کسی بود؟ علیه روسیه و فرانسه. این معاهده از چه حکایت می کرد؟ گوش کنید:

« نظر به این که همکاری نزدیک آلمان و اتریش احدی را تهدید نمی نماید و هدف آن تحکیم صلح در اروپا طبق اصول عهدنامه‌ی برلین است، اعلیحضرتین یعنی دو شهریار، مصمم شدند اتحاد صلح و معاهده‌ی متقابل‌ای منعقد سازند. »

ملاحظه می کنید: همکاری نزدیک آلمان و اتریش به خاطر صلح اروپا، این معاهده را "اتحاد صلح" جلوه گر می ساختند، و حال آن که کلیه‌ی مورخین متحدالقولند که معاهده‌ی مزبور تدارک مستقیمی برای جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴

بوده است. در نتیجه، این معاهده‌ی به خاطر صلح اروپا که در واقع به خاطر جنگ اروپا بود، معاهده‌ی دیگر یعنی معاهده‌ی روسیه و فرانسه در سال‌های ۱۸۹۱ - ۱۸۹۳ باز هم درباره‌ی صلح، نه چیز دیگر، منعقد گردید! در آنجا از چه حکایت می‌شد؟ از این که:

"فرانسه و روسیه که محرکشان نیت مشترک حفظ صلح است در نکات زیرین توافق یافته‌اند".

و اما این که این توافق درباره‌ی چه بوده است در آن موقع علناً اظهاری نگردید. ولی در متن سری معاهده ذکر شده بود که: در صورت وقوع جنگ، روسیه باید ۷۰۰ هزار سرباز و فرانسه (تقریباً) ۱۳۰۰ هزار سرباز علیه آلمان گسیل دارد.

هر دو این معاهدات رسماً معاهدات صلح و دوستی و آرامش در تمام اروپا نامیده می‌شدند.

در تکمیل این جریان پس از شش سال یعنی در سال ۱۸۹۹، کنفرانس صلح لاهه تشکیل می‌شود که در آن مسئله‌ی تقلیل تسلیحات مطرح می‌گردد. این واقعه هنگامی رخ می‌دهد که افسران ستاد ارتش فرانسه طبق موافقتنامه‌ی فرانسه و روسیه به منظور تهیه نقشه‌ی اعزام قوا در صورت وقوع جنگ، به روسیه مسافرت می‌کنند، و افسران ستاد ارتش روسیه به فرانسه می‌روند تا به اتفاق ژنرال‌های فرانسوی نقشه‌های عملیات جنگی آینده را علیه آلمان تنظیم نمایند. این واقعه زمانی رخ می‌دهد که ستادهای ارتش آلمان و اتریش نقشه‌ای ترتیب داده و شرایطی طرح می‌کنند که طبق آن اتریش و آلمان می‌بایست توأمآً به همسایگان باختری و خاوری خود حمله ور شوند. درست در همین لحظه (البته همه‌ی این کارها آهسته و محرمانه انجام می‌گیرد) کنفرانس لاهه در سال ۱۸۹۹ تشکیل می‌شود و در آنجا صلح اعلام می‌گردد و جنجال دروغینی درباره‌ی تقلیل تسلیحات برپا می‌شود.

این نمونه‌ای از ریاکاری بی نظیر دیپلمات‌های بورژوازی است که با هیاهو و نغمه سرائی در اطراف صلح می‌کوشند امر تدارک جنگ نوین را پرده پوشی کنند.

آیا با این وصف ما می‌توانیم نغمه سرائی‌هایی را که درباره‌ی جامعه‌ی ملل و لوکارنو می‌شود، باور کنیم؟ البته نه. از این رو است که ما نمی‌توانیم نه به معانقه‌ی چمبرلن و بریان و نه به تعارفات اشتراکات اعتماد کنیم. از این رو است که ما معتقدیم لوکارنو نقشه‌ی آرایش قوا برای جنگ نوین است نه برای صلح.

نقش انترناسیونال دوم در این مسئله قابل توجه است. سران انترناسیونال دوم بیش از همه جوش می‌زنند و تقلا می‌کنند تا کارگران را معتقد سازند که لوکارنو ابزار صلح و جامعه‌ی ملل کشتی نوح صلح است و بلشویک‌ها از آن

رو نمی خواهند به جامعه‌ی ملل وارد شوند که با صلح مخالفند و غیره. اگر مطالب مذکور و به خصوص اطلاعات تاریخی مربوط به یک رشته معاهدات منعقد شده پس از جنگ فرانسه و پروس را که فوقاً شرح دادم یعنی معاهداتی را که معاهدات صلح نامیده می شدند و در واقع معاهدات جنگ بودند. مورد دقت قرار دهیم، آن گاه تمام این هیاهوی انترناسیونال دوم به چه چیز تأویل خواهد شد؟ روش کنونی انترناسیونال دوم نسبت به لوکارنو حاکی از چیست؟ حاکی از آن است که انترناسیونال دوم سازمانی است که نه تنها فساد بورژوازی را در داخل طبقه‌ی کارگر اشاعه می دهد. بلکه هم چنین سازمانی است برای تبریئه اخلاقی تمامی بی عدالتی‌های معاهده‌ی صلح ورسای. حاکی از آن است که انترناسیونال دوم سازمانی کمکی برای متفقین است. سازمانی که موظف است با کار و هیاهوی خود به نفع لوکارنو و جامعه‌ی ملل، بی عدالتی و ستمی را که به توسط رژیم ورسای - لوکارنو به وجود آمده، از لحاظ اخلاقی تبریئه کند.

۴ - تضادهای موجوده بین کشورهای فاتح

به چهارمین رشته‌ی تضادها یعنی به تضادهای موجوده بین کشورهای فاتح می پردازم. واقعیات اساسی در اینجا عبارت از این است که علی رغم نوعی ائتلاف بین آمریکا و انگلستان، ائتلافی که اساس آن را معاهده‌ی آمریکا و انگلستان علیه الغای وام‌های متحدین تشکیل می دهد؛ من معتقدم که مبارزه‌ی بین انگلستان و آمریکا بر سر منافع خود، ضعیف نشده بلکه بالعکس شدت می یابد. اکنون یکی از مسائل اساسی برای دول معظم جهان مسئله‌ی نفت است. اگر آمریکا را به عنوان مثال برداریم ملاحظه می شود که آمریکا قریب ۷۰ درصد فرآورده‌های نفتی جهان را تولید می کند و بیش از ۶۰ درصد مصرف جهانی را به مصرف می رساند. بدین ترتیب آمریکا در این رشته که شاهرگ کلیه‌ی فعالیت اقتصادی و نظامی دول معظم جهان است، در همه جا و همیشه به مخالفت انگلستان برخورد می کند. اگر ما دو شرکت جهانی نفت یعنی "استاندارد اویل" و "کونینکلیک شل"، (Koninklijke Shell) را که اولی نماینده‌ی آمریکا و دومی نماینده‌ی انگلستان است در نظر بیاوریم، خواهیم دید که بین این دو شرکت، در تمام بخش‌های جهان، در هر کجا که نفتی خوابیده، مبارزه جریان دارد. این همان مبارزه بین آمریکا و انگلستان است. زیرا مسئله‌ی نفت، مسئله‌ی حیاتی است و موضوع فرماندهی در جنگ آینده وابسته به آن است که چه کسی دارای نفت بیشتری است. موضوع فرماندهی بر صنایع

و بازرگانی جهانی وابسته به آن است که چه کسی دارای نفت بیشتری است. نفت، پس از آن که ناوگان کشورهای راقیه به محرک‌های موتورهای مبارزه می‌گردد، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ به شاه‌رگ حیاتی مبارزه‌ی دول جهانی در راه تفوق بر دیگران مبدل می‌شود و درست در این رشته است که بین شرکت‌های نفت انگلستان و شرکت‌های نفت آمریکا مبارزه‌ی حیاتی و مماتی جریان دارد، که گرچه همیشه دارای جنبه‌ی آشکار نیست، ولی همان طور که از تاریخ مذاکرات و تصادمات بین انگلستان و آمریکا در این زمینه دیده می‌شود همیشه موجود و آتش آن در زیر خاکستر پنهان است. کافی است یک سلسله یادداشت‌های متوالی هیوز (Hughes)، وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا را، علیه انگلستان راجع به مسئله‌ی نفت به خاطر بیاوریم. در آمریکای جنوبی، در ایران، در اروپا در بخش‌هایی از رومانی و گالیسی که نفت خیز است، در تمام بخش‌های جهان مبارزه، گاه مخفی گاه علنی، جریان دارد. من دیگر از واقعیت پر اهمیتی مانند تصادم منافع انگلستان و آمریکا در چین صحبت نمی‌کنم. شما لابد می‌دانید که در اینجا مبارزه به صورت مخفی جریان دارد، ضمناً آمریکا که با نرمش بیشتری عمل می‌کند و آن شیوه‌های خشونت آمیز مستعمره‌داری را که هنوز لردهای انگلیسی از آن دست نکشیده‌اند به کار نمی‌برد، اکثراً موفق می‌شود در چین کلاه سر انگلستان بگذارد، او را از میدان بدر کند و راه خود را در چین هموار سازد. بدیهی است که انگلستان نمی‌تواند نسبت به این امر لاقید ماند.

من در مورد تضاد منافع فرانسه و انگلستان بر سر احراز سلطه بر قاره‌ی اروپا به تفصیل نخواهم پرداخت. این حقیقتی است بر همه معلوم. و نیز بدیهی است مبارزه‌ی که بین انگلستان و فرانسه بر سر منافع آنان جریان دارد تنها برای احراز سلطه در قاره‌ی اروپا نبوده بلکه برای احراز سلطه در مستعمرات نیز می‌باشد. در مطبوعات اخباری شایع شده است حاکی از این که جنگ در سوریه و مراکش علیه امپریالیسم فرانسه، بدون دخالت انگلستان برپا نشده است. من مدارکی در دست ندارم، لیکن تصور می‌کنم این اخبار بی اساس نباشد. من، دیگر درباره‌ی تضاد منافع بین آمریکا و ژاپن سخنی نخواهم گفت، این نیز معلوم است. تنها کافی است مانورهای اخیر نیروی دریایی آمریکا را در اقیانوس کبیر و مانورهای نیروی دریایی ژاپن را به خاطر آورد تا معلوم شود منظور از این مانورها چیست.

بالاخره من باید حقیقتی را که ناچار باعث تعجب همگانی می‌شود متذکر گردم. این حقیقت عبارت است از افزایش عظیم تسلیحات در کشورهای فاتح منظور من فاتحین و تضادهای موجود بین دول فاتح است. این فاتحین، متفقین نام دارند. درست است که آمریکا جزو متفقین نیست. ولی با متفقین علیه آلمان

جنگیده است. و اکنون این متفقین با تمام قوا مسلح می شوند. علی‌ه‌ی چه کسی؟ سابقاً، زمانی که کشورهای متفق مسلح می شدند، معمولاً آلمان را بهانه می کردند و می گفتند آلمان سراپا مسلح شده و صلح تمام جهان را به خطر انداخته و بنابراین باید به منظور دفاع مسلح شد. ولی حالا چه؟ حالا دیگر آلمان به عنوان نیروی مسلح وجود ندارد و خلع سلاح شده است. ولی در کشورهای فاتح افزایش تسلیحات اکنون از همیشه شدیدتر شده است. مثلاً افزایش شگرف نیروی هوایی را در فرانسه به چه چیز باید حمل کرد؟ افزایش شگرف تسلیحات و بخصوص ناوگان دریایی را در انگلستان به چه باید حمل کرد؟ و نیز افزایش شگرف نیروهای دریایی آمریکا و ژاپن را به چه می توان حمل کرد؟ حضرات "متفقین"، که توأم بر آلمان غلبه یافته و آن را خلع سلاح نموده‌اند دیگر از چه و از که می ترسند؟ از چه می ترسند و چرا مسلح می شوند؟ پس کجاست پاسیفیسم انترناسیونال دوم که از صلح دم میزند و نمی بیند، - البته وانمود می کند که نمی بیند و خود را به ندیدن می زند - که "متفقینی" که رسماً خود را دوستان یک دیگر می شمردند، دیوانه وار علیه دشمن "مجازی" مسلح می شوند؟ جامعه‌ی ملل و انترناسیونال دوم برای جلوگیری از افزایش دیوانه وار تسلیحات چه اقدامی کرده‌اند؟ آیا بر آنها روشن نیست که با افزایش تسلیحات "توپ‌ها خود شروع به شلیک می کنند"؟ انتظار پاسخ از جامعه‌ی ملل و انترناسیونال دوم نداشته باشید. در این مورد مطلب بر سر آن است که مبارزه بین کشورهای فاتح بر سر منافع خویش، افزایش و شدت می یابد، تصادم بین آنها ناگزیر می گردد و آنها چون وقوع جنگ جدیدی را پیش بینی می کنند با تمام قوا و تمام وسائلی که در اختیار دارند مسلح می گردند. مبالغه نخواهد بود اگر بگوئیم از این لحاظ ما با یک صلح دوستانه بین کشورهای فاتح سروکار نداریم، بلکه با یک صلح مسلح و با حالت صلح مسلحی سروکار داریم که آستن جنگ است. آن چه اکنون در کشورهای فاتح صورت می گیرد، وضع قبل از جنگ ۱۹۱۴ یعنی حالت صلح مسلح را بسیار به خاطر می آورد.

زامداران اروپا اکنون سعی دارند این حقیقت را با هیاهو در اطراف پاسیفیسم پرده پوشی کنند. ولی قبلاً متذکر شده‌ام که ارزش پاسیفیسم مزبور چیست و چه بهائی می توان برای آن قائل گردید. بلشویک‌ها از زمان کنفرانس ژن [۴] مطالبه‌ی خلع سلاح می کنند. چرا انترناسیونال دوم و سایر کسانی که درباره‌ی پاسیفیسم پرگوئی می کنند از پیشنهاد ما پشتیبانی نمی نمایند؟

این اوضاع بار دیگر نشان می دهد که آن تثبیت موقت و جزئی که اروپا به بهای اسارت خود به دست آورده است، پایدار نیست. زیرا صرف نظر از تضادهای موجود بین کشورهای فاتح و مغلوب، تضادهای درون کشورهای فاتح نیز افزایش و شدت می یابد.

۵ - جهان سرمایه‌داری و اتحاد شوروی

به پنجمین رشته‌ی تضادها یعنی تضادهای موجود بین اتحاد شوروی و جهان سرمایه‌داری می‌پردازم.

مسئله‌ی اساسی در این زمینه آن است که سرمایه‌داری جهانشمول دیگر وجود ندارد. پس از آن که کشور شوروی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت و روسیه‌ی سابق به اتحاد شوروی مبدل شد، دیگر سرمایه‌داری جهانشمول باقی نماند. جهان به دو اردوگاه تقسیم گردید: اردوگاه امپریالیسم و اردوگاه مبارزه علیه امپریالیسم. این نخستین نکته‌ای است که باید متذکر شد.

دومین نکته‌ای که در این زمینه باید ذکر کرد آن است که بر رأس کشورهای سرمایه‌داری دو کشور اصلی، انگلستان و آمریکا به صورت اتحاد انگلو آمریکن و بر رأس ناراضی‌ها و کسانی که تا پای جان با امپریالیسم در پیکارند کشور ما یعنی اتحاد شوروی قرار دارد.

نکته‌ی سوم آن که در تمام جهان دو مرکز جاذبه‌ی اساسی ولی متضاد با یک دیگر و متناسب با آن، - دو جهت کشش - به سوی این مراکز پدید می‌شود: انگلیس و آمریکا برای حکومت‌های بورژوازی و اتحاد شوروی برای کارگران باختر و انقلابیون خاور. انگلیس و آمریکا با ثروت خود دیگران را به سوی خود می‌کشاند زیرا از آنها می‌توان اعتبار گرفت. اتحاد شوروی به سبب تجربه‌ی انقلابی خود یعنی تجربه‌ی مبارزه در راه آزادی کارگران از قید سرمایه‌داری و آزادی خلق‌های ستمکش از قید امپریالیسم، دیگران را به سوی خود می‌کشاند. منظورم کشش کارگران اروپا و انقلابیون خاور به سوی کشور ما است. شما خود می‌دانید که دیدن کشور ما برای کارگران اروپا یا برای انقلابیون کشورهای ستمکش دارای چه معنائی است و چگونه آنها به زیارت کشور ما می‌شتابند و چه کششی از طرف کلیه‌ی شرافتمندان و انقلابیون تمام جهان به سوی کشور ما وجود دارد.

دو اردوگاه، دو مرکز جاذبه.

نکته‌ی چهارم آن که در این اردوگاه یعنی اردوگاه سرمایه‌داری وحدت منافع و یگانگی وجود ندارد و آن چه در آنجا حکمفرماست مبارزه بر سر منافع، تفرقه، مبارزه بین فاتحین و مغلوبین، مبارزه بین خود فاتحین، مبارزه بین کلیه‌ی کشورهای امپریالیستی بر سر مستعمرات و بر سر سود است و به همین دلیل امر تثبیت در این اردوگاه نمی‌تواند پایدار باشد و حال آن که در کشور ما تثبیت سالمی که به نحوی روز افزون استحکام می‌پذیرد، پدید می‌آید، اقتصادیات ما رشد می‌کند، ساختمان سوسیالیستی ما رشد می‌کند و در تمام اردوگاه ما کلیه‌ی

عناصر و قشرهای ناراضی، خواه در باختر و خواه در خاور متدرجاً و دائماً در پیرامون پرولتاریای کشور ما، در پیرامون اتحاد شوروی گرد می آیند. در آنجا، در اردوگاه سرمایه‌داری، تفرقه و از هم پاشیدگی وجود دارد. در اینجا در اردوگاه سوسیالیسم، بهم فشردگی و وحدت روز افزون منافع علیه دشمن مشترک یعنی علیه امپریالیسم وجود دارد. این است آن واقعیات اساسی که می خواستیم در مورد پنجمین رشته‌ی تضادها یعنی تضادهای موجوده ما بین جهان سرمایه‌داری و جهان شوراهای متذکر شوم.

من می خواهم به خصوص بر روی واقعیتی مکتب کنم که آن را کشش عناصر انقلابی و سوسیالیستی تمام جهان به سوی پرولتاریای کشورمان نامیده‌ام. منظور من هیئت‌های نمایندگی کارگران است که به کشور ما مسافرت می کنند، هیئت‌هایی که دقیقاً تمام گوشه و کنار کارهای ساختمانی ما را واری می کنند، تا یقین حاصل نمایند که ما نه تنها قادر به انهدام هستیم بلکه به ایجاد نو نیز قادریم. اهمیت این هیئت‌های نمایندگی کارگران - این زیارت کارگران از کشور ما - این هیئت‌هایی که اکنون در تکامل جنبش کارگری در باختر مرحله‌ی کاملی را منعکس می کنند، در چیست؟ شما شنیده‌اید که چگونه رهبران دولت شوروی هیئت نمایندگی کارگران انگلیس و هیئت نمایندگی کارگران آلمانی را استقبال کردند. آیا به این موضوع توجه کرده‌اید که رفقای ما که رشته‌های اداری گوناگونی را رهبری می کنند، نه تنها نمایندگان هیئت‌های کارگری را مطلع می ساختند، بلکه در حقیقت به آنها حساب پس می دادند؟ آن وقت من در مسکو نبودم، در مسافرت بودم، لیکن روزنامه‌ها را می خواندم و می دیدم که چگونه رفیق دزرژینسکی، رئیس شورای عالی اقتصاد ملی، تنها هیئت نمایندگی کارگران آلمان را مطلع نمی ساخت، بلکه در برابر این هیئت حساب پس می داد. این چیز نو و ویژه‌ای در زندگی ماست که باید بدان توجه خاصی مبذول داشت. من در روزنامه‌ها می خواندم چگونه کاسیور و سربروفسکی که اولی در گروزونی و دومی در باکو امور صنایع نفتی ما را رهبری می کنند هیئت‌های نمایندگی را به طور ساده، یعنی چنان که در مورد سیاحان معمول است. مطلع نساخته بلکه در برابر آنها همچون در برابر قدرت عالی بازرسی حساب پس می دادند. من می خواندم که چگونه تمام ادارات عالی ما، از شورای کمیته‌های ملی و کمیته‌ی اجراییه مرکزی گرفته تا کمیته‌های اجراییه‌ی محلی. همه آماده بودند در برابر هیئت‌های نمایندگی کارگری حساب پس بدهند. زیرا در وجود آنان، بازرسی دوستانه و برادرانه طبقه‌ی کارگر باختر را در مورد کار ساختمانی و دولت کارگری ما مشاهده می کردند.

این واقعیات از چه حکایت می‌کند؟ از دو چیز. نخست آن که طبقه‌ی کارگر اروپا، یا لاقل بخش انقلابی طبقه‌ی کارگر اروپا، دولت ما را جگر گوشه‌ی خود محسوب می‌دارد و در نتیجه‌ی کنجکاوی نیست که طبقه‌ی کارگر نمایندگان خود را به کشور ما اعزام می‌دارد، بلکه می‌خواهد مشاهده کند در کشور ما وضع از چه قرار است و چه کاری انجام می‌گیرد. زیرا به نظر من آنها خود را در کلیه‌ی آن چه ما در اینجا بنا می‌کنیم اخلاقاً مسئول می‌دانند، ثانیاً بخش انقلابی پرولتاریای اروپا دولت ما را به فرزندی پذیرفته و آن را جگر گوشه‌ی خود می‌شمارد و حاضر است از آن دفاع کند و در صورت لزوم در راه آن بجنگند. دولت دیگری را که از آن دموکراتیک تر نباشد نام ببرید که بتواند خود را در معرض بازرسی برادرانه‌ی نمایندگان کارگری سایر کشورها قرار دهد! احدی نمی‌تواند چنین دولتی را نشان دهد، زیرا چنین دولتی در جهان وجود ندارد. تنها دولت ما، دولت کارگران و دهقانان، قادر است در چنین راهی گام نهد. ولی کشور ما با ابراز حداکثر اعتماد به هیئت‌های نمایندگی کارگران و در عین حال حداکثر اعتماد طبقه‌ی کارگر اروپا را به دست می‌آورد. و این اعتماد نسبت به ما، از همه و هرگونه وامی برای ما گرانباتر است، زیرا این اعتماد کارگران نسبت به دولت ما مهم‌ترین پادزهر سم امپریالیسم و دسائس مداخله جویانه‌ی آن است.

این است اساس آن تغییراتی که در مناسبات متقابل بین دولت ما و پرولتاریای باختر به وجود آمده و بر پایه‌ی زیارت کارگران از کشور ما انجام پذیرفته و انجام می‌پذیرد. این است آن نکته‌ی تازه‌ای که بسیاری از اشخاص درک نکرده‌اند ولی اکنون دارای اهمیت قاطع است. زیرا وقتی ما بخشی از طبقه‌ی کارگر اروپا و به منزله‌ی جگر گوشه‌ی آن شمرده می‌شویم و به حکم این امر او مسئولیت اخلاقی به عهده‌ی خود می‌گیرد و موظف می‌شود از دولت ما، فرضاً در صورت مداخله‌ی مسلحانه‌ی سرمایه‌داری دفاع نماید و از منافع و مصالح ما در مقابل امپریالیسم مدافعه کند؛ آن گاه این امر از چه حکایت می‌کند؟ از این که نیروی ما نه روز به روز بلکه ساعت به ساعت افزایش می‌یابد و خواهد یافت. از این حکایت می‌کند که ضعف سرمایه‌داری نه روز به روز بلکه ساعت به ساعت افزایش می‌یابد. زیرا اکنون جنگیدن بدون کارگران محال است. اگر کارگران نخواهند علیه‌ی جمهوری ما بجنگند و اگر آنها جمهوری ما را همچون جگر گوشه‌ی خود که مقدراتش به مقدرات آنان وابسته است محسوب می‌دارند، در آن صورت جنگ علیه کشور ما غیرممکن می‌گردد. این است راز و کنه و معنای زیارتی که از کشور ما می‌شود و خواهد شد، و ما موظفیم این زیارت را به منزله‌ی وثیقه‌ی همبستگی و تحکیم

رشته‌های دوستی بین کارگران کشور ما و کارگران کشورهای باختر، با تمام قوا تشویق کنیم.

شاید بیجا نباشد چند کلمه‌ای هم درباره‌ی تعداد هیئت‌های نمایندگی که از کشور ما دیدن کرده‌اند، ذکر شود. اخیراً شنیده‌ام در کنفرانس مسکو یکی از رفقا از ریکف سؤال کرده است: "آیا این هیئت‌های نمایندگی برای ما خیلی گران تمام نمی‌شوند؟" رفقا نمی‌توان چنین مطالبی را حتی بر زبان راند. هیچ‌گاه در مورد هیئت‌های نمایندگی کارگری که به کشور ما می‌آیند نمی‌توان با چنین طرز تفکری سخن گفت. این طرز صحبت شرم‌آور است. برای این که ما به طبقه‌ی کارگر باختر کمک کرده باشیم تا نمایندگان خویش را به کشور ما اعزام دارد و یقین حاصل کند، که طبقه‌ی کارگر با گرفتن زمام قدرت به دست خویش قادر است نه فقط بنای سرمایه‌داری را منهدم سازد، بلکه به ساختمان سوسیالیسم نیز قادر است، نمی‌توانیم و نباید از هیچ‌گونه هزینه و هیچ‌گونه فداکاری رخ برتابیم. آنها، کارگران باختر، و به هر حال بسیاری از آنها هنوز هم معتقدند که طبقه‌ی کارگر بدون بورژوازی نمی‌تواند کار خود را از پیش برد. این اندیشه‌ی خرافی، بیماری اساسی طبقه‌ی کارگر باختر است که ناشی از تلفیقات سوسیال دمکرات‌هاست. ما از هیچ‌گونه فداکاری رخ بر نمی‌تابیم برای آن که به طبقه‌ی کارگر باختر امکان دهیم تا به وسیله‌ی نمایندگان خویش یقین حاصل کنند که طبقه‌ی کارگر با گرفتن زمام قدرت به دست خویش نه تنها قادر به منهدم ساختن کهن، بلکه به ساختمان سوسیالیسم نیز قادر هست. ما از هیچ‌گونه فداکاری رخ بر نمی‌تابیم برای آن که به طبقه‌ی کارگر باختر امکان دهیم تا یقین حاصل کند که کشور ما در جهان، آن یگانه دولت کارگری است که شایسته‌ی آن هست تا در باختر در راهش پیکار نمایند و از آن در برابر سرمایه‌داری خودی مدافعه کنند (کف زدن‌ها).

هیئت‌های نمایندگی که به کشور ما آمده‌اند بر سه نوعند: هیئت‌های نمایندگی روشنفکران، آموزگاران و غیره، هیئت‌های نمایندگی کارگران سالمند که گویا به حساب تقریبی، در حدود ۱۰ هیئت بوده‌اند و هیئت‌های نمایندگی کارگران جوان. مجموع اعضای هیئت‌هایی که به کشور ما آمده‌اند عبارت است از ۵۵۰ نماینده و سیاح. انتظار ورود ۱۶ هیئت نمایندگی دیگر نیز می‌رود که در شورای متحده‌ی مرکزی اتحادیه‌های سراسر شوروی ثبت گردیده‌اند. ما در آینده نیز این کار را عملی خواهیم ساخت تا رابطه‌ی طبقه‌ی کارگر کشورمان را با طبقه‌ی کارگر باختر استحکام بخشیم و بدین وسیله در مقابل همه و هرگونه امکان مداخله‌ی مسلحانه سدی ایجاد کنیم.

چنین است علائم مشخصه‌ی آن تضادهای اساسی که شیرازه‌ی سرمایه‌داری را از هم می‌پاشد.

از مجموعه این تضادها چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ این تضادها از چه حکایت می‌کنند؟ از این که شیرازه‌ی جهان سرمایه‌داری در اثر یک سلسله تضادهای درونی که ناتوانش می‌سازند از هم می‌پاشد و این که از طرف دیگر، جهان ما یعنی جهان سوسیالیسم بیش از پیش متحد و به هم فشرده می‌شود و از این رو، درست بر روی همین زمینه هم آن توازن موقتی قوا به وجود آمد که به جنگ علیه‌ی ما خاتمه بخشید و دوران "همزیستی مسالمت آمیز" بین دولت شوروی و دول سرمایه‌داری را آغاز نمود.

من باید دو واقعیت دیگر را نیز یادآوری کنم. که ایضاً در تبدیل دوران جنگ به دوران "همزیستی مسالمت آمیز" مؤثر بوده است.

نخست آن که در لحظه‌ی کنونی آمریکا نمی‌خواهد در اروپا جنگی رخ دهد. مثل این که آمریکا خطاب به اروپا می‌گوید: من به تو میلیاردها دلار وام داده‌ام، اگر می‌خواهی باز پولی دریافت کنی، اگر نمی‌خواهی ارز تو پا در هوا شود، ساکت باش، بنشین و کار کن، پولی به دست آور و ربح وام‌های خود را بپرداز. مشکل حاجتی به اثبات این موضوع باشد که این توصیه‌ی آمریکا اگر برای اروپا جنبه قاطع هم نداشته باشد، در هر صورت بدون تأثیر نخواهد بود.

دوم آن که از زمان پیروزی انقلاب پرولتاریا در کشور ما، یک کشور عظیم، با بازارهای فروش عظیم و منابع عظیم مواد خام از سیستم جهانی سرمایه‌داری خارج گردید و البته این موضوع نمی‌توانست در وضع اقتصادی اروپا تأثیر نبخشد. از دست دادن یک ششم جهان، از دست دادن بازارها و منابع مواد خام کشور ما، برای اروپای سرمایه‌داری به معنای تقلیل تولید و تزلزل بنیان تولید است. لذا برای خاتمه دادن به جدائی سرمایه‌ی اروپائی از کشور ما و از بازارها و منابع مواد خام ما، لازم آمد به یک نوع دوران "همزیستی مسالمت آمیز" با ما تن در داده شود تا به بازارها و منابع مواد خام ما راه یابند، چه در غیر این صورت، چنان که معلوم است، برای نیل به هیچ‌گونه ثبات اقتصادی در اروپا امکانی وجود ندارد.

۶- وضع خارجی اتحاد شوروی

اینهاست کلیه‌ی آن عواملی که در نتیجه‌ی آن بین اردوگاه سوسیالیسم و اردوگاه سرمایه‌داری در تمام جهان یک نوع توازن قوا به وجود آمده، دوران جنگ به دوران تنفس تبدیل شده، تنفس کوتاه به یک دوران کامل تنفس مبدل

گردیده و به ما امکان داده است تا به گفته‌ی ایلیچ، با کشورهای سرمایه‌داری نوعی "همکاری" کنیم. بنابراین عوامل است که دوران "به رسمیت شناختن" اتحاد شوروی آغاز گردیده و باید ادامه یابد.

من اسامی کشورهای را که ما را "به رسمیت شناخته‌اند" ذکر نخواهم نمود. ظاهراً، از کشورهای معظمی که ما را به رسمیت نشناخته‌اند تنها آمریکا باقی مانده است. و نیز حاجت به تفصیل نیست که پس از "به رسمیت شناختن" ها، بین ما و مثلاً آلمان و ایتالیا قراردادهای بازرگانی منعقد گردیده است. هم چنین نیازمند تفصیل نیست که بازرگانی خارجی به میزان متناهی رشد نموده و آمریکا به عنوان صادرکننده‌ی پنبه به کشور ما، و انگلستان و آلمان به عنوان واردکننده گان غله و محصولات کشاورزی از کشور ما به این بازرگانی توجه مخصوصی دارند. ولی یک نکته شایان ذکر است و آن این که سال جاری نخستین سالی است که، پس از آغاز دوران "همزیستی مسالمت آمیز" با دول سرمایه‌داری، ما به مقیاس کمابیش بزرگی در رشته‌ی بازرگانی با جهان سرمایه‌داری وارد ارتباطات وسیع و فراوانی شده‌ایم.

البته این بدان معنا نیست که ما دیگر تمام آن به اصطلاح نقارها و تمام آن به اصطلاح دعاوی و دعاوی متقابل‌های را که بین دولت ما و دول باختر وجود داشت و هنوز هم وجود دارد، از بین برده‌ایم. ما میدانیم که از ما پرداخت وام‌ها را طلب می‌کنند. اروپا هنوز این مطلب را فراموش نکرده و شاید هم فراموش نکند و در هر صورت به این زودی‌ها فراموش نخواهد کرد. به ما می‌گویند بدهی قبل از زمان جنگ ما به اروپا معادل ۶ میلیارد است و بدهی زمان جنگ به بیش از ۷ میلیارد روبل بالغ می‌گردد و بدین ترتیب جمعاً به ۱۳ میلیارد بالغ است. اگر تنزل ارز را به حساب آوریم و از این مبلغ سهمی که به کشورهای Limitrophes^۱ تعلق می‌گیرد کسر نماییم، آن گاه مشاهده می‌کنیم که حداقل ۷ میلیارد به دول اروپائی بدهکاریم. می‌دانیم که دعاوی متقابل ما بابت مداخله‌ی مسلحانه‌ی انگلستان، فرانسه و آمریکا به هنگام جنگ داخلی (چنان چه محاسبات لارین را در نظر بگیریم) تقریباً به رقم ۵۰ میلیارد روبل بالغ می‌گردد. بدین ترتیب آن چه به ما بدهکارند ۵ برابر آن چیزی است که ما به آنها بدهکاریم (لارین از جای خود: "ما این مبلغ را وصول خواهیم کرد") رفیق لارین می‌گوید که ما به موقع خود تمام این مبلغ را وصول خواهیم کرد. (خنده). اما

۱ - Limitrophes نام مجموعه کشورهای است که پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در مجاورت اتحاد شوروی، از اراضی متعلق به امپراطوری سابق روسیه تشکیل شده بودند: استونی، لیتوانی، لتونی و فنلاند. - مترجم

اگر مانند کمیساریای ملی دارائی با امساک بیشتری محاسبه کنیم، کمتر از ۲۰ میلیارد نخواهد شد. در هر صورت برد با ماست (خنده). ولی کشورهای سرمایه‌داری نمی‌خواهند با این ترتیب مصالحه کنند و ما هم چنان در صورت حساب آنها جزء بدهکاران هستیم.

بر این زمینه است که در جریان مذاکرات با سرمایه‌داران گیرها و پیچیدگی‌هایی ایجاد می‌گردد. جریان امر در مورد انگلستان بر این منوال بود و یقیناً در مورد فرانسه نیز بر همین منوال خواهد بود.

روش کمیته‌ی مرکزی حزب ما در این مسئله چیست؟ این روش همان روشی است که هنگام انعقاد قرارداد با ماکدونالد [۵] در پیش گرفته شده بود.

ما نمی‌توانیم قانون معروف کشورمان را که در سال ۱۹۱۸ دربارهی الغاء وام‌های تزاری وضع شده ملغی کنیم [۶] ما کماکان این قانون را مأخذ خود قرار می‌دهیم. ما نمی‌توانیم قانون‌هایی را که اعلام گردیده و به سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان صورت قانونی داده است، ملغی سازیم. ما بدین قوانین متکی هستیم و متکی خواهیم بود. ولی مخالفتی نداریم که ضمن مذاکرات عملی استثناءات چندی خواه برای انگلستان و خواه برای فرانسه بابت وام‌های سابق تزاری قائل شویم، به شرط این که چیزی بپردازیم و در عوض چیزی هم بگیریم. ما مخالفتی نداریم که با واگذاری امتیازات، رضایت دارندگان سابق را فراهم سازیم ولی باز هم به شرط آن که شرایط امتیازات، اسارت آور نباشد. بر همین پایه بود که توانستیم با ماکدونالد کنار بیائیم. مبنای این مذاکرات نظریه الغاء عملی وام‌های جنگی بود. به همین دلیل هم این قرارداد عقیم ماند. چه کسی آن را عقیم گذارد؟ بدون شک آمریکا. گرچه آمریکا در مذاکرات راکفسکی با ماکدونالد شرکتی نداشت، گرچه ماکدونالد و راکفسکی در مورد طرح معینی برای قرار داد توافق یافتند و گرچه طرح این موافقت نامه به طرفین راه چاره را نشان می‌داد و کمابیش منافع طرفین را تأمین می‌کرد، معهذا او از آنجائی که مبنای طرح مزبور الغای وام‌های جنگی بود و آمریکا نمی‌خواست چنین سابقه‌ای ایجاد کند، چه در آن صورت میلیاردهائی را که در اروپا دارد از دست می‌داد، لذا آمریکا "توصیه کرد" و عقد قرارداد صورت نگرفت.

با همه این احوال اکنون هم ما طرفدار این طرحیم. من می‌خواهم از مسائل سیاست خارجی ما یعنی از مسائلی که طی دوران مورد گزارش پیش آمده و بسیار حاد و حساس است و به مناسبات متقابله‌ی دولت ما با دولت‌های کشورهای اروپای باختری مربوط می‌باشد، دو مسئله را ذکر کنم: اولاً مسئله‌ای که بارها از طرف محافظه‌کاران انگلیس به میان کشیده

شده و در آینده هم به میان کشیده خواهد شد و آن مسئله مربوط به تبلیغات است و ثانیاً مسئله انترناسیونال کمونیست.

ما را متهم می کنند که چه در اروپا و چه در مستعمرات و کشورهای وابسته، علیه امپریالیسم به تبلیغات خاصی مشغولیم. محافظه کاران انگلیس مدعیند که کمونیست‌های روس کسانی هستند که مأموریتشان در هم شکستن اقتدار امپراتوری انگلستان است. می خواستم در اینجا اظهار دارم که همه این دعاوی مهملات صرف است. پس از آن که خود هیئت‌های نمایندگی کارگران به کشور ما مسافرت می کنند و با مقررات و نظامات کشور ما آشنا می شوند و اخبار مربوط به این مقررات و نظامات را در کلیه کشورهای باختر منتشر می کنند، دیگر نه در باختر و نه خاور ما نیازی به هیچ گونه تبلیغات خاص نداریم. ما نیازی به هیچ گونه تبلیغات دیگر نداریم. این بهترین، نیرومندترین، مؤثرترین تبلیغات برله رژیم شوراها و علیه رژیم سرمایه‌داری است. (کف زدن‌ها).

به ما می گویند که ما در خاور تبلیغات می کنیم. من تأکید می کنم که این دعاوی نیز مهملات صرف است. ما نیازی به هیچ گونه تبلیغات خاصی در خاور نداریم زیرا می دانیم، که تمام رژیم دولتی ما بر پایه‌ی همزیستی و همکاری برادرانه‌ی خلق‌های ملل بسیار گوناگون کشور ما مبتنی است. هر چینی، هر مصری، هر هندی که به کشور ما بیاید و شش ماه در آن اقامت کند، به رأی‌العین یقین حاصل می نماید، که کشور ما یگانه کشوری است که به آمال و آرزوهای خلق‌های ستمکش پی می برد و قادر است بین پرولتاریای ملیت حکمروای سابق و پرولتاریای ملیت‌های ستمکش سابق ایجاد همکاری نماید. برای ما در خاور به غیر از هیئت‌های نمایندگی که از چین، هندوستان و مصر می آیند و پس از آن که کشور ما را بررسی می کنند و اوضاع را به چشم خود می بینند اخبار مربوط به مقررات و نظامات کشور ما را در تمام جهان پخش می نمایند هیچ گونه ترویج و تبلیغ دیگری لازم نیست. این بهترین و مؤثرترین نوع تبلیغ است.

ولی نیروئی وجود دارد که می تواند امپراتوری بریتانیا را ویران کند و حتماً ویران خواهد کرد. این نیرو محافظه کاران انگلیس هستند. این همان نیروئی است که قطعاً و حتماً امپراتوری بریتانیا را به ورطه‌ی هلاک خواهد افکند. کافی است سیاست محافظه کاران را، در آن وقت که به حکومت رسیدند، به خاطر آوریم [۷] آنها کار خود را از چه شروع کردند؟ از انقیاد مصر، تشدید فشار بر هندوستان، مداخله‌ی مسلحانه در چین و غیره. این است سیاست محافظه کاران. در اینجا چه کسی گناهکار است و چه کسی را باید متهم کرد اگر لردهای انگلیسی جز این برای سیاست دیگری مستعد نیستند؟ مگر درک این

نکته دشوار است که محافظه کاران با گام برداشتن در این راه، همان طور که دو، دو تا چهار تا می شود، امپراتوری انگلستان را به هلاکت ناگزیر سوق خواهند داد؟

اینک کلمه‌ای چند از کمینترن سخن گوئیم. در باختر از طرف مزدوران امپریالیست‌ها و نویسندگان نامه‌های جعلی شایعاتی منتشر می شود مشعر بر این که کمینترن سازمان توطئه گران و تروریست‌ها است و کمونیست‌ها از آن رو به کشورهای باختر مسافرت می کنند که علیه زمامداران اروپائی به توطئه دست بزنند. از جمله انفجار صوفیه را در بلغارستان به کمونیست‌ها نسبت می دهند. من لازم می شمرم نکته‌ای را متذکر شوم که برای هر انسان با فرهنگ، اگر جاهل صرف و یا خریده شده نباشد، بایستی روشن باشد و آن این که کمونیست‌ها با تئوری و پرانیک ترور فردی هیچ گونه وجه مشترکی نداشته و ندارند و نمی توانند هم داشته باشند. کمونیست‌ها با تئوری توطئه نسبت به اشخاص مختلف هیچ گونه وجه مشترکی نداشته و ندارند و نمی توانند هم داشته باشند. تئوری و پرانیک کمینترن عبارت است از متشکل ساختن جنبش توده‌ای انقلابی علیه سرمایه‌داری. این صحیح است. این وظیفه‌ی کمونیست‌ها است. تنها افراد نادان و سفیه می توانند توطئه و ترور فردی را با سیاست کمینترن در جنبش توده‌ای انقلابی مخلوط کنند.

اینک دو کلمه هم از ژاپن بگوئیم. در باختر بعضی از دشمنان ما، دست‌ها را به هم می مالند که بله در چین هم جنبش انقلابی شروع شده و البته این بلشویک‌ها هستند که مردم چین را خریده‌اند، چه کس دیگری می تواند ۴۰۰ میلیون مردم چین را بخرد؟ آنها می گویند این موضوع گویا منجر بدان خواهد شد که "روس‌ها" و ژاپنی‌ها به جان یک دیگر بیفتند. رفقا، تمام اینها لاطائلات است. نیروهای جنبش انقلابی در چین برون از اندازه است. این نیروها هنوز چنان که باید متظاهر نشده و در آینده متظاهر خواهند شد. زمامداران خاور و باختر که این نیروها را نمی بینند و به طور باید و شاید آنها را به حساب نمی آورند، از این کار زیان خواهند دید. ما به مثابه‌ی یک دولت نمی توانیم این نیروها را به حساب نیاوریم. ما معتقدیم که چین در برابر همان مسئله‌ای قرار گرفته که آمریکای شمالی، هنگامی که به صورت دولت واحدی درمی آمد. در برابر آن قرار گرفته بود: آلمان زمانی که به صورت دولت واحدی متشکل می گردید، در برابر آن قرار گرفته بود، ایتالیا زمانی که متحد می شد و از قید دشمنان خارجی خلاص می گردید در برابر آن قرار گرفته بود. حق و عدالت در اینجا کاملاً به جانب انقلاب چین است. و از اینرو است که ما نسبت به انقلاب چین در مبارزه‌ی آن برای آزادی مردم چین از یوغ امپریالیست‌ها و نسبت به اتحاد چین در یک دولت واحد با حسن نظر می نگریم و خواهیم

نگریست. کسی که این نیروها را به حساب نمی آورد و به حساب نیاورد، قطعاً خواهد باخت. من تصور می کنم ژاپن این نکته را درک خواهد کرد که نیروی روز افزون جنبش ملی چین را که در حال پیشروی است و هرچه را در سر راه خود می بیند می رابد، وی، یعنی ژاپن نیز باید به حساب آورد. چژان تزولین همانا به این جهت راه نابودی می پیماید که به این نکته پی نبرده است. ولی علاوه بر آن، او بدین جهت راه نابودی می پیماید که تمام سیاست خود را بر پایه‌ی ایجاد نفاق و وخامت مناسبات بین اتحاد جماهیر شوروی و ژاپن بنا کرده است. هر ژنرال، هر زمامدار منچوری که سیاست خود را بر پایه‌ی ایجاد نفاق و وخامت مناسبات بین ما و ژاپن قرار دهد، قطعاً نابود خواهد شد. فقط کسی از میان آنها پایدار خواهد ماند که سیاست خود را بر پایه‌ی بهبود مناسبات ما با ژاپن و نزدیکی ما با ژاپن مبتنی سازد، تنها چنین ژنرالی و چنین زمامداری می تواند در منچوری پا برجا ماند، زیرا ما منافعی نداریم که موجب وخامت مناسباتمان با ژاپن گردد. منافع ما ایجاب میکند که کشور ما با ژاپن نزدیک باشد.

۷ - وظائف حزب

اینک به مسئله‌ی وظائف حزب در مورد وضع خارجی می پردازم. به نظر من در این مورد وظائف حزب را باید بر حسب کار آن به دو رشته منقسم نمود: رشته‌ی مربوط به جنبش انقلابی بین المللی و سپس رشته‌ی مربوط به سیاست خارجی اتحاد شوروی.

وظائف ما در رشته‌ی جنبش انقلابی بین المللی کدام است؟ اولاً، این وظائف عبارت است از فعالیت در راه تحکیم احزاب کمونیست در باختر و در راه این که این احزاب اکثریت توده‌ی کارگر را به جانب خود جلب نمایند. ثانیاً، فعالیت در راه تشدید مبارزه‌ی کارگران باختر در راه وحدت اتحادیه‌ها، در راه تحکیم دوستی بین پرولتاریای اتحاد شوروی و پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری. آن دوران زیارت سرزمین شوروی که درباره‌ی آن سخن گفتم و اهمیت آن را در فوق شرح داده‌ام به اینجا مربوط می شود. ثالثاً، فعالیت در راه تحکیم پیوند بین پرولتاریای کشور ما و جنبش‌های آزادیبخش کشورهای ستمکش، زیرا کشورهای مزبور؛ در مبارزه علیه امپریالیسم متفقین ما هستند. و رابعاً، فعالیت در راه تحکیم عناصر سوسیالیستی کشور ما، در راه تأمین پیروزی این عناصر بر عناصر سرمایه‌داری، همان پیروزی که برای

انقلابی کردن کارگران کلیه کشورهای دارای اهمیت قاطع است. رفقا معمولاً هنگام بحث درباره‌ی وظائف حزب ما در رشته‌ی جنبش انقلابی بین‌المللی به ذکر سه وظیفه‌ی نخستین اکتفا می‌ورزند و وظیفه‌ی چهارمی را فراموش می‌کنند یعنی فراموش می‌کنند که مبارزه‌ی ما در کشورمان، مبارزه در راه تأمین پیروزی عناصر سوسیالیستی در کشور ما بر عناصر سرمایه‌داری و نیز مبارزه‌ی ساختمانی ما، ایضاً از لحاظ اهمیت خود یک مبارزه‌ی بین‌المللی، انترناسیونالیستی است. زیرا کشور ما پایگاه انقلاب بین‌المللی است، زیرا کشور ما اهرم اصلی گسترش جنبش انقلابی بین‌المللی است. و هر آینه امر ساختمانی در کشور ما با نواخت لازم پیش رود، معنایش آن است که ما در کلیه رشته‌های دیگر نیز کار خود را در مورد جنبش انقلابی بین‌المللی درست همان طور که حزب از ما خواهان است انجام می‌دهیم.

اینها است وظائف حزب در رشته‌ی جنبش انقلابی بین‌المللی.

اینک به وظائف حزب در رشته‌ی سیاست خارجی اتحاد شوروی بپردازیم. نخست - فعالیت در راه مبارزه علیه جنگ‌های نوین و نیز در راه حفظ صلح و تأمین مناسبات به اصطلاح عادی با کشورهای سرمایه‌داری. اساس سیاست دولت ما، سیاست خارجی ما را اندیشه‌ی صلح تشکیل می‌دهد. مبارزه در راه صلح، مبارزه علیه جنگ‌های نوین، افشای کلیه اقداماتی که برای تدارک جنگ‌های جدید به عمل می‌آید. افشای آن اقداماتی که تدارک عملی جنگ را در زیر پرچم پاسیفیسم مستور میسازد. این است وظیفه‌ی ما. درست به همین جهت است که ما نمی‌خواهیم وارد جامعه‌ی ملل گردیم، زیرا جامعه‌ی ملل سازمان استتار تدارکات جنگی است و همان گونه که رفیق لیتوینف صحیحاً بیان کرده است برای ورود به جامعه‌ی ملل باید بین پتک و سندان یکی را انتخاب کرد. و اما ما نمی‌خواهیم نه برای ملل ضعیف پتک باشیم و نه برای ملل قوی سندان. نه به آن مایلیم و نه به این. ما هوادار صلحیم، ما هوادار افشای کلیه اقداماتی هستیم که به جنگ منجر می‌گردد، اعم از این که این اقدامات زیر هر گونه پرچم پاسیفیستی مستور باشد. خواه جامعه‌ی ملل خواه لوکارنو؛ فرقی ندارد، ما را نمی‌توان با پرچم فریب داد و با هیاهو ترساند.

دوم - فعالیت در راه توسعه‌ی داد و ستد کالا با جهان خارج بر اساس انحصار بازرگانی خارجی.

سوم - فعالیت در راه حصول نزدیکی با کشورهایائی که در جنگ امپریالیستی مغلوب شده‌اند، با آن کشورهایائی که بیش از کلیه کشورهای سرمایه‌داری رنجانده شده و بی نصیب مانده‌اند و بالنتیجه با اتحاد حکمروای دول معظم مخالفند.

چهارم - فعالیت در راه پیوند با کشورهای وابسته و مستعمره.

چنین است وظائفی که در لحظه‌ی کنونی در رشته‌ی مناسبات بین‌المللی و جنبش کارگری بین‌المللی در برابر حزب قرار گرفته است.

II

وضع داخلی اتحاد شوروی

به بخش دوم گزارش کمیته‌ی مرکزی می‌پردازم. این بخش مربوط به وضع داخلی کشور ما و سیاست کمیته‌ی مرکزی درباره‌ی مسائل مربوط به وضع داخلی است. می‌خواهم در این زمینه ارقامی چند ذکر کنم. گرچه ارقامی که در این اواخر در مطبوعات انتشار یافته اندک نیست. معه‌ذا، متأسفانه از ذکر ارقامی چند نمی‌توان صرف نظر نمود.

۱ - اقتصاد ملی من حیث‌المجموع

ولی قبل از این که به ذکر ارقام بپردازم، اجازه بدهید، احکام کلی چندی را که تعیین‌کننده‌ی کار ما در زمینه‌ی ساختمان اقتصاد سوسیالیستی است، بیان دارم. (من می‌خواهم مطلب را از اقتصاد شروع کنم).

حکم نخستین. ما در شرایط احاطه‌ی سرمایه‌داری کار می‌کنیم و می‌سازیم. یعنی اقتصاد ما و ساختمان ما در شرایط وجود تضاد و تصادمات بین سیستم اقتصاد ما و سیستم اقتصاد سرمایه‌داری بسط می‌یابد. احتراز از این تضاد برای ما به هیچ وجه میسر نیست. این چهارچوبی است که مبارزه‌ی دو سیستم، یعنی سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه‌داری بایستی در درون آن جریان یابد. به علاوه معنی این سخن آن است که نه تنها بنای اقتصاد ما باید در

مقابله‌ی با اقتصادیات سرمایه‌داری در خارج انجام گیرد، بلکه هم چنین باید در مقابله‌ی عناصر گوناگون داخلی کشور ما به یک‌دیگر، یعنی در مقابله‌ی عناصر سوسیالیستی با عناصر سرمایه‌داری انجام گیرد.

از اینجا این نتیجه حاصل می‌شود که ما باید اقتصاد خود را چنان بنا نمائیم که کشور ما به زائده‌ی سیستم سرمایه‌داری جهانی مبدل نگردد و در داخل سیستم عمومی تکامل سرمایه‌داری به صورت یک بنگاه فرعی در نیاید و اقتصاد ما نه به مثابه‌ی یک بنگاه فرعی سرمایه‌داری جهانی، بلکه مانند یک واحد اقتصادی مستقل که به طور عمده متکی به بازار داخلی و متکی به پیوند صنایع ما با اقتصاد دهقانی کشور ماست، تکامل یابد.

دو خط مشی کلی وجود دارد: یکی ناشی از این ادعا است که کشور ما هنوز مدتی مدید باید کشور کشاورزی باقی بماند. باید محصولات کشاورزی صادر و آلات و افزار وارد کند، باید بر این اصل متکی بود و در این طریق به پیش رفت. این خط مشی در ماهیت امر خواستار برچیدن بساط صنایع ماست. خط مشی مزبور اخیراً به صورت تزهائی که شانین نوشته، بیان شده است (شاید کسی آنها را در "اکنون می‌چسکایا ژیزن" [۸] خوانده باشد). در صورت پیروی از این خط مشی کار بدان جا منجر می‌شد که هیچگاه و یا تقریباً هیچگاه کشور ما نتواند واقعاً صنعتی شود و با پیروی از آن کشور ما می‌بایست از یک واحد اقتصادی مستقل که متکی به بازار داخلی است به طور ابژکتیف مبدل به زائده‌ی سیستم عمومی سرمایه‌داری گردد. این خط مشی در حکم دست کشیدن از وظائف ساختمانی ماست.

این خط مشی، خط مشی ما نیست.

خط مشی کلی دیگری نیز وجود دارد. ناشی از این اصل که ما باید تمام نیروی خود را به کار بریم، تا کشورمان را به کشوری تبدیل نمائیم که از لحاظ اقتصادی قائم به ذات و مستقل و متکی به بازار داخلی باشد، به کشوری که کانون جاذبه کلیه‌ی کشورهای دیگری باشد که به تدریج از سرمایه‌داری جدا می‌شوند و در مسیر اقتصاد سوسیالیستی رهسپار می‌گردند. این خط مشی خواستار آن است که صنایع ما به حداکثر ولی به میزان منابعی که در کشور ما موجود است و متناسب با آن منابع گسترش یابد. خط مشی مزبور سیاست تبدیل کشور ما به زائده‌ی سیستم جهانی سرمایه‌داری را به نحوی قاطع رد می‌کند. این همان خط مشی ساختمانی ما است که حزب درپیش گرفته و در آینده نیز از آن پیروی خواهد کرد. تا زمانی که احاطه‌ی سرمایه‌داری وجود دارد، پیروی از این خط مشی حتمی است.

هنگامی که انقلاب در آلمان یا در فرانسه، یا در هر دو کشور، در آن واحد پیروز گردد، و هنگامی که در آنجاها بر پایه‌ی تکنیک عالی تری ساختمان

سوسیالیستی آغاز گردد، البته آن وقت وضع صورت دیگری به خود خواهد گرفت. در آن وقت ما از سیاست تبدیل کشور خود به یک واحد مستقل اقتصادی به سیاست وارد ساختن کشورمان در مسیر عمومی تکامل سوسیالیستی خواهیم پرداخت. لیکن تا زمانی که چنین وضعی به وجود نیامده، برای ما ضرورت مطلق دارد که واجد آن حداقل استقلال در اقتصاد ملی خود باشیم که بدون آن مصون داشتن کشور ما از تبعیت اقتصادی سیستم سرمایه‌داری جهانی امری محال است.

این است حکم نخستین.

حکم دوم. که از آن نیز ما باید مانند حکم اول در امور ساختمانی خویش پیروی نمائیم. این است که پیوسته خصوصیات رهبری مان را در اقتصاد ملی که از رهبری در کشورهای سرمایه‌داری متمایز است، در نظر داشته باشیم. در آنجا، در کشورهای سرمایه‌داری سرمایه‌ی خصوصی سیادت می‌کند. در آنجا اشتباهات ترس‌های مختلف سرمایه‌داری، سندیکاها و گروه‌های سرمایه‌داران به وسیله‌ی جریان خود به خودی تولید ترمیم می‌گردد. اگر تولید بیش از حد باشد، بحران رخ می‌دهد، ولی پس از بحران، اقتصادیات دوباره میزان می‌شود. در صورتی که واردات بیش از حد باشد و بازرگانی دارای ترانزنامه‌ی پاسیف باشد، آن گاه نرخ ارز تنزل کرده، تورم حاصل می‌شود، واردات تقلیل و صادرات افزایش می‌یابد. همه‌ی اینها به صورت بحران صورت می‌گیرد. در کشورهای سرمایه‌داری هیچ اشتباه کم یا بیش کلان، هیچ اضافه‌ی تولید کم یا بیش زیاد و هیچ گسستگی جدی بین تولید و مجموعه‌ی تقاضا روی نمی‌دهد، مگر این که خبط و خطاها و گسستگی‌های مزبور از طریق فلان یا بهمان بحران ترمیم گردد. زندگی در کشورهای سرمایه‌داری بدین منوال است ولی ما نمی‌توانیم چنین زندگی کنیم. در آنجا ما ناظر بحران‌های اقتصادی، بازرگانی و مالی هستیم که به برخی از گروه‌های سرمایه‌داران لطمه می‌زند. در کشور ما وضع به نحوی دیگر است. هر دشواری جدی در بازرگانی و در تولید، هر اشتباه حساب جدی در اقتصادیات ما منجر به بحران جداگانه‌ای نمی‌گردد، بلکه به تمام اقتصاد ملی لطمه می‌زند هر بحرانی خواه بازرگانی خواه مالی و یا صنعتی ممکن است در کشور ما به یک بحران عمومی که به سراسر کشور ضربه وارد میکند، مبدل شود. از این رو ما باید در امر ساختمانی مواظبت و بصیرت خاصی داشته باشیم. از این رو ما در اینجا باید اقتصاد را از روی نقشه اداره کنیم تا اشتباه حساب کمتر باشد و رهبری ما بر اقتصاد به حد اعلی بصیرانه، به حد اعلی مآل اندیشانه و به حد اعلی عاری از اشتباه باشد. ولی رفقا، چون متأسفانه ما نه از لحاظ بصیرت و نه از لحاظ مآل اندیشی و نه از لحاظ توانائی اداره‌ی بدون اشتباه امور اقتصاد، برجستگی خاصی نداریم، زیرا

ما هنوز تازه امر ساختمانی را می‌آموزیم، لذا اشتباهاتی داریم و در آتیه نیز خواهیم داشت. بنابراین ما در ضمن ساختن باید دارای ذخائری باشیم، برای ما ذخائری ضروری است تا بتواند کمبودهای ما را جبران کند. در دو سال اخیر کلیه‌ی جریان کارهای ما نشان می‌دهد که ما از تصادفات و اشتباهات مصون نیستیم. در رشته‌ی کشاورزی عوامل بسیاری موجود است که فقط وابسته به طرز اداره‌ی ما در اقتصاد نبوده بلکه به نیروهای طبیعت نیز وابسته است (خشکسالی و غیره). در رشته‌ی صنایع خیلی چیزها موجود است که تنها به طرز اداره ما در اقتصاد وابسته نبوده، بلکه به بازار داخلی نیز وابسته است که هنوز ما بر آن تسلط نیافته‌ایم، در رشته‌ی بازرگانی خارجی خیلی چیزها است که تنها وابسته به ما نبوده بلکه وابسته به رفتار سرمایه‌داران اروپای باختری نیز هست. ضمناً هر قدر صادرات و واردات ما بیشتر افزایش یابد به همان نسبت ما بیشتر به باختر سرمایه‌دار وابسته می‌شویم و به همان نسبت در برابر ضربات دشمنان آسیب پذیرتر می‌گردیم. برای این که خود را از کلیه‌ی آن تصادفات و اشتباهات ناگزیر ایمن نگاه داریم، باید فکر اندوختن ذخائر را ملکه‌ی خویش سازیم.

ما در رشته‌ی کشاورزی از خشکسالی‌ها ایمن نیستیم. از این رو وجود ذخائر لازم است. در قسمت بسط صنایع از تصادفات بازار داخلی مصون نیستیم. من دیگر از این موضوع چیزی نمی‌گویم که، چون ما با اندوخته‌ی خود به سر می‌بریم، لذا باید به ویژه در مصرف این اندوخته ممسک و خسیس باشیم. هر پیشیزی را عاقلانه به مصرف رسانیم یعنی در کاری مصرف کنیم که بسط آن در لحظه‌ی مفروض ضرورت قطعی داشته باشد. ضرورت داشتن ذخائر برای صنایع از اینجا ناشی است. ما در قسمت بازرگانی خارجی از تصادفات (مانند بایکوت پنهانی و محاصره‌ی پنهانی و غیره) مصون نیستیم. ضرورت داشتن ذخائر از اینجا ناشی می‌شود.

ممکن بود میزان اعتبار کشاورزی را دو برابر ساخت، ولی در آن صورت ذخیره‌ی ضروری برای تأمین مالی صنایع باقی نمی‌ماند، صنایع در سیر تکامل خود از کشاورزی بسی عقب می‌ماند، تولید محصولات صنعتی تقلیل می‌یافت و موجب افزایش فوق‌العاده‌ی بهای فراورده‌های صنعتی با تمام عواقب ناشی از آن می‌گردید.

ممکن بود برای گسترش صنایع دو برابر بیشتر اعتبار صادر نمود، ولی این حاکی از آن چنان نواخت سریعی در صنایع بود که ما به علت کمبود فوق‌العاده سرمایه‌ی آزاد تاب آن را نیاورده و در نتیجه بدون تردید از پا در می‌آمدیم، من دیگر در این باره چیزی نمی‌گویم که در آن صورت ذخیره‌ی ما برای اعتبارات کشاورزی کفایت نمی‌کرد.

ممکن بود میزان بسط واردات و به ویژه واردات آلات و افزار را نسبت به میزان فعلی دو برابر ساخت، بدین منظور که بسط صنایع با نواخت سریعی انجام گیرد، ولی این عمل ممکن بود به فزونی واردات بر صادرات منجر گردد. در بازرگانی ترازنامه‌ی پاسیف به وجود آورد و به ارز ما، یعنی به آن پایه‌ای که هم تهیه‌ی نقشه برای صنایع ما و هم بسط این صنایع، بر روی آن امکان پذیر است، لطمه‌ی سخت وارد سازد.

ممکن بود چشم را بسته و صادرات را بدون عطف توجه به وضع بازار داخلی با تمام قوا افزایش داد. ولی این عمل حتماً موجب دشواری‌های بزرگی در شهرها می‌گردید، یعنی بهای محصولات کشاورزی به سرعت افزایش می‌یافت و بنابراین به دستمزد لطمه وارد می‌شد و یک نوع قحطی مصنوعی با تمام عواقب ناشی از آن در شهرها ایجاد می‌گردید.

ممکن بود دستمزد کارگران را به حد اعلی بالا برد یعنی نه تنها به سطح قبل از جنگ رساند بلکه از آن هم بالاتر برد، ولی این موضوع موجب آن می‌گردید که از نواخت تکامل صنایع ما کاسته شود. زیرا گسترش صنایع در شرایط ما، در شرایط فقدان وام خارجی، در شرایط فقدان اعتبارات و غیره تنها در صورتی ممکن است که بتوان مقدار معینی سود برای تأمین مخارج و تغذیه‌ی صنایع اندوخته کرد و در این صورت هرگاه افزایش مزد را فوق‌العاده سریع می‌ساختیم، انجام این امر غیر ممکن بود یعنی فراهم نمودن یک اندوخته‌ی کم و بیش جدی ممکن نمی‌شد. و غیره و غیره.

این است آن دو حکم رهنمون اساسی که باید در رشته‌ی فعالیت ساختمانی کشور ما به مثابه‌ی مشعل و چراغ دیده بان باشد. اکنون اجازه بدهید به ذکر ارقام بپردازم.

ضمناً نکته‌ای را هم می‌خواستم ذکر کنم. در سیستم اقتصادی ما یک نوع وضع رنگارنگی دیده می‌شود، بدین معنی که پنج طرز اقتصاد وجود دارد. یک طرز تقریباً شبیه به طرز اقتصاد طبیعی است و این، آن اقتصادیات دهقانی است که محصولات کالائی آن بسیار کم است. دومین طرز اقتصاد، طرز تولید کالائی است که در آن محصولات کالائی در اقتصادیات دهقانی نقش قطعی بازی می‌کند. سومین طرز اقتصاد، سرمایه‌داری خصوصی است که هنوز نابود نشده است و فعلاً جنب و جوشی یافته و تا زمانی که نپ در کشور ادامه دارد، تا حدودی جنب و جوش خواهد یافت. چهارمین طرز اقتصاد، سرمایه‌داری دولتی است، یعنی آن سرمایه‌داری که ما آن را مجاز ساخته‌ایم و ضمناً امکان داریم، به دلخواه دولت پرولتاری، آن را مورد بازرسی قرار دهیم و محدودش سازیم. بالاخره پنجمین طرز اقتصاد، اقتصاد سوسیالیستی یعنی صنایع دولتی ما است

که در کار تولیدی آن، دو طبقه‌ی متخاصم یعنی پرولتاریا و بورژوازی وجود ندارد، بلکه تنها یک طبقه یعنی پرولتاریا وجود دارد.

من می‌خواستم راجع به این پنج طرز اقتصاد چند کلمه‌ای سخن گویم، زیرا بدون این چند کلمه درک پیکره‌هائی که ارائه خواهم داد و گرایش‌های که در تکامل صنایع ما جلب توجه می‌کند دشوار خواهد بود. به ویژه از این لحاظ که لنین در موقع خود راجع به این پنج طرز اقتصاد به تفصیل سخن می‌گفت [۹] و به ما می‌آموخت که چگونه باید بتوانیم در امور ساختمانی خود، مبارزه بین این پنج طرز اقتصادی را در مد نظر بگیریم.

من می‌خواهم راجع به سرمایه‌داری دولتی و صنایع دولتی که از لحاظ نوع خود سوسیالیستی است چند کلمه‌ای سخن گویم تا آن آشفته فکری و سوء تفاهمی را که در اطراف این مسئله در حزب رخ داده است، برطرف نمایم.

آیا ممکن است صنایع دولتی ما را سرمایه‌داری دولتی نامید؟ نه، ممکن نیست. چرا؟ زیرا سرمایه‌داری دولتی در شرائط دیکتاتوری پرولتاریا آن چنان سازمان تولیدی است که در آن دو طبقه وجود داشته باشد: طبقه‌ی استثمار کننده که مالک وسائل تولید است و طبقه‌ی استثمار شونده که مالک وسائل تولید نیست. سرمایه‌داری دولتی هر شکل خاصی هم که به خود گیرد، به هر حال از لحاظ ماهیت خود باید هم چنان سرمایه‌داری باشد. ایلچ هنگام تجزیه و تحلیل سرمایه‌داری دولتی، مقدم بر همه، امتیازها را در نظر داشت. امتیازها را بر داریم و ببینیم آیا در آنجا دو طبقه وجود دارد. بله، وجود دارد. طبقه‌ی سرمایه‌داران یعنی صاحبان امتیازها که استثمار می‌کنند و موقتاً مالک وسائل تولید هستند و طبقه‌ی پرولتارها که به دست صاحبان امتیازها استثمار می‌شوند. این که در اینجا عناصر سوسیالیسم وجود ندارد، مثلاً از این جا روشن می‌شود که هیچ کس جرأت ندارد، در بنگاه‌های امتیازی برود و راجع به افزایش بهره دهی کار تبلیغات کند، زیرا همه می‌دانند بنگاه امتیازی، بنگاه سوسیالیستی نیست و با سوسیالیسم مغایرت دارد.

بنگاه‌های نوع دیگر یعنی بنگاه‌های دولتی را در نظر بگیریم. آیا آنها بنگاه‌های سرمایه‌داری دولتی هستند؟ نه. چرا؟ زیرا در آن دو طبقه وجود ندارد. بلکه تنها یک طبقه یعنی طبقه‌ی کارگران وجود دارد که در وجود دولت خویش مالک ابزار و وسائل تولید است و استثمار نمی‌شود. زیرا حداکثر آن چه در بنگاه علاوه بر دستمزد حاصل می‌شود، برای گسترش بعدی صنایع، یعنی برای بهبود وضع تمام طبقه‌ی کارگر به طور کلی مصرف می‌شود.

ممکن است بگویند، با تمام این احوال اگر بقایای بوروکراتیسمی که در مقامات مدیره بنگاه‌های ما بر جای مانده در نظر گرفته شود، این سوسیالیسم کامل نیست. این صحیح است لیکن این موضوع با این نکته که صنایع دولتی

نوعاً صناعی با تولید سوسیالیستی است منافاتی ندارد. دو نوع تولید وجود دارد: نوع سرمایه‌داری و از آن جمله سرمایه‌داری دولتی، که در آن دو طبقه وجود دارد و تولید به منظور تحصیل سود برای سرمایه‌دار انجام می‌گیرد و نوع دیگر، نوع سوسیالیستی تولید است که در آن از استثمار خبری نیست و وسائل تولید متعلق به طبقه‌ی کارگر است و بنگاه‌ها به منظور تحصیل سود برای طبقه‌ی غیر کار نکرده، بلکه به منظور توسعه‌ی صنایع برای طبقه‌ی کارگر من حیث‌المجموع کار می‌کنند. لنین به ویژه می‌گفت که بنگاه‌های دولتی ما نوعاً بنگاه‌هایی از لحاظ سوسیالیستی پیگیر می‌باشند.

در اینجا می‌توان به عنوان تمثیل از دولت ما زکری به میان آورد. دولت ما نیز دولت بورژوازی نامیده نمی‌شود، زیرا طبق گفته‌ی لنین نوع جدیدی از دولت یعنی نوع دولت پرولتاری است. چرا؟ زیرا دستگاه دولتی ما، بر خلاف بدون استثناء تمام دول بورژوازی هدف فعالیتش ستمگری بر طبقه‌ی کارگر نیست، بلکه رهائی طبقه‌ی کارگر از قید ستم بورژوازی است. به همین جهت هم دولت ما نوعاً دولت پرولتاریست، اگر چه در دستگاه این دولت تا بخواهید می‌توانید افراد بی‌معنی و بقایای دوران کهن را پیدا کنید. هیچ‌کس مانند لنین که نظام شوروی ما را نوع پرولتاری دولتی نامیده است. به علت وجود بقایای بوروکراتیسم در این دولت، این قدر شدید بر آن نناخته است. معه‌ذا او همیشه تأکید می‌کرد که دولت ما نوع جدید دولت یعنی دولت پرولتاری است. باید نوع دولت را از آن میراث و بقایائی که هنوز در سیستم و دستگاه دولت باقی مانده است تمیز داد، درست به همین سان نیز باید بقایای بوروکراتیسم موجوده در بنگاه‌های دولتی را حتماً از آن نوع ساختمان صنایع که در کشور ما نوع سوسیالیستی نامیده می‌شود تمیز داد. نمی‌توان گفت که چون در ارگان‌های اقتصادی و یا در ترست‌ها هنوز اشتباهات و بوروکراتیسم و غیره وجود دارد، لذا صنایع دولتی ما سوسیالیستی نیست. چنین چیزی نمی‌توان گفت. در آن صورت دولت ما نیز که نوعاً یک دولت پرولتاری است، پرولتاری محسوب نمی‌شد. من می‌توانم یک سلسله از دستگاه‌های بورژوازی را نام ببرم که از دستگاه دولتی پرولتاری ما بهتر و با صرفه‌جویی بیشتر کار می‌کنند. ولی این هنوز بدان معنی نیست که دستگاه دولتی ما پرولتاری نیست و نوعاً بالاتر از دولت بورژوازی نمی‌باشد. چرا؟ زیرا این دستگاه بورژوازی هرچند بهتر کار می‌کند ولی باز به نفع سرمایه‌داری در کار است و حال آن که دستگاه دولتی پرولتاری ما اگر هم گاهی لنگش داشته باشد، باز هم در هر صورت به نفع پرولتاریا و علیه‌ی بورژوازی کار می‌کند.

این تفاوت اصولی را نمی‌توان فراموش کرد.

عین همین مطلب را باید در مورد صنایع دولتی گفت. نمیتوان به دلیل عدم هم آهنگی و بقایای بوروکراتیسمی که در مقامات مدیره‌ی بنگاه‌های دولتی وجود دارد و باز هم وجود خواهد داشت، نمیتوان به دلیل این بقایا و این نقائص، فراموش کرد که بنگاه‌های ما بر حسب ماهیت خود بنگاه‌های سوسیالیستی هستند. مثلاً ممکن است در بنگاه‌های فورد که رو به راه و مرتب کار می‌کنند، دزدی هم کمتر باشد، ولی معهداً بنگاه‌های مزبور به نفع فورد، به نفع سرمایه‌دار کار می‌کنند، و حال آنکه بنگاه‌های ما که در آنها گاهی دزدی وجود دارد و جریان کار هم در آن همیشه خوب نیست، به هر حال به نفع پرولتاریا کار می‌کنند.

این تفاوت اصولی را نمی‌توان فراموش کرد.

حال به ذکر پیکره‌هایی در مورد اقتصاد ملی خود من حیث المجموع بپردازیم.

کشاورزی، اگر سطح آن را با سطح قبل از جنگ، با سطح سال ۱۹۱۳ مقایسه کنیم، مجموع فرآورده‌هایش در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ به ۷۱ درصد آن سال رسیده است. به عبارت دیگر در سال ۱۹۱۳ بر حسب قیمت قبل از جنگ، به مبلغ بیش از ۱۲ میلیارد روبل تولید شده بود و در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ بیش از ۹ میلیارد روبل تولید شده است. طبق اطلاعاتی که در ارگان‌های تهیه نقشه‌ی ما موجود است، در سال آینده ۱۹۲۵-۱۹۲۶ اعتلای آتی فرآورده‌ها به ۱۱ میلیارد روبل تخمین زده می‌شود. یعنی تا ۹۱ درصد سطح قبل از جنگ می‌رسد. کشاورزی رشد می‌کند؛ این نتیجه‌ای است که طبعاً گرفته می‌شود.

صنایع، اگر تمام صنایع را اعم از صنایع دولتی و امتیازی و خصوصی، به طور کلی در نظر بگیریم. آن گاه می‌بینیم در سال ۱۹۱۳ جمع محصول تمام صنایع بالغ بر ۷ میلیارد روبل می‌شود و در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ بالغ بر ۵ میلیارد روبل است، و این رقم ۷۱ درصد میزان قبل از جنگ است. ارگان‌های تهیه‌ی نقشه‌ی ما تخمین می‌زنند در سال آینده تولید به ۶ میلیارد و نیم بالغ گردد و این در حدود ۹۳ درصد میزان قبل از جنگ را تشکیل خواهد داد. صنایع ترقی می‌کند. امسال صنایع سریع‌تر از کشاورزی ترقی کرده است.

مسئله‌ی الکتریکی کردن را باید به طور خاص ذکر کرد. در سال ۱۹۲۱ در نقشه‌ی گوئلرو^۲ ساختمان ۳۰ ایستگاه الکتریکی در عرض مدت ۱۰-۱۵ سال با قدرت ۱۵۰۰ هزار کیلو وات و به ارزش ۸۰۰ میلیون روبل طلا، در نظر گرفته شده بود. قبل از انقلاب اکتبر قدرت ایستگاه‌های الکتریکی ۴۰۲ هزار

۲ - گوئلرو، کمیسیون دولتی مأمور الکتریفیکاسیون روسیه. مترجم

کیلو وات بود. ما تا کنون، ایستگاه‌هایی به قدرت ۱۵۲،۳۵ هزار کیلو وات ساخته‌ایم و در نظر است در سال ۱۹۲۶ ایستگاه‌هایی به قدرت ۳۲۶ هزار کیلو وات به کار افتد. اگر سیر تکامل با همین نواخت ادامه یابد، آنگاه در عرض ۱۰ سال یعنی در حدود سال ۱۹۳۲ (حداقل موعدی که در نظر گرفته شده است) نقشه‌ی الکتریکی کردن اتحاد جماهیر شوروی انجام خواهد گرفت. به موازات توسعه‌ی ساختمان‌های الکتریکی، صنایع الکتریکی هم که برنامه‌ی آن در ۱۹۲۵ - ۱۹۲۶ به میزان ۱۷۰-۱۶۵ در صد قبل از جنگ در نظر گرفته شده است. توسعه می‌یابد. ولی باید توجه داشت که ساختمان ایستگاه‌های بزرگ هیدروالکتریکی صرف هزینه‌ی بیشتری را نسبت به آنچه در نقشه منظور شده است موجب می‌گردد. مثلاً بودجه‌ی اولیه‌ی ولخستروی به ۲۴۳۰۰ هزار روبل "تقریبی" می‌رسید. اما تا سپتامبر ۱۹۲۵ مبلغ مزبور به ۹۵۲۰۰ هزار روبل چرونس بالغ می‌گردد و این مبلغ ۵۹ درصد پولی است که به مصرف ساختمان ایستگاه‌های نوبه‌ی اول رسیده است. و حال آن که قدرت ولخستروی ۳۰ درصد قدرت ایستگاه‌های مزبور است. برآورد اولیه‌ی هزینه‌ی ایستگاه زمو- آوچال ۲۶۰۰ هزار روبل طلا بود. در صورتی که تقاضاهای بعدی در حدود ۱۶ میلیون روبل چرونس را تشکیل می‌دهد که از این مبلغ هم اکنون ۱۲ میلیون به مصرف رسیده است.

اگر تولید صنایع دولتی و کئوپراتیفی را که به نحوی متحد شده‌اند در نظر بگیریم و با تولید صنایع خصوصی مقایسه کنیم چنین نتیجه می‌شود که: در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ سهم صنایع دولتی و کئوپراتیفی نسبت به میزان کل تولید صنایع ۷۶،۳ درصد و سهم صنایع خصوصی ۲۳،۷ درصد بوده است و در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ سهم صنایع دولتی و کئوپراتیفی ۷۹،۳ درصد و سهم صنایع خصوصی نیز دیگر ۲۳،۷ درصد نبوده، بلکه ۲۰،۷ درصد بوده است.

وزن مخصوص صنایع خصوصی در این دوره کاهش پذیرفته است. تخمین زده می‌شود که در سال آینده سهم صنایع دولتی و کئوپراتیفی در حدود ۸۰ درصد شود و سهم صنایع خصوصی نیز تا ۲۰ درصد تنزل یابد. صنایع خصوصی به طور مطلق رشد می‌کند، ولی از آنجا که رشد صنایع دولتی و کئوپراتیفی سریع‌تر است، لذا، وزن مخصوص صنایع خصوصی به طور نسبی کاهش می‌یابد.

این واقعیتی است که نمی‌توان آن را به حساب نیاورد و حاکی از آنست که تفوق صنایع سوسیالیستی بر صنایع خصوصی واقعیتی بدون چون و چراست. اگر دارائی متمرکز در دست دولت و دارائی را که در دست دارندگان خصوصی است، در نظر بگیریم این نتیجه حاصل می‌شود که در رشته‌ی مزبور نیز (من پیکره‌های کنترلی اداره‌ی نقشه‌ی دولتی را در نظر می‌گیرم) تفوق در

کشور با دولت پرولتاری است، زیرا میزان سرمایه‌ای که دولت در اختیار دارد حداقل ۱۱,۷ میلیارد (روبل چرونس) است و حال آن که دارندگان خصوصی که به طور عمده از خانوارهای دهقانی تشکیل می‌شوند فوندهائی به مبلغ حداکثر ۷,۵ میلیارد در اختیار دارند.

این واقعیتی است، حاکی از آن که سهم فوندهای اجتماعی شده بسیار زیاد است و این سهم نسبت به سهم دارائی قطاع اجتماعی نشده در افزایش است. با این وصف هنوز نمی‌توان نظام ما را من حیث‌المجموع نه سرمایه‌داری نامید و نه سوسیالیستی. نظام ما من حیث‌المجموع گذری از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است - که در آن هنوز از لحاظ حجم محصول، تولید دهقانی خصوصی تفوق دارد، ولی سهم صنایع سوسیالیستی در آن لاینقطع رشد می‌یابد. سهم صنایع سوسیالیستی چنان رشد می‌یابد که این صنایع با استفاده از تراکم خود، با استفاده از تشکل خود، با استفاده از این که در کشور ما دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد، با استفاده از این که حمل و نقل در دست دولت است، با استفاده از این که سیستم اعتبارات و بانک‌ها در دست ماست، با استفاده از تمام اینها، صنایع سوسیالیستی ما، که سهم آن در مجموعه‌ی تولید ملی گام به گام رشد می‌یابد، ضمن پیشروی خود دارد صنایع خصوصی را به تبعیت خود در می‌آورد و تمام طرزهای دیگر اقتصادی را با خود دم‌ساز می‌کند و به دنبال خود می‌کشانند. چنین سرنوشت ده که باید به دنبال شهر، به دنبال صنایع بزرگ گام بردارد.

اینست آن نتیجه‌ی اساسی که اگر خصلت نظام کشور ما، سهم صنایع سوسیالیستی در این نظام، سهم صنایع خصوصی سرمایه‌داری و بالاخره سهم تولید کالائی کوچک در تمام اقتصاد ملی یعنی سهم تولیدی که به طور عمده تولید دهقانی است، در نظر گرفته شود، به دست می‌آید.

اینک کلمه‌ای چند درباره‌ی بودجه‌ی دولتی سخن گویم، بایستی بر شما معلوم باشد که بودجه‌ی دولتی ما به ۴ میلیارد روبل رسیده است. اگر نرخ قبل از جنگ روبل را در نظر بگیریم، مشاهده می‌شود که بودجه‌ی دولتی ما دست کم ۷۱ درصد بودجه‌ی دولتی قبل از جنگ است. سپس، اگر به مبلغ بودجه‌ی دولتی، بودجه‌های محلی را، تا آنجا که محاسبه‌ی آنها ممکن است بیافزائیم، آنگاه بودجه‌ی دولتی دست کم ۷۴,۶ درصد سال ۱۹۱۳ خواهد بود. نکته‌ی شاخص در اینجا اینست که در سیستم بودجه‌ی دولتی ما وزن مخصوص درآمدهای غیر مالیاتی بس سنگین‌تر از وزن مخصوص درآمدهای مالیاتی است. این نیز حاکی از آنست که اقتصاد ما رشد می‌یابد و به پیش می‌رود.

موضوع سودهائی که ما طی سال گذشته از بنگاه‌های دولتی و کنوپراتیفی خود به دست آورده‌ایم دارای اهمیت خطیری است. زیرا ما کشوری هستیم از

حیث سرمایه‌ی فقیر، کشوری هستیم که از خارج وام‌های کلان نمی‌گیریم. ما باید دقیقاً به بنگاه‌های صنعتی، به بنگاه‌های بازرگانی، بانک‌ها و بنگاه‌های تعاونی خود توجه کنیم تا بدانیم برای گسترش آتی صنایع خود چه میتوانیم در اختیار داشته باشیم. در سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ صنایع دولتی دارای اهمیت کشوری و اداره‌ی کل فلزات. ظاهراً میزان سودشان در حدود ۱۴۲ میلیون روبل چرونس بوده است. از این مبلغ ۷۱ میلیون به خزانه‌داری تأدیه شده است. در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ ما دیگر ۳۱۵ میلیون چرونس سود داریم که ۱۷۳ میلیون آن طبق نقشه برای تأدیه به خزانه‌داری منظور شده است.

بازرگانی دولتی، دارای اهمیت کشوری، در سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ در حدود ۳۷ میلیون سود داده است، ۱۴ میلیون از این مبلغ به حساب درآمد خزانه‌داری منظور شده است. در سال ۱۹۲۵ به علت عملی کردن سیاست تنزل قیمت‌ها، سود ما کمتر یعنی ۲۲ میلیون است. از این مبلغ در حدود ۱۰ میلیون به حساب درآمد خزانه‌داری منظور خواهد شد.

در رشته‌ی بازرگانی خارجی در سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ ما دارای سودی بیش از ۲۶ میلیون روبل بوده‌ایم، از این مبلغ در حدود ۱۷ میلیون به حساب درآمد خزانه‌داری منظور شده است. در سال ۱۹۲۵ بازرگانی خارجی ۴۴ میلیون سود میدهد و یا صحیح‌تر بگویم، هم اکنون سود داده است. از این مبلغ در حدود ۲۹ میلیون به حساب درآمد خزانه‌داری منظور میشود.

طبق محاسبات کمیساریای ملی دارائی، در سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ بانک‌ها ۴۶ میلیون سود داده‌اند. از این مبلغ ۱۸ میلیون به حساب درآمد خزانه‌داری منظور شده است، در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ بیش از ۹۷ میلیون سود داده‌اند. از این مبلغ ۵۱ میلیون به حساب درآمد خزانه‌داری منظور شده است.

بنگاه‌های تعاونی مصرف در سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ به میزان ۵۷ میلیون و بنگاه‌های تعاونی کشاورزی به میزان ۴ میلیون سود داده‌اند.

ارقامی که اکنون ذکر کردم کمابیش تقلیل داده شده است. شما علت آن را می‌دانید. می‌دانید که ارگان‌های اقتصادی ما به منظور این که برای بسط دامنه‌ی کار خود، مبلغ بیشتری در اختیار داشته باشند، چگونه محاسبه می‌کنند. اگر ارقام مزبور به نظر شما کم می‌آید و واقعاً هم کم است، در نظر داشته باشید که کمی تقلیل داده شده است.

چند کلمه‌ای راجع به معاملات بازرگانی خارجی ما. اگر تمام معاملات بازرگانی ما را در سال ۱۹۱۳ صد بگیریم، در آن صورت در سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ بازرگانی خارجی ما به ۲۱ درصد و در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ به ۲۶ درصد سطح قبل از جنگ رسیده است. صادرات در سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ معادل ۵۲۲ میلیون روبل بوده است؛ واردات - ۴۳۹ میلیون؛ کل معاملات -

۹۶۱ میلیون؛ تفاضل آکتیف - ۸۳ میلیون . در سال ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴ ما ترازنامه‌ی آکتیف بازرگانی داشته‌ایم. در سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ صادرات معادل ۵۶۴ میلیون شده است؛ واردات ۷۰۸ میلیون؛ کل معاملات - ۱۲۷۲ میلیون؛ تفاضل - منهای ۱۴۴ میلیون. در این سال ما بازرگانی خارجی را با ترازنامه‌ی پاسیفی معادل با ۱۴۴ میلیون روبل به پایان رساندیم.

اجازه دهید قدری روی این مسئله مکث کنم. در نزد ما غالباً مایلند این تفاضل پاسیف سال اقتصادی گذشته را چنین توضیح دهند که ما در این سال به علت خشکسالی، غله‌ی زیادی وارد کرده‌ایم. ولی غله‌ای که ما وارد کرده‌ایم معادل ۸۳ میلیون بوده است. در صورتی که کسری، ۱۴۴ میلیون شده است. این کسری به کجا منجر خواهد شد؟ به آنجا منجر میشود که ما با این عمل که بیش از آن چه می‌فروشیم، می‌خریم و بیش از آن چه صادر می‌نمائیم، وارد می‌کنیم. توازن محاسباتی و بنابراین ارزش خود را در معرض خطر گذاشته‌ایم. کنگره‌ی سیزدهم حزب به ما رهنمودی داده بود دائر به این که حزب باید به هر قیمتی شده به تحصیل ترازنامه‌ی آکتیف بازرگانی نائل آید [۱۰]. باید اعتراف کنم، همه‌ی ما، هم مقامات شوروی و هم کمیته‌ی مرکزی، با عدم اجراء رهنمودی که به ما داده شده بود مرتکب خطائی فاحش شده‌ایم. اجرای این رهنمود دشوار بود، ولی به هر حال با کمی فشار ممکن بود لااقل در حدودی تفاضل آکتیف به دست آورد. ما این خطای فاحش را مرتکب شده‌ایم و کنگره باید آن را اصلاح کند. ضمناً، کمیته‌ی مرکزی خود در نوامبر امسال در جلسه‌ی مخصوصی در اصلاح این خبط کوشید و با بررسی ارقام واردات و صادرات، تصمیم گرفت در آستان سال آینده (زیرا ما در آن جلسه عناصر اصلی معاملات بازرگانی خارجی خود را برای سال آینده مطرح می‌کردیم) بازرگانی خارجی را با تفاضل آکتیفی به میزان ۱۰۰ میلیون به پایان رساند. این ضروری است. این برای کشوری نظیر کشور ما که در آن سرمایه کم است و سرمایه از خارج وارد نمی‌شود و یا به حداقل وارد میشود، و در آنجا توازن و تعادل محاسباتی باید از طریق توازن بازرگانی حفظ گردد، تا ارزش چرونس ما متزلزل نشود و ما بتوانیم با حفظ ارزش امکان گسترش آتی صنایع و کشاورزی خود را محفوظ نگاه داریم - ضرورت قطعی دارد. شما همگی آزموده و می‌دانید تزلزل ارزش یعنی چه. ما دیگر نباید به این نقطه‌ی شوم رجعت کنیم و باید تمام تدابیر را اتخاذ کنیم تا کلیه‌ی عواملی را که در آتیه ممکنست شرائطی برای ما به وجود آورند که در نتیجه‌ی آن ارزش ما متزلزل گردد، از بیخ و بن براندازیم.

چنین است ارقام و ملاحظات مربوط به اقتصاد ملی ما من حیث‌المجموع، مربوط به صنایع و کشاورزی به طور علیحده، مربوط به وزن مخصوص

صنایع سوسیالیستی نسبت به انواع دیگر اقتصادیات و مربوط به اندیشه‌های رهنمون ساختمان سوسیالیسم که من راجع به آنها سخن گفتم و کمیته‌ی مرکزی حزب ما بر آنها متکی است.

۲ - صنایع و اقتصادیات روستائی

حال اگر مسائلی را که مستقیماً به صنایع و کشاورزی مربوط است از نقطه‌ی نظر روابط متقابله‌ی آنها در زمان کنونی و آینده‌ی نزدیک در نظر گیریم، میتوان آنها را، طی نکات زیرین بیان نمود.

نخست آن که - ما هنوز کشور کشاورزی هستیم: فرآورده‌های کشاورزی بر فرآورده‌های صنایع تفوق دارد. موضوع عمده در رشته‌ی صنایع آنست که هم اکنون صنایع به حدود سطح قبل از جنگ نزدیک شده و گام‌های آتی صنایع عبارت خواهد بود از گسترش آن بر پایه‌ی نوین تکنیکی، با استفاده از افزار و آلات نوین و بسط دامنه‌ی ساختمان کارخانه‌های جدید. این کار بسیار دشواری است. برای گذار از این مرز یعنی گذار از سیاست حداکثر استفاده از تمام آن چه در صنایع داشته‌ایم به سیاست احداث صنایع نوین، بر پایه‌ی تکنیکی نوین، و بر پایه‌ی ساختمان جدید کارخانه‌ها، سرمایه‌های کلان لازم است. ولی چون در کشور ما سرمایه دچار کمبود هنگفتی است لذا به احتمال قوی تکامل صنایع ما در آینده با آن نواخت سریعی که تا کنون داشته صورت نخواهد گرفت.

در کشاورزی کار بدین منوال نیست. نمی توان گفت که اکنون دیگر کلیه‌ی امکانات موجوده در کشاورزی بر اساس تکنیک کنونی آن، تماماً مورد استفاده قرار گرفته است. برخلاف صنایع، کشاورزی می تواند تا مدت معینی، بر اساس تکنیک کنونی خود نیز با نواخت سریع پیش رود. حتی ارتقاء ساده‌ی سطح فرهنگ دهقانان و معلومات آنان و حتی عمل ساده‌ای مانند پاک کردن بذر، می توانست محصول کل کشاورزی را به میزان ۱۰ الی ۱۵ درصد افزایش دهد. بیائید حساب کنید معنای این افزایش برای تمام کشور چیست.

ملاحظه کنید چه امکاناتی هنوز در زمینه‌ی زراعت وجود دارد. به همین جهت است که پیشرفت آتی زراعت عجالتاً به آن چنان دشواری‌های فنی که صنایع ما با آن مواجه است، برخورد نمی نماید. از این رو طی چند سالی در آینده عدم توافق ترازنامه‌ی صنایع با ترازنامه‌ی کشاورزی باز هم زیادتر خواهد شد. زیرا در کشاورزی یک سلسله امکانات نهانی درونی وجود دارد که هنوز

به هیچ وجه مورد استفاده قرار نگرفته و در سال‌های آتی مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

با در نظر گرفتن این کیفیت و وظائف ما کدامند؟

وظیفه‌ی ما مقدم بر همه آن است که به هر قیمتی شده صنایع بزرگ دولتی خود را ارتقاء دهیم و بر مشکلاتی که در برابر ما قرار دارد فائق آئیم. و سپس وظیفه‌ی ما آن است که صنایع شوروی نوع محلی را ارتقاء دهیم. رفقا، ما نمی‌توانیم تمام دقت خود را تنها به بسط صنایع دارای اهمیت کشوری معطوف کنیم. زیرا این صنایع و تراست‌ها و سندیکاهای متمرکز ما نمی‌توانند کلیه‌ی نیازمندی‌ها و سلیقه‌های گوناگون ۱۴۰ میلیون جمعیت را ارضاء کنند. برای این که ارضاء این نیازمندی‌ها ممکن گردد، لازم است در هر ناحیه، در هر بخش در هر شهرستان، در هر استان و در هر جمهوری ملی زندگی یعنی زندگی صنعتی به جوشش آید. بدون این که نیروهای نهفته در محل‌ها در جهت ساختمان اقتصادی گسترش یابد و بدون این که با تمام قوا از صنایع محلی، اعم از نواحی و بخش‌ها حمایت شود، بدون گسترش کلیه‌ی این نیروها ما نمی‌توانیم در کشور خود به آن اعتلای همگانی ساختمان اقتصادی که لنین از آن سخن گفته است نائل آئیم. بدون این عمل یعنی بدون پیوند منافع و مصالح مرکز با منافع و مصالح محل‌ها نمی‌توانیم مسائل مربوط به میدان دادن به ابتکار ساختمانی و مسائل مربوط به اعتلای اقتصادی همگانی در کشور و صنعتی کردن هر چه سریع‌تر کشور را حل کنیم.

ثانیاً سابقاً در مورد سوخت، مسئله‌ای که در بین بود، موضوع تولید بیش از حد آن بود. اکنون ما به مسئله‌ی بحران سوخت نزدیک می‌شویم، زیرا صنایع ما با شدتی بیش از سوخت رشد می‌کند. ما به آن سطحی نزدیک می‌شویم که کشور ما در رژیم بورژوازی در آن قرار داشت و آن زمانی بود که سوخت کفایت نمی‌کرد و ما مجبور بودیم آن را وارد کنیم. به عبارت دیگر این نتیجه گرفته می‌شود. که ترازنامه‌ی سوخت با ترازنامه‌ی صنایع و مصارف آن وفق نمی‌دهد. از اینجا این وظیفه پیش می‌آید که باید اقتصاد خود را در رشته‌ی سوخت با قوت تمام بسط دهیم و تکنیک آن را بهبود بخشیم. به طوری که امر سوخت در سیر پیشرفت خود بتواند به سیر پیشرفت صنایع برسد و از آن هم در گذرد.

ثالثاً عدم توافقی بین ترازنامه‌ی فلز با ترازنامه‌ی مجموعه‌ی اقتصادیات ملی وجود دارد. اگر حداقل نیازمندی فلز را حساب کنیم و حداکثر امکان تولید فلز را محاسبه نمائیم، آنگاه مشاهده می‌شود که در کشور ما به میزان ده‌ها میلیون کمبود فلز وجود دارد. در آتیه اقتصادیات ما و بخصوص صنایع ما نمی‌تواند بدین منوال پیش رود. از این رو باید به این نکته توجه خاصی

معطوف گردد. فلز اس اساس صنایع ما است و ترازنامه‌ی آن را باید با ترازنامه‌ی صنایع و حمل و نقل توافق داد.

رابعاً عدم توافق ترازنامه‌ی نیروی کار آموخته‌ی کارگری ما با ترازنامه‌ی صنایع ما یک سلسله ارقام در مطبوعات انتشار یافته است و من آنها را بازگو نمی‌کنم، تنها می‌گویم احتیاج به نیروی تکمیلی کارآموخته‌ی کارگری برای تمام صنایع در سال ۱۹۲۵-۱۹۲۶ معادل با ۴۳۳ هزار نفر است، در صورتی که ما تنها می‌توانیم یک چهارم این احتیاج را بر آورده سازیم.

خامساً می‌خواستم یک نقیصه و عدم توافق دیگری را نیز متذکر شوم و آن این که میزان استفاده از قطارهای راه آهن از هر حدی و مرزی گذشته است. تقاضای کار از قطارها به حدی زیاد است که سال آینده ما مجبور خواهیم بود لکوموتیوها و واگون‌ها را بیش از ۱۰۰ درصد مقدورات آنها یعنی به میزان ۱۲۰-۱۳۰ درصد مورد استفاده قرار دهیم. بدین ترتیب سرمایه‌ی اساسی کمیساریای ملی راه بیش از حد تقلیل خواهد یافت و چنان چه تدبیر قطعی اتخاذ نکنیم، ممکن است در آینده‌ی نزدیکی با فلاکت مواجه شویم.

اینهاست کلیه‌ی آن نقائص و عدم توافقی‌هایی که در درون اقتصادیات ملی ما به طور اعم و در درون صنایع ما به طور اخص وجود دارد و باید بر آنها فائق آمد.

۳- مسائل بازرگانی

اکنون اجازه بدهید به مسائل بازرگانی بپردازم. ارقام حاکی از آن است که، در این رشته نیز مانند صنایع، افزایش وزن مخصوص قطاع دولتی نسبت به قطاع سرمایه‌داری خصوصی در حال پیشرفت است. اگر در نظر بگیریم که معاملات عمومی بازرگانی داخلی بر حسب روبل کالائی، تا قبل از جنگ معادل ۲۰ میلیارد بوده است، آنگاه نتیجه گرفته می‌شود، که در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ معاملات مزبور معادل ۱۰ میلیارد یعنی ۵۰ درصد قبل از جنگ و در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ معادل ۱۴ میلیارد یعنی ۷۰ درصد قبل از جنگ بوده است. در ترقی کلی معاملات داخلی جای تردید نیست. اگر از سهم دولت در این معاملات گفتگو کنیم، نتیجه می‌شود که در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ سهم دولت معادل ۴۵ درصد کل معاملات بازرگانی داخلی؛ سهم بنگاه‌های تعاونی ۱۹ درصد و سهم سرمایه‌ی خصوصی ۳۵ درصد است. در سال بعد یعنی ۱۹۲۴-۱۹۲۵ سهم دولت معادل ۵۰ درصد. سهم بنگاه‌های تعاونی به جای ۱۹ درصد ۲۴٫۷ درصد

و سهم سرمایه‌ی خصوصی نیز به جای ۳۵ درصد ۲۴,۹ درصد است. سهم سرمایه‌ی خصوصی در کل معاملات تقلیل می‌یابد، سهم دولت و بنگاه‌های تعاونی افزایش می‌پذیرد. اگر معاملات را به دو قسمت، عمده‌فروشی و خرده‌فروشی تقسیم کنیم، در اینجا هم همان تمایل وجود دارد. در رشته‌ی عمده‌فروشی در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ سهم بازرگانی دولتی معادل بیش از ۶۲ درصد کل معاملات، و در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ ۶۸,۹ درصد بوده است. افزایش آشکار است. در بنگاه‌های تعاونی از ۱۵ الی ۱۹ درصد افزایش داریم. سهم بازرگانی خصوصی ۲۱ درصد بود، ولی اکنون ۱۱ درصد است. در رشته‌ی خرده‌فروشی، در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ سهم دولت معادل ۱۶ درصد و در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ تقریباً ۲۳ درصد بوده است. سهم بنگاه‌های تعاونی در رشته‌ی خرده‌فروشی در سال گذشته معادل ۲۵,۹ درصد بوده است. و در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ معادل ۳۲,۹ درصد است. در وجود ترقی جای تردیدی نیست. سهم سرمایه‌ی خصوصی نیز در خرده‌فروشی در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ معادل ۵۷ درصد بود، ولی اکنون ۴۴,۳ درصد است. در رشته‌ی خرده‌فروشی ما آشکارا پا از آستانه فراتر گذاشته‌ایم. سال گذشته سرمایه‌ی خصوصی در خرده‌فروشی تفوق داشت، ولی امسال دولت و بنگاه‌های تعاونی تفوق دارند.

ارقام زیر افزایش سهم دولت و بنگاه‌های تعاونی را در امر تهیه و تدارک مواد خام و غله نشان می‌دهند: در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ از لحاظ دانه‌های روغنی ۶۵ درصد، کتان ۹۴ درصد، پنبه تقریباً ۱۰۰ درصد و از لحاظ غله در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴، ۷۵ درصد. و در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵، ۷۰ درصد. در اینجا اندکی تقلیل مشاهده می‌کنیم به طور کلی افزایش سهم دولتی و بنگاه‌های تعاونی در رشته‌ی بازرگانی داخلی چه از لحاظ عمده‌فروشی و چه از لحاظ خرده‌فروشی مطلبی است که در آن نمی‌توان تردید داشت.

اگر می‌بینیم در رشته‌ی تهیه و تدارک غله، دولت چند درصد تفوق دارد، ولی با وجود این رشدش نسبت به سال گذشته کمتر بوده، علتش اشتباهاتی است که در تدارک غله شده است. مطلب در این است که اشتباه در امر تدارکات تنها اشتباه ارگان‌های دولتی نبوده بلکه اشتباه کمیته‌ی مرکزی نیز هست، زیرا کمیته‌ی مرکزی باید بر ارگان‌های دولتی نظارت کند و مسئول کلیه اعمالی است که در ارگان‌های دولتی انجام می‌گیرد. اشتباه از آنجا ناشی شده است که ما هنگام تهیه‌ی نقشه در نظر نگرفتیم که در وضع بازار و شرایط غله در سال جاری نسبت به سال گذشته و سال قبل از آن چیز نو و بخصوصی پدید شده است. امسال نخستین سالی است که ما در بازار غله برای اعمال فشار به تدابیر اداری دست نزدیم و سنگینی مالیات یعنی فشار مالیاتی را به حداقل تقلیل دادیم، و دهقانان و مأمورین دولت در بازار مانند افراد متساوی‌الحقوقی با یک دیگر

روبرو شدند. مقامات تهیهی نقشه ما که قصد نموده بودند ۷۰ درصد تمام تدارک سالیانه را تا اول ژانویه ۱۹۲۶ به انجام رسانند این شرایط را در نظر نگرفتند. ما در نظر نگرفتیم که دهقان نیز می تواند مانور کند. بدین ترتیب که کالای ارزی خود یعنی گندم را به انتظار ترقی آتی قیمت کنار می گذارد و ترجیح می دهد فعلاً با غله های کم بهاتر دیگری به بازار آید. ما این نکته را در نظر نگرفته بودیم. بدین مناسبت نقشه ی تدارکات مورد تجدید نظر قرار گرفت و نقشه ی صادرات غله تقلیل داده شد، و نقشه ی واردات نیز مطابق با آن تقلیل داده می شود. نقشه ی صادراتی و وارداتی مورد تجدید نظر قرار گرفته و باید با یک تفاضل اکتیف به مبلغ حداقل صد میلیون روبل انجام پذیرد ولی نقشه ی مزبور هنوز کاملاً تهیه نشده است.

۴ - طبقات، فعالیت آنها، تناسب بین آنها

رشد اقتصاد ملی کشور مقدم بر همه موجب بهبود وضع مادی طبقه ی کارگر گردیده است. جریان از بین رفتن جنبه ی طبقاتی، مدتهاست که دیگر در بین طبقه ی کارگر مشاهده نمی شود. احیاء و رشد طبقه ی کارگر با نواخت سریعی به پیش می رود. اینک ارقامی در این باره: تعداد کل کارگران کشور در کلیه رشته های صنایع، با در نظر گرفتن کارگران صنایع کوچک و با در نظر گرفتن کارگران موسمی و کارگران کشاورزی. در اول آوریل ۱۹۲۴ به موجب آمار کمیساریای ملی کار، ۵۵۰۰ هزار بود که از آن تعداد یک میلیون برزگر و ۷۶۰ هزار بیکار بودند. اول اکتبر سال ۱۹۲۵ تعداد کارگران بیش از ۷ میلیون بود که از آن تعداد ۱۲۰۰ هزار برزگر و ۷۱۵ هزار نفر بیکار بودند. در رشد طبقه ی کارگر جای تردید نیست.

دستمزد متوسط ماهانه کارگران بر حسب روبل چرونس در کلیه صنایع، در آوریل سال ۱۹۲۵ برای هر نفر کارگر ۳۵ روبل یعنی ۶۲ درصد قبل از جنگ و در سپتامبر سال ۱۹۲۵ پنجاه روبل یعنی ۸۸,۵ درصد قبل از جنگ بوده است. رشته های جداگانه ای وجود دارند که از سطح قبل از جنگ تجاوز کرده اند. دستمزد واقعی متوسط روزانه ی هر کارگر بر حسب روبل کالائی در آوریل سال ۱۹۲۵ برابر ۸۸ صدم روبل و در سپتامبر سال ۱۹۲۵ برابر با یک روبل و ۲۱ کوپک بوده است. محصول تولیدی متوسط یک روز یک کارگر بر حسب مظنه ی قبل از جنگ روبل، در تمام صنایع در آوریل ۱۹۲۴ به میزان ۴,۱۸ و در سال ۱۹۲۵ به میزان ۶,۱۴ یعنی برابر با ۸۵ درصد قبل از جنگ

بوده است. چنان چه نسبت بین دستمزد و بهره دهی کار را ماهیانه در نظر گیریم، چنین نتیجه می شود که هر دو به موازات هم پیش می روند: دستمزد افزایش می یابد، بهره دهی کار نیز افزایش می پذیرد. ولی در ژوئن و ژوئیه، دستمزد افزایش یافت ولی بهره دهی کار نسبت به دستمزد به میزان کمتری افزایش پذیرفت. علت این امر مرخصی ها و نیز وارد شدن دسته های جدید کارگران، یعنی نیمه دهقانان به فابریک ها و کارخانه ها است.

اکنون سخنی چند درباره ی فوندهای دستمزد طبق اطلاعات دریافتی از کمیساریای ملی کار، فوندهای دستمزد (من صنایع را در نظر دارم و سایر رشته ها را در نظر نمی گیرم) در سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ برابر با ۸۰۸ میلیون بوده و در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ بیش از ۱۲۰۰ میلیون و در سال ۱۹۲۵-۱۹۲۶ برابر با ۱۷۰۰ میلیون تخمین زده می شود.

رفقا، من درباره ی این که فوندهای بیمه اجتماعی برای رفع چه احتیاجاتی به مصرف می رسد سخنی نخواهم گفت، این موضوع برای همه روشن است. اجازه بدهید یک رقم کلی ذکر کنم تا بدان وسیله این مسئله روشن گردد که دولت پرولتاری چه مبلغی برای بیمه ی کارگران مصرف می کند. تعداد کل بیمه شده گان در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ برابر با ۶۷۰۰ هزار نفر بوده و در سال ۱۹۲۵-۱۹۲۶ این تعداد به ۷ میلیون تخمین زده می شود. کل مبلغی که برای این کار تخصیص داده شده به حساب متوسط در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ برابر با ۱۴،۶ درصد دستمزد بوده و در سال ۱۹۲۵-۱۹۲۶ به ۱۳،۸۴ درصد دستمزد تخمین زده می شود. چنان چه مبلغ کل را در نظر گیریم، در این صورت در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ مبلغ ۴۲۲ میلیون روبل برای این کار اختصاص داده شده است و برای سال ۱۹۲۵-۱۹۲۶ مبلغ ۵۸۸ میلیون تخمین زده می شود. شاید ذکر این نکته زائد نباشد که از فوندی که در سال گذشته تعیین گردیده بود مبلغی برابر با ۷۱ میلیون روبل در صندوق های بیمه اجتماعی باقی مانده است.

در خصوص دهقانان باید گفت که افزایش محصول اقتصادیات روستائی طبیعتاً نمی توانست در بهبود وضع مادی دهقانان مؤثر نباشد. از اطلاعات واصله از مقامات اداره ی نقشه نتیجه می شود که، مصرف شخصی دهقانان و درصد افزایش مصرف مزبور بیش از درصد افزایش مصرف اهالی شهری است. موژیک حالا بهتر غذا می خورد و نسبت به سال گذشته به مراتب سهم بیشتری برای تولید خود و مصرف شخصی خود کنار می گذارد.

کمک دولت پرولتاری به اقتصادیات دهقانان تهیدست و کمک به آسیب دیدگان از خشکسالی شامل چه بوده است؟ طبق محاسبه ی کمیساریای ملی دارائی کمک مالی به دهقانان تهیدست در سال ۱۹۲۴-۱۹۲۵ به طور تقریبی، که چندان دقیق نیست، ۱۰۰ الی ۱۰۵ میلیون روبل بوده است، از این مبلغ

قریب ۶۰ میلیون روبل به صورت تخفیفات مالیاتی و پرداخت‌های بیمه‌ای داده شده است، سپس ۲۴ میلیون روبل از محل اعتبار مخصوص مبارزه علیه عواقب خشکسالی و ۱۲ میلیون روبل هم از طریق وام، داده شده است. کمک به آسیب دیدگان از خشکسالی در سال ۱۹۲۴ منطقه‌ای را با بیش از ۷ میلیون نفوس در بر می‌گیرد. کل مبلغی که از این راه به مصرف رسیده برابر با ۱۰۸-۱۱۰ میلیون روبل است، ۷۱ میلیون روبل از این مبلغ از بودجه‌ی دولتی و ۳۸ میلیون روبل از وجوه سازمان‌های اجتماعی و مؤسسات بانکی بوده است. علاوه بر این اعتباری به مبلغ ۷۷ میلیون برای مبارزه با قحطی اختصاص داده شده است. چنین است کمک دولت پرولتاری به قشرهای کم بضاعت دهقانان، البته این کمک کافی نیست ولی به هر حال شایسته‌ی آن است که سخنی چند درباره‌ی آن گفته شود.

بهبود وضع مادی طبقه‌ی کارگر و دهقانان آن محل‌های اساسی که بدون آن پیشروی در امور ساختمانی ما ممکن نیست. و ما مشاهده می‌کنیم که این محل‌ها هم اکنون در کشور ما موجود است.

اینک چند کلمه‌ای درباره‌ی اعتلای فعالیت توده‌ها سخن گوئیم. مسئله‌ی عمده در اوضاع داخلی ما که جلب نظر میکند و به هیچ وجه نمی‌توان آن را نادیده گرفت این است که به مناسبت بهبود وضع مادی کارگران و دهقانان، سطح فعالیت سیاسی آنان نیز ارتقاء یافته و اکنون دیگر آنان با نظر نقادانه تری به نقائص کار ما می‌نگرند و از نارسائی‌های موجوده در کار عملی ما با بانگ رساتری سخن می‌گویند. ما به مرحله‌ای گام نهاده‌ایم که در آن کلیه‌ی طبقات و کلیه‌ی گروه بندی‌های اجتماعی به جنب و جوش آمده‌اند. طبقه‌ی کارگر به جنب و جوش آمده است، دهقانان با تمام گروه بندی‌های خود به جنب و جوش آمده‌اند. بورژوازی جدید نیز به جنب و جوش آمده است، عمال او در ده (کولاک‌ها) و نمایندگان او در بین روشنفکران نیز به جنب و جوش آمده‌اند. این واقعیت پایه‌ی آن چرخشی در سیاست ما گردید، که قرارهای کنفرانس ۱۴ حزب مبین آن است. سیاست به جنبش در آوردن شوراهای، سیاست به جنبش در آوردن بنگاه‌های تعاونی و اتحادیه‌های کارگری، گذشت دادن به روستائیان از لحاظ تصریح مسائل مربوط به اجاره و کار مزدوری، کمک مادی به دهقانان تهیدست، سیاست اتحاد پایدار با دهقانان میانه حال، از میان بردن بقایای کمونیسم جنگی، این است به طور عمده خط مشی نوین حزب در ده. شما به خوبی می‌دانید وضع ما در ده در اواخر سال گذشته و آغاز امسال بر چه منوال بوده است. ناخرسندی عمومی بین دهقانان افزایش می‌یافت و در بعضی نقاط حتی کوشش‌هایی به منظور شورش به عمل می‌آمد. این است اوضاع و احوالی که خط مشی جدید حزب را در ده تعیین کرده است.

چنین است مبانی سیاست حزب در مورد دهقانان، در دوران اعتلای فعالیت توده‌ها و جنب و جوش سازمان آنها، سیاستی که هدفش تنظیم مناسبات در ده، افزایش اعتبار و نفوذ پرولتاریا و حزب آن و تأمین اتحاد پایدار پرولتاریا و دهقانان تهیدست با دهقانان میانه حال است. شما می دانید که این سیاست، صحت خود را کاملاً به ثبوت رسانده است.

۵- سه شعار لنین در باب مسئله‌ی دهقانان

آیا رفتار ما صحیح بود که خط مشی اتحاد با دهقان میانه حال را در پیش گرفتیم؟ جنبه‌ی اصولی خط مشی جدید بر چه منوال است؟ آیا در این باره ما رهنمودهائی از لنین در دست نداریم؟

می گویند در کنگره‌ی دوم کمینترن قطعنامه‌ای در باب مسئله‌ی دهقانان به تصویب رسیده حاکی از این که در دوران مبارزه در راه نیل به قدرت حاکمه فقط تهیدستان می توانند متفق پرولتاریا باشند و دهقانان میانه حال را تنها می توان بی طرف ساخت. آیا این صحیح است؟ صحیح است. لنین با نوشتن این قطعنامه [۱۱] احزابی را در نظر داشته است که در راه نیل به قدرت حاکمه گام بر می دارند. ولی ما حزبی هستیم که هم اکنون قدرت حاکمه را در دست داریم. تفاوت موضوع در اینجا است. لنینسم در مسئله‌ی دهقانان، در مسئله‌ی اتحاد کارگران با دهقانان یا با برخی از قشرهای دهقانان دارای سه شعار اصلی است که با سه دوره‌ی انقلاب توافق دارند. تمام مسئله بر سر این است که زمان انتقال از یک شعار به شعار دیگر و از شعار دیگر به شعار سوم به طور صحیحی درک شود.

سابقاً، هنگامی که ما به سوی انقلاب بورژوازی می رفتیم، هنگامی که ما، بلشویک‌ها، برای نخستین بار تاکتیک خود را نسبت به روستائیان طرح می نمودیم، لنین می گفت: اتحاد با تمام دهقانان، بر ضد تزار و ملاکین، بیطرف نگهداشتن بورژوازی کادت. در آن هنگام ما با این شعار به سوی انقلاب بورژوازی می رفتیم و پیروز هم شدیم. این نخستین مرحله‌ی انقلاب ما بود.

سپس هنگامی که ما به مرحله‌ی دوم یعنی به اکتبر نزدیک شدیم، لنین شعار معینی موافق با وضع نوین داد: اتحاد پرولتاریا با تهیدستان روستا بر ضد تمام بورژوازی، در عین بیطرف نگهداشتن دهقانان میانه حال. این همان شعاری است که برای احزاب کمونیستی که در راه نیل به قدرت حاکمه گام بر می دارند، ضروری است و حتی هنگامی هم که آنها قدرت حاکمه را به کف

آورده ولی هنوز تحکیمش نکرده‌اند، باز نمی‌توانند به اتحاد با دهقان میانه حال مستظهر باشند، زیرا دهقان میانه حال کسی است که به اطراف خود می‌نگرد، نگاه می‌کند ببیند بُرد با کیست، منتظر می‌شود و فقط زمانی با تو متحد می‌گردد که پیروزی را به کف آورده و ملاکین و بورژوازی را رانده باشی. به همین جهت هم او میانه حال است. لذا در دومین مرحله‌ی انقلاب دیگر شعار ما اتحاد کارگران با تمام دهقانان نبوده بلکه شعار اتحاد پرولتاریا با دهقانان تهیدست بود.

بعد از آن چه شد؟ بعد از آن هنگامی که حملات امپریالیست‌ها را دفع و قدرت حاکمه را به حد کفایت مستحکم ساختیم به دوران ساختمان پردامنه‌ی سوسیالیسم گام نهادیم، لنین شعار سوم را مطرح ساخت: اتحاد پایدار پرولتاریا و تهیدستان با دهقان میانه حال. این شعار یگانه شعار صحیحی است که با دوران نوین انقلاب ما، دوران ساختمان پردامنه مطابقت دارد، این شعار صحیح است نه فقط بدان سبب که اکنون می‌توان به این اتحاد مستظهر بود بلکه هم چنین بدان سبب که ما ضمن بنای سوسیالیسم باید نه تنها با میلیون‌ها بلکه با ده‌ها میلیون افراد روستائی کار کنیم. در غیر این صورت نمی‌توان سوسیالیسم را بنا نمود. سوسیالیسم فقط شهرها را در بر نمی‌گیرد. سوسیالیسم آن چنان شیوه‌ی سازمان اقتصاد است که صنعت را با زراعت بر مبنای اجتماعی کردن وسائل و آلات تولید متحد می‌سازد. بدون اتحاد این دو رشته‌ی اقتصاد، سوسیالیسم غیر ممکن است.

شعارهای لنینیسیم درباره‌ی اتحاد با دهقانان بدین منوال است. آن چه لنین در کنگره‌ی دوم کمینترن گفت کاملاً صحیح است، زیرا هنگام حرکت در راه نیل به قدرت حاکمه یا هنگامی که هنوز در تحکیم قدرت حاکمه‌ی به کف آمده، توفیق حاصل نگشته است، فقط می‌توان به اتحاد با تهیدستان مستظهر بود و دهقان میانه حال را بی‌طرف نگاه داشت، ولی پس از پا بر جا شدن پس از به کف آمدن قدرت حاکمه و آغاز ساختمان و هنگامی که دیگر باید با ده‌ها میلیون نفر کار کرد، آن گاه اتحاد پرولتاریا و تهیدستان با دهقانان میانه حال یگانه شعار صحیح است.

این انتقال از شعار کهنه‌ی "اتحاد پرولتاریا با تهیدستان" شعار کهنه‌ی بیطرف نگهداشتن دهقانان میانه حال، به شعار اتحاد پایدار با دهقانان میانه حال، در کنگره‌ی ۸ حزب ما انجام پذیرفت. اجازه دهید قسمتی از نطق ایلیچ را به هنگام افتتاح این کنگره قرائت کنم. آن قسمت، این است:

« بهترین نمایندگان سوسیالیسم ایام قدیم، هنگامی که هنوز به انقلاب ایمان داشتند و از لحاظ تئوری و مسلکی بدان خدمت

می نمودند و از بیطرف نگه داشتن دهقانان دم می زدند، یعنی می گفتند باید کاری کرد که دهقان میانه حال اگر هم به انقلاب پرولتاریا کمک فعال ننماید، حداقل مانع راه آن نگردد، بیطرف بماند و به دشمنان ما نپیوندد. این نوع طرح تئوریک مجرد مسئله برای ما کاملاً واضح است. ولی این کافی نیست. ما در چنان مرحله‌ای از ساختمان سوسیالیستی گام نهاده‌ایم که در آن باید قواعد اساسی و رهنمودهائی را که هنگام کار در روستا مورد آزمایش قرار گرفته و ما باید برای عملی نمودن اتحاد پایدار با دهقان میانه حال، آنها را رهنمای عمل خود قرار دهیم* به طور مشخص و جزء به جزء ساخته و پرداخته نمائیم» [۱۲]

چنین است پایه‌ی تئوریک سیاست حزب که در مرحله‌ی تاریخی کنونی برای اتحاد پایدار با دهقانان میانه حال در نظر گرفته شده است. کسی که می خواهد با استناد به قطعنامه‌ی کنگره‌ی دوم کمینترن که لنین آن را نگاه داشته است، این سخنان لنین را رد کند، بیاید و آشکارا بگوید. چنین است طرح مسئله از لحاظ تئوریک. ما آموزش لنین را به طور جامع در نظر می‌گیریم نه این که بعضی از اجزاء آن را به طور جداگانه. لنین در مورد دهقانان سه شعار داشت: یکی؛ در زمان انقلاب بورژازی، دیگری؛ در زمان انقلاب اکتبر و سومی، پس از تحکیم قدرت حاکمه‌ی شوروی. هر کس بخواهد این سه شعار را با یک شعار عمومی تعویض نماید، مرتکب اشتباه بزرگی می‌شود.

چنین است طرح مسئله از لحاظ تئوریک. و اما طرح عملی مسئله از این قرار است: بعد از آن که ما انقلاب اکتبر را به انجام رساندیم، ملاکین را راندیم و زمین را به دهقانان دادیم. واضح است که به روسیه کم و بیش. به قول لنین جنبه‌ی میانه حالی دادیم و اکنون با وجود پروسه‌ی قشر بندی در دهات باز دهقان میانه حال در ده اکثریت تشکیل می‌دهد.

البته قشر بندی جریان دارد. و در شرایط نپ در مرحله‌ی کنونی طور دیگری هم نمی‌تواند باشد. ولی قشر بندی به کندی جریان دارد. چندی پیش من دو رهنمانامه خواندم که یکی تقریباً می‌توان گفت از طرف شعبه‌ی تبلیغ و ترویج کمیته‌ی مرکزی و دیگری، اگر اشتباه نکنم، از طرف شعبه تبلیغ و ترویج سازمان لنینگراد انتشار یافته بود. اگر به مفاد این رهنمانامه‌ها باور شود معلوم می‌گردد که در زمان تزار در کشور ما تهیدستان نزدیک به ۶۰ درصد

۳ - * - همه جا تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین

بوده‌اند ولی اکنون به ۷۵ درصد بالغ می‌شوند: در زمان تزار کولاک‌ها در حدود ۵ درصد بوده‌اند ولی اکنون به ۸ یا ۱۲ درصد بالغ می‌شوند؛ در زمان تزار فلان مقدار میانه حال وجود داشته ولی اکنون کمتر از آن است. من نمی‌خواهم سخنان درشت بر زبان رانم ولی باید گفت این ارقام از ضد انقلاب هم بدتر است. چگونه ممکن است شخصی که به شیوه‌ی مارکسیستی می‌اندیشد یک چنین تزهائی به هم ببافد و حتی آن را به چاپ برساند، آن هم به صورت رهنمانامه؟ البته من نیز، به عنوان یکی از اعضای کمیته‌ی مرکزی به علت یک چنین خبط بی‌سابقه‌ای مسئولم. اگر در زمان تزار سیاست جایگیر ساختن کولاک تعقیب می‌شد و مالکیت خصوصی بر زمین موجود بود، و انتقال زمین از دستی به دست دیگر (که به ویژه باعث تشدید قشربندی می‌شود) وجود داشت، و حکومت نیز طوری بود که با تمام اینها تهیدستان بیش از ۶۰ درصد نبودند، آن وقت چگونه ممکن بود در زمان حکومت ما یعنی حکومت شوروی که مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد، یعنی زمین از جریان معاملاتی خارج شده و بالنتیجه سدی در سر راه قشربندی پدید شده است، بعد از آن که در حدود دو سال به برانداختن کولاک‌ها مشغول بوده و هنوز هم از تمام شیوه‌های برانداختن کولاک‌ها فارغ نشده‌ایم. هنگامی که ما سیاست ویژه‌ی اعتبار دادن و تشکیل کنوپراتیف را عمل می‌نمائیم که خود برای قشربندی مساعد نیست؛ چگونه ممکن بود با وجود چنین موانعی سیر قشربندی در زمان ما بسی شدیدتر از زمان تزار باشد، کولاک و تهیدست بسی بیش از گذشته باشد؟ چگونه کسانی که خود را مارکسیست می‌نامند ممکن است چنین مهملات بی‌سروتهی را به زبان رانند؟ آخر این خنده آور است، بدبختی است، مصیبت است. (خنده)

عین همین مطلب را نیز می‌توان درباره‌ی ترازنامه‌ی مشئوم غله - علیق اداره‌ی مرکزی آمار منتشره در ماه ژوئن گفت. از این تزار نامه چنین برمی‌آید که گویا ۶۱ درصد مازاد محصول کالائی در دست دهقانان مرفه بوده، تهیدستان هیچ چیز نداشته، چند درصد باقی مانده هم در دست دهقانان میانه حال بوده است. نکته‌ی مضحک در این جا این است که چند ماه بعد اداره‌ی مرکزی آمار ارقام دیگری منتشر ساخت که ۶۱ درصد نبوده بلکه ۵۲ درصد است. و باز همین چندی پیش اداره‌ی مرکزی آمار ارقام دیگری نشر داد که دیگر ۵۲ درصد هم نبوده بلکه ۴۲ درصد است؛ مگر این هم شد طرز محاسبه؟ ما بر این عقیده‌ایم که اداره‌ی مرکزی آمار دژ علم است. ما بر آنیم که بدون ارقام اداره‌ی مرکزی آمار حتی یک ارگان مدیره هم قادر به محاسبه و تنظیم نقشه نیست. ما بر آنیم که اداره‌ی مرکزی آمار باید اطلاعات ابژکتیوی بدهد که عاری از هرگونه نیت خاصی باشد، زیرا سعی در تطبیق دادن ارقام با فلان یا بهمان نیت خاص جرمی است که جنبه‌ی جنائی دارد، ولی وقتی اداره‌ی مرکزی آمار خود

دیگر به ارقامش باوری ندارد، آن وقت چگونه می توان به ارقام مزبور باور داشت؟

خلاصه. چون ما در نتیجه‌ی انقلاب ارضی، به ده جنبه‌ی میانه‌ی حالی داده‌ایم و چون علی‌رغم پروسه‌ی قشربندی، دهقان میانه‌ی حال، اکثریت را در ده تشکیل می‌دهد و کار ساختمانی ما، و نقشه‌ی لنینی کئوپراتیف جلب توده‌ی اساسی دهقانان را به این کار ایجاب می‌کند. لذا سیاست اتحاد با دهقان میانه‌ی حال در شرایط نپ یگانه سیاست صحیح به شمار می‌رود.
چنین است جنبه‌ی عملی مسئله.

ببینید لنین هنگام مستدل ساختن سیاست اقتصادی نوین وظائف ما را چگونه بیان نموده است. اینک طرح جزوه‌ی لنین "راجع به مالیات جنسی" در برابر نظر من است. در این طرح لنین به طور روشن و صریح نکات اساسی رهنما را نشان می‌دهد:

« اکنون افزایش محصول دارد جان کلام و سنگ محک می‌شود (شده است).... بنابر این در زارعت باید به دهقان میانه‌ی حال "تکیه" کرد.

اکنون دهقان پرکار در سیر صعودی اقتصاد ما به مثابه‌ی "سیمای مرکزی" است. » (رجوع شود به جلد ۲۶ ص ۳۱۲-۳۱۳).

بنابر این باید در زارعت تکیه روی دهقان میانه‌ی حال باشد، دهقان پرکار در سیر صعودی اقتصاد ما به مثابه‌ی سیمای مرکزی است. رفیق لنین در سال ۱۹۲۱ این طور می‌نوشت.

رفقا. همین نظریه بود که مبنای قرارهای مصوبه‌ی چهاردهمین کنفرانس آوریل حزب و گذشت‌هائی قرار گرفت که در کنفرانس مزبور نسبت به دهقانان به عمل آمد.

اکنون ببینیم بین قطعنامه‌های چهاردهمین کنفرانس آوریل حزب و قطعنامه‌ی مبنی بر کار در بین تهیدستان که کمیته‌ی مرکزی در اکتبر [۱۳] آن را نیز مانند قطعنامه‌های چهاردهمین کنفرانس به اتفاق آراء تصویب کرد. چه رابطه‌ای موجود است؟ وظیفه‌ی اساسی ما در پلنوم اکتبر کمیته‌ی مرکزی این بود که نگذاریم سیاستی که در کنفرانس آوریل طرح آن را ریخته بودیم یعنی سیاست اتحاد پایدار با دهقان میانه‌ی حال عقیم ماند. نگذاریم این سیاست عقیم ماند. زیرا در حزب ما تمایلاتی پدید شده بود مبنی بر این که سیاست اتحاد پایدار با دهقان میانه‌ی حال صحیح و یا قابل پذیرش نیست. هم چنین تمایلاتی پدید شده بود دائر به این که سیاست اتحاد پایدار با دهقان میانه‌ی حال گویا به معنای فراموش

کردن تهیدستان است وگویا کسانی از بالای سر تهیدستان می کوشند با دهقان میانه حال اتحاد پایدار ببندد. رفقا این سفیهانه است. ولی واقعیتی است. زیرا چنین تمایلاتی وجود داشت. هنگامی که ما در پلنوم اکتبر گرد آمدیم آیا مسئله تهیدستان برای ما چیز تازه‌ای بود؟ البته نه. تا وقتی که تهیدستان وجود دارند ما باید با آنها متحد باشیم. ما این را در همان سال ۱۹۰۳ یعنی زمانی که برای نخستین بار رساله‌ی لنین موسوم به "درباره‌ی تهیدستان روستا" [۱۴] منتشر شد، می دانستیم. ما برای همین مارکسیست هستیم، برای همین کمونیست هستیم که در ده به تهیدستان تکیه کنیم. مگر به جز آنها به که می شود تکیه کرد؟ این مسئله‌ی تازه‌ای نیست، نه در آوریل. نه در اکتبر، نه در کنفرانس نه در پلنوم کمیته‌ی مرکزی این مسئله برای ما تازگی نداشت و نمی توانست هم تازگی داشته باشد. اگر با وجود تمام اینها مسئله‌ی تهیدستان روی آب آمده است، به مناسبت تجاربی است که ما در زمان تجدید انتخاب شوراها اندوخته‌ایم. نتیجه چه شد؟ به شوراها جان تازه دادیم. به اشاعه‌ی دمکراسی شوروی پرداختیم. ولی برای چه؟ زیرا دمکراسی شوروی به معنای رهبری طبقه‌ی کارگر است و هرگاه رهبری پرولتاریا و حزب آن در بین نباشد دمکراسی شوروی را به هیچ وجه نمی توان دمکراسی حقیقی شوروی و پرولتاری حقیقی نامید. ولی دمکراسی شوروی در عین رهبری پرولتاریا چه معنی دارد؟ این بدان معنی است که پرولتاریا باید در روستا عمالی برای خود داشته باشد. این عمال باید از چه کسانی باشند؟ از نمایندگان تهیدستان. اما هنگامی که به شوراها جان تازه دادیم. وضع تهیدستان از چه قرار بود؟ در منتهای پراکندگی و در منتهای تفرقه. نه فقط به نظر بعضی عناصر تهیدست بلکه حتی به نظر برخی کمونیست‌ها هم این طور می آمد که دست کشیدن از برانداختن کولاک‌ها و از عمال فشار اداری به معنای دست کشیدن از تهیدستان و فراموش کردن منافع آنان است. آن وقت به جای آن که با کولاک‌ها به مبارزه‌ی متشکل بپردازند به شیوه‌ی ناشایسته‌ای بنای ناله و شکوه را گذاشتند.

برای فائق آمدن بر این روحیات چه اقدامی لازم بود؟ اولاً لازم بود وظیفه‌ای را که چهاردهمین کنفرانس حزبی در برابر حزب قرار داده بود اجرا نمود. بدین معنی که شرایط، طرق و میزان کمک مادی به تهیدستان را تعیین کرد. ثانیاً لازم بود شعاری درباره‌ی تشکیل گروه‌ها و یا فراکسیون‌های ویژه‌ای از تهیدستان اعلام گردد تا بتوان در هنگام انتخابات شوراها و انتخابات کئوپراسیون و غیره به مبارزه‌ی سیاسی آشکاری در راه جلب دهقان میانه حال و منفرد ساختن کولاک دست زد.

این همان کاری بود که رفیق مولوتف در نتیجه‌ی فعالیت سه ماهه‌ی خود در کمیسیون روستائی کمیته‌ی مرکزی در تزه‌های خود راجع به کار در بین تهیدستان که در پلنوم اکتبر کمیته‌ی مرکزی به اتفاق آراء تصویب شد، انجام داد. به طوری که ملاحظه می‌کنید قطعنامه‌ی پلنوم اکتبر کمیته‌ی مرکزی ادامه‌ی مستقیم قرارهای کنفرانس ۱۴ است.

اولاً لازم بود، به منظور ارتقاء سطح زندگی مادی تهیدستان مسئله‌ی کمک مادی به طور مشخص مطرح گردد و ثانیاً لازم بود شعار متشکل ساختن تهیدستان اعلام گردد. این آن چیز تازه‌ای است که تماماً به رفیق مولوتف تعلق دارد، شعار تشکیل گروه‌های تهیدستان اثر اندیشه‌ی او است.

شعار تشکیل گروه‌های تهیدستان برای چه لازم آمد؟ برای آن که بتوان پراکندگی تهیدستان را از بین برد و به آنها امکان داد. به کمک کمونیست‌ها به صورت نیروی سیاسی مستقلی متشکل گردند که بتواند در مبارزه‌ی علیه‌ی کولاک‌ها، در مبارزه برای جلب دهقانان میانه حال، تکیه گاه متشکل پرولتاریا در ده باشد. هنوز هم روحیه‌ی اتکالی در سرپای وجود تهیدستان رسوخ دارد، آنها به گ.پ.او. به رؤسا و به هر چه دلتان بخواهد امیدوارند. جز به خود و نیروی خویش. همین روحیه‌ی پاسیف و توکل به دیگران است که باید از ذهن تهیدستان دور شود. باید به تهیدستان شعار داد تا بالاخره بتوانند روی پای خود بایستند و به کمک حزب کمونیست و دولت به صورت گروه‌هایی متشکل گردند و در صحنه‌ی شوراها، در صحنه‌ی کئوپراسیون، در صحنه‌ی کمیته‌ی روستائی و در کلیه‌ی صحنه‌های حیات اجتماعی روستا شیوه‌ی مبارزه با کولاک را فرا گیرند ولی نه مبارزه از راه مراجعه به گ.پ.او.، بلکه از راه مبارزه‌ی سیاسی و از راه مبارزه‌ی متشکل. فقط از این راه می‌توان تهیدستان را آبدیده ساخت. فقط از این راه می‌توان تهیدستان را متشکل نمود و فقط از این راه می‌توان از تهیدستان روستا به جای گروه‌های اتکالی تکیه گاهی برای پرولتاریا در روستا ایجاد نمود.

به همین دلیل بود که مسئله‌ی تهیدستان در اکتبر مطرح شد.

۶- دو خطر و دو انحراف در مسئله‌ی دهقانان

به مناسبت طرح مسئله‌ی دهقانان در حزب ما دو انحراف به وجود آمده است. یک انحراف عبارت است از ناچیز شمردن خطر کولاک‌ها و انحراف دیگر عبارت است از مبالغه در خطر مزبور و ناچیز شمردن نقش دهقان

میان‌ه‌ حال و کم بها دادن به این نقش. نمی‌خواهم بگویم این دو انحراف خطر هلاکت باری برای ما دارد. انحراف، انحراف است. انحراف چیزی است که هنوز شکل معین به خود نگرفته است. انحراف آغاز اشتباه است. یا ما به بسط این اشتباه میدان می‌دهیم و در آن صورت کار خراب است. یا این که این اشتباه را ریشه کن می‌سازیم. و در آن صورت خطر مرتفع خواهد شد. انحراف چیز اشتباه‌آمیزی است که اگر به موقع از آن جلوگیری نشود بعدها نتایج خود را ببار خواهد آورد.

دو کلمه درباره‌ی کم بها دادن به خطر کولاک. از انحراف کولاک‌ی سخن می‌گویند. البته این دعوی سفیهانه‌ای است. در حزب نمی‌تواند انحراف کولاک‌ی وجود داشته باشد. سخن بر سر انحراف کولاک‌ی نیست، بلکه بر سر انحراف، کم بها دادن به خطر کولاک‌ی است. حتی اگر کسانی هم نبودند که دچار این انحراف شده و در جاده‌ی این انحراف گام نهاده باشند. به هر حال، چنین انحرافات‌ی پدید می‌آید، زیرا سمت تکامل در کشور ما طوری است که سرمایه‌داری تا حدودی جان می‌گیرد و جان گرفتن سرمایه‌داری هم نمی‌تواند در پیرامون حزب ما موجد بی‌ترتیبی‌هائی نشود. از طرف دیگر صنایع سوسیالیستی ما رشد می‌یابد و بین آن و سرمایه‌ی خصوصی مبارزه جریان دارد. کدامیک بر دیگری سبقت خواهد جست؟ فعلاً تفوق با عناصر سوسیالیستی است. ما هم کولاک و هم سرمایه‌دار خصوصی شهر را تابع خود خواهیم ساخت. ولی فعلاً حقیقت آن است که کولاک رشد می‌یابد و ما از لحاظ اقتصادی او را به هیچ وجه در هم نشکسته‌ایم. مسلم است که کولاک به جمع قوا مشغول است و کسی که متوجه این نکته نیست. کسی که می‌گوید اینها حرف مفت است. کولاک مترسکی بیش نیست، آن شخص حزب را با خطر از دست دادن هشیاری، خلع سلاح شدن در مبارزه با کولاک یعنی با سرمایه‌داری مواجه می‌سازد. زیرا کولاک عامل سرمایه‌داری در روستا است.

از بوگوشفسکی سخن به میان می‌آورند. البته او دارای انحراف کولاک‌ی نیست. او دارای انحراف کم بها دادن به خطر کولاک‌ی است. اگر او دارای انحراف کولاک‌ی بود لازم بود از حزب اخراج گردد. ولی ظاهراً، تا آنجا که من خبر دارم تاکنون هیچ کس، درخواست اخراج او را از حزب ننموده است. این انحراف، انحراف کم بها دادن به خطر کولاک‌ی در روستا است. انحرافی است که مانع نگهداری حزب در وضع آمادگی دائمی برای مبارزه است، انحرافی است که حزب را در مبارزه با عناصر سرمایه‌داری بدون سلاح می‌گذارد. این انحراف، به طوری که می‌دانیم، در قرار کمیته‌ی مرکزی حزب تقبیح گردیده است.

ولی انحراف دیگری هم وجود دارد که متوجه پر بها دادن به خطر کولاجی و حاکی از سراسیمه گی در برابر خطر کولاجی و دهشت زدگی است: "آی هوار، کولاک آمد!". چیز غریبی است! هنگامی که نپ را معمول می داشتند، می دانستند که نپ جان گرفتن سرمایه داری و کولاک است، می دانستند که کولاک حتماً سر بلند خواهد کرد و همین که کولاک خود را نشان داد، شروع به "آی هوار" کشیدن نمودند و دست و پای خود را گم کردند. سراسیمه گی به حدی رسید که دهقان میانه حال را فراموش کردند. و حال آن که اکنون وظیفه ی اساسی در ده عبارت از مبارزه در راه تسخیر دهقان میانه حال، مبارزه در راه مجزا ساختن دهقان میانه حال از کولاک، مبارزه در راه منفرد ساختن کولاک از طریق برقراری اتحاد استوار با دهقان میانه حال است. رفقای که در برابر خطر کولاجی دهشت زده شده اند این نکته را از یاد می برند.

به عقیده ی من اگر ریشه های این دو انحراف تفحص شود. می توان برای آنها منشاءهای زیرین را قائل گردید.

انحراف نخست عبارت است از ناچیز شمردن نقش کولاک و به طور کلی عناصر سرمایه داری در روستا و ماستمالی کردن خطر کولاک. این انحراف از فرضیه نادرستی ناشی می شود حاکی از این که رشد نپ به جان گرفتن عناصر سرمایه داری در ده منجر نمی گردد، کولاک و به طور کلی عناصر سرمایه داری در کشور ما به صفحات تاریخ تحویل می شوند و یا هم اکنون شده اند قشر بندی در ده به عمل نمی آید، کولاک پاد آوازی از گذشته و مترسکی بیش نیست.

این انحراف به چه چیزی منجر می شود؟

این انحراف عملاً به انکار مبارزه ی طبقاتی روستا منجر می گردد.

انحراف دوم عبارت است از مبالغه در نقش کولاک و به طور کلی عناصر سرمایه داری در ده. دهشت زدگی در برابر این عناصر، انکار این که اتحاد پرولتاریا و تهیدستان با دهقانان میانه حال ممکن و صلاح است.

انحراف مزبور ناشی از این است که گویا در دهات، سرمایه داری به طور ساده احیاء می شود. گویا این پروسه ی احیاء سرمایه داری پروسه ای است که همه چیز را فرو می بلعد. تمام و یا قسمت اعظم کئوپراسیون ما را هم فرا می گیرد. گویا در نتیجه ی چنین رشدی باید قشر بندی دهقانان در مقیاسی وسیع و دائماً افزایش یابد، گویا باید گروه های دو انتها یعنی کولاک ها و دهقانان تهیدست سال به سال تقویت یابند و نمو نمایند، گویا باید گروه های میانه یعنی دهقانان میانه حال نیز سال به سال ضعیف تر شوند و زوال یابند.

این انحراف عملاً منجر به این می شود که نائره مبارزه ی طبقاتی در دهات شعله ور گردد. سیاست از میان بردن کولاک که به وسیله ی کمیته های تهیدستان

تعقیب میشد از سر گرفته شود و بنابراین جنگ داخلی در کشور ما اعلام گردد، و بدین ترتیب کلیه‌ی کارهای ساختمانی ما عقیم ماند و از این راه نقشه‌ی کئوپراتیفی لنین مبتنی بر شرکت دادن میلیون‌ها متصرفه‌ی روستائی در سیستم ساختمان سوسیالیستی نفی شود.

شما ممکن است بپرسید: کدام انحراف بدتر است؟ مسئله را نمی‌توان این طور طرح کرد. هر دوی آنها بدترند خواه انحراف اول باشد خواه انحراف دوم. و اگر این انحرافات میدان یابند، می‌توانند حزب را متلاشی کرده، نابود سازند. خوشبختانه در حزب ما نیروهائی یافت می‌شوند که می‌توانند هم انحراف نخستین و هم انحراف دوم را ریشه کن سازند. (کف زدن‌ها) هر چند که هر دو انحراف بدترند و طرح مسئله بدین ترتیب که کدام یک خطرناک‌تر است سفیهانه است ولی نظر دیگری وجود دارد که باید طبق آن به این دو انحراف نگریم. حزب برای مبارزه با کدام یک از این انحرافات آماده‌تر است، - برای مبارزه با انحراف نخست یا با انحراف دوم؟ - از لحاظ عملی باید مسئله را این طور مطرح ساخت. هر دو انحراف خطرناکند. هر دو بدترند، نمی‌شود گفت کدام یک از آنها خطرناک‌تر است، ولی می‌توان و باید گفت حزب برای مبارزه با کدام انحراف آماده‌تر است. اگر از کمونیست‌ها پرسیده شود حزب برای کدام یک از این دو کار آماده‌تر است: دار و ندار کولاک را از او بگیرد، یا این که این کار را نکند بلکه به اتحاد با دهقان میانه حال دست بزند. به عقیده‌ی من از ۱۰۰ نفر کمونیست ۹۹ نفر خواهند گفت حزب برای شعار: کولاک را بزن. آماده‌تر است. فقط اشاره‌ای کن، در یک آن دار و ندار کولاک را از دستش خواهند گرفت. و اما درباره‌ی این که از میان بردن کولاک عملی نشود بلکه سیاست بغرنج‌تر یعنی منفرد ساختن کولاک از طریق اتحاد با دهقان میانه حال اجرا شود، باید گفت انجام این کار آن قدرها هم به آسانی میسر نیست. به همین دلیل است که به عقیده‌ی من حزب در مبارزه‌ی خود علیه هر دو انحراف باز هم باید آتش خود را روی انحراف دوم متمرکز سازد. (کف زدن‌ها) با هیچ مارکسیسم و با هیچ لنینیسمی این حکم را که کولاک خطرناک است نمی‌توان پرده پوشی کرد. کولاک، کولاک است. هر قدر هم بوگوشفسکی از مترسک دم بزنند. باز کولاک خطرناک است. و این را با هیچ نقل قولی نمی‌توان از ذهن کمونیست خارج ساخت. و اما حکم مربوط به لزوم اتحاد پایدار با دهقان میانه حال با در نظر گرفتن این که ایلچ در قطعنامه‌ی کنگره دوم کمینترن از بیطرف نگهداشتن دهقان میانه حال سخن می‌گوید، حکمی است که همیشه می‌توان آن را با عباراتی درباره‌ی لنینیسم و مارکسیسم پرده پوشی کرد و به روی آن سایه افکند. اینجا جولانگاهی برای نقل قول است، اینجا جولانگاهی است برای همه کسانی که بخواهند حزب را سر در گم کنند. برای همه کسانی که بخواهند این

حقیقت را که لنین درباره‌ی دهقانان سه شعار داشت، نه یک شعار، از حزب مخفی دارند، اینجا هر نوع دستکاری در مارکسیسم میسر است و همانا به همین جهت است که باید آتش را علیه انحراف دوم متمرکز ساخت.

مسئله مربوط به وضع داخلی اتحاد شوروی، اقتصادیات آن، صنایع و کشاورزی، طبقات، فعالیت طبقات، به جنب و جوش در آوردن شوراهای و نیز مسئله‌ی مربوط به دهقانان و غیره بر این منوال است.

من روی بعضی مسائل مربوط به دستگاه دولتی که رشد می‌یابد و می‌کوشد از زیر رهبری حزب بیرون رود، ولی البته موفق نخواهد شد، مکتب نخواهم کرد.

من از بوروکراتیسم دستگاه دولتی مان نیز سخن نمی‌گویم. زیرا گزارش من بسیار طولانی شد. من در این باره سخنی نمی‌گویم زیرا مسئله‌ی مزبور برای حزب چیز تازه‌ای نیست.

۷- وظائف حزب

به وظائف حزب در رشته‌ی سیاست داخلی می‌پردازم.

در رشته‌ی رشد اقتصاد ملی من حیث المجموع، باید در جهات زیرین کار کنیم:

- الف) در جهت افزایش بیش از پیش محصول اقتصاد ملی؛
- ب) در جهت تبدیل کشورمان از فلاحتی به صنعتی؛
- پ) در جهت تأمین تفوق قطعی عناصر سوسیالیستی بر عناصر سرمایه‌داری در اقتصاد ملی؛
- ت) در جهت تأمین استقلال ضروری اقتصاد ملی اتحاد شوروی در شرایط احاطه‌ی سرمایه‌داری؛
- ث) در جهت افزایش وزن مخصوص درآمدهای غیر مالیاتی در سیستم عمومی بودجه‌ی دولتی؛

در رشته‌ی صنایع و کشاورزی باید در جهت زیرین کار کرد:

الف) در جهت توسعه‌ی صنایع سوسیالیستی ما بر اساس تکنیک عالی تر، در جهت افزایش بهره‌دهی کار، تقلیل قیمت رأس‌المال، افزایش سرعت گردش سرمایه؛

ب) در جهت هم‌تراز کردن سوخت، فلز و هم‌چنین سرمایه‌ی اصلی حمل و نقل راه آهن با نیازمندی‌های روزافزون کشور؛

پ) در جهت بسط مجدانه‌ی صنایع شوروی دارای اهمیت محلی؛

ت) در جهت افزایش حاصلخیزی زمین، ارتقاء سطح تکنیک کشاورزی، توسعه‌ی کشت نباتات فنی، صنعتی کردن کشاورزی؛

ث) در جهت وارد ساختن اقتصادیات دهقانی پراکنده در ساختمان سوسیالیستی از طریق وارد ساختن دسته‌جمعی دهقانان در کنوپراتیف‌ها و ارتقاء سطح فرهنگ دهقانان؛

در رشته‌ی بازرگانی باید درجهات زیرین کار کرد:

الف) در جهت توسعه‌ی بیش از پیش و بهبود کیفی شبکه‌ی کالارسانی (انواع کنوپراسیون، بازرگانی دولتی)؛

ب) در جهت حداکثر افزایش سرعت مبادله‌ی کالا؛

پ) در جهت تقلیل قیمت‌های خرده‌فروشی و تفوق بیش از پیش بازرگانی شوروی کنوپراتیفی بر بازرگانی خصوصی؛

ت) در جهت ایجاد جبهه‌ی واحدی از تمام ارگان‌های تدارکات و برقراری انضباط شدید در امور تدارکات این ارگان‌ها؛

ث) در جهت تشدید مبادله‌ی کالا با دنیای خارج از راه تأمین ترازنامه‌ی آکتیو بازرگانی و بالنتیجه از راه تأمین ترازنامه‌ی آکتیو محاسباتی که ضروری‌ترین شرط حفظ ارز استوار و تضمین ضروری جلوگیری از تورم پول است؛

در رشته‌ی تنظیم نقشه باید در جهت تأمین قطعی ذخائر ضروری کار کرد. بی‌مورد نیست درباره‌ی یکی از منابع ذخیره یعنی ودکا چند کلمه‌ای سخن گویم. کسانی هستند که تصور می‌کنند می‌توان سوسیالیسم را با دستکش‌های سفید به پا داشت. رفقا، این خطای فاحشی است. ما که نمی‌توانیم وام بگیریم. ما که از حیث سرمایه فقیریم و ما که علاوه بر این نمی‌توانیم تن به قید اسارت سرمایه‌داران اروپای باختری بدهیم و نمی‌توانیم شرایط اسارت آوری را که آنها به ما پیشنهاد کرده و ما آن را رد کرده‌ایم، بپذیریم، پس یک چاره بیش نداریم و آن جستجوی منابعی در سایر رشته‌هاست. این امر در هر حال از اسارت بهتر

است. اینجا باید بین اسارت و ودکا یکی را برگزید، اشخاصی که تصور می کنند می توان سوسیالیسم را با دستکش های سفید به پا داشت سخت دچار اشتباهند.

در رشتهی مناسبات بین طبقات، باید در جهات زیرین کار کرد:

(الف) در جهت تأمین اتحاد پرولتاریا و تهیدستان ده با دهقانان میانه حال؛
(ب) در جهت تأمین رهبری پرولتاریا بر این اتحاد؛
(پ) در جهت منفرد ساختن سیاسی و تحدید اقتصادی کولاک و سرمایه داری شهری؛

در رشتهی ساختمان شوروی بایستی در جهت مبارزهی قطعی با بوروکراتیسم و در جهت جلب توده های وسیع طبقه ی کارگر به این مبارزه، کار کرد.

من می خواستم سخنی هم درباره ی بورژوازی نوین و ایدئولوگ های آن یعنی اسمنووخوفی ها بیان دارم. مسلک اسمنوخوف، ایدئولوژی بورژوازی نوینی است که در حال رشد بوده کم کم با کولاک و با روشنفکران کارمند در می آمیزد. بورژوازی نوین ایدئولوژی خود، ایدئولوژی اسمنووخوفی خود را، به میان کشیده است. به موجب این ایدئولوژی حزب کمونیست باید قلب ماهیت یابد، بورژوازی نوین نیز باید پا برجا شود، و ضمناً ما بلشویک ها هم از قرار معلوم باید بدون آن که خود متوجه باشیم، به آستانه ی یک جمهوری دموکراتیک نزدیک شده و سپس از آستانه ی مزبور فراتر رفته به کمک یک "سزاری" که یا از میان نظامیان و یا از میان منصب داران کشوری ظهور خواهد کرد. به وضع جمهوری بورژوازی عادی گرفتار آئیم.

چنین است ایدئولوژی نوینی که می کوشد روشنفکران کارمند ما و نه تنها آنها بلکه بعضی از محافل نزدیک به ما را نیز بفریبد. من حاجتی به تکذیب حکم دائر بر قلب ماهیت حزبمان نمی بینم. زیرا ترهات را حاجتی به تکذیب نیست. حزب ما قلب ماهیت نداده و نخواهد داد. حزب ما نه از آن مصالح ساخته شده و نه به دست چنان، کسی پرداخته گردیده که بتوان قلب ماهیتش داد. (کف زدن ها) کادرهای ما، اعم از جوان و پیر، از لحاظ مسلکی رشد می یابند. این سعادت ما است که توفیق یافته ایم از کلیات آثار لنین چند چاپ منتشر سازیم. اکنون مردم می خوانند، می آموزند و به فهمیدن آغاز می کنند. نه تنها رهبران حزب بلکه متوسطین نیز به فهمیدن آغاز نموده اند و دیگر نمی شود با آنها شوخی کرد. اکنون نمی توان با جار و جنجال درباره ی قلب ماهیت، کسی را ترسانید. مردم خودشان تمیز می دهند. بگذار هر قدر می خواهند جار و جنجال کنند. بگذار هر

قدر می خواهند با نقل قول بترسانند، حزبی‌های متوسط گوش می کنند و تمیز می دهند. زیرا اکنون آثار لنین را در دست دارند. (کف زدن‌ها) این فاکت یکی از تضمین‌های اساسی است که در سایه‌ی آن حزب ما از جاده‌ی لنینسم منحرف نخواهد گشت. (کف زدن‌ها شورانگیز)

با این حال اگر من از اسمنووخوفی‌ها سخن به میان آوردم برای این بود که در دو کلمه به کلیه‌ی کسانی که به قلب ماهیت حزب ما و کمیته‌ی مرکزی ما امیدوارند پاسخ داده باشم. آورنده‌ی این ایدئولوژی ئوستریالف است. او در حمل و نقل ما کار می کند. می گویند خوب خدمت می کند. به عقیده‌ی من حال که او خوب خدمت می کند، بگذار هم چنان در آرزوی قلب ماهیت حزب ما باشد، آرزو در کشور ما قدغن نیست. نوش جانش با آرزوهایش. ولی این را هم بداند که با وجود آرزوی قلب ماهیت، در عین حال ملزم است برای آسیاب بلشویکی ما آب حمل کند. در غیر این صورت کارش زار خواهد شد. (کف زدن‌ها)

III

حزب

به مسئله‌ی حزب می‌پردازیم. اگر من در پایان گزارش خود از حزب صحبت می‌کنم به دلیل آن نیست که حزب از لحاظ وزن مخصوص خود بین عوامل تکامل ما آخرین عامل است خیر، به این دلیل نیست. بلکه به دلیل آن است که حزب فرجام همه‌ی امور ما است.

من از موفقیت‌های دیکتاتوری پرولتاریا در رشته‌ی سیاست خارجی و داخلی، در رشته‌ی مانور کردن در خارج کشور در شرایط احاطه‌ی سرمایه‌داری و در رشته‌ی ساختمان سوسیالیسم در داخله کشور، سخن گفتم. ولی هر آینه حزب در ذروه‌ی^۴ انجام وظائف خود نایستاده بود، هر آینه رشد و قوام نمی‌یافت. احراز این موفقیت‌ها محال بود. از این نقطه نظر اهمیت حزب، به مثابه‌ی نیروی راهبر، برون از اندازه است. دیکتاتوری پرولتاریا به طور خود به خودی عملی نمی‌شود بلکه مقدم بر همه چیز به کمک قوای حزب و تحت رهبری آن جامعه‌ی عمل به خود می‌پوشد. در شرایط کنونی احاطه‌ی سرمایه‌داری، دیکتاتوری پرولتاریا بدون رهبری حزب ما محال است. فقط کافی است حزب را متزلزل ساخت، آن را ضعیف نمود تا در طرفه‌العینی دیکتاتوری پرولتاریا نیز متزلزل گردد و ضعیف شود. همانا بدین جهت است که کلیه‌ی بورژواهای تمام کشورها با هاری از حزب ما سخن می‌گویند.

منظور من از این بیان ابدأ این نیست که حزب ما عین دولت است. به هیچ وجه. حزب در دولت ما نیروی راهبر است. نابخردانه است اگر بر اساس این مطلب، به طوری که برخی از رفقا می‌گویند، گفته شود که هیئت سیاسی عالی‌ترین مقام کشور است. این صحیح نیست. این یک آشفته فکری است که آب به آسیاب دشمنان ما می‌ریزد. هیئت سیاسی عالی‌ترین مقام حزب است نه دولت. حزب نیز عالی‌ترین نیروی راهبر دولت است. کمیته‌ی مرکزی و هیئت سیاسی مقامات حزبند. من نمی‌خواهم ادارات دولتی و حزب را یکی بشمارم. من فقط می‌خواهم بگویم که در کلیه‌ی مسائل اساسی سیاست داخلی و خارجی

۴ - ذروه به معنای قله، تارک، سر، چکاد، بالای هر چیز، نوک، سر، معنی می‌دهد (فرهنگ معین) - هیئت تحریریه

ما نقش راهبر از آن حزب است. و فقط به همین دلیل است که ما در سیاست داخلی و خارجی خود موفقیت‌هایی به دست آورده‌ایم. از این رو مسئله‌ی ترکیب حزب، سطح مسلکی آن، کادرهای حزب، قابلیت رهبری حزب در طرح مسائل مربوط به ساختمان اقتصادی و شوروی. وزن مخصوص آن در بین طبقه‌ی کارگر و در بین دهقانان و بالاخره وضعیت داخلی آن به طور کلی، مسئله‌ی اساسی سیاست ما بشمار می‌رود.

مقدم بر هر چیز از ترکیب حزب سخن گوئیم. مقارن با اول آوریل سال ۱۹۲۴ تعداد کلی اعضاء حزب، به استثناء اجابت کنندگان دعوت لنینی، بالغ بر ۴۴۶۰۰۰ عضو حزب و عضو آزمایشی بود. از این عده ۱۹۶۰۰۰ نفر، یعنی ۴۴ درصد کارگر، ۱۲۸۰۰۰ نفر، یعنی ۲۸,۸ درصد دهقان، ۱۲۱۰۰۰ نفر، یعنی ۲۷,۲ درصد نیز کارمند و غیره بودند. مقارن با اول ژوئیه سال ۱۹۲۵ در حزب به جای ۴۴۶۰۰۰ نفر ۹۱۱۰۰۰ عضو و عضو آزمایشی بود که از آنها ۵۳۴۰۰۰ نفر، یعنی ۵۸,۶ درصد کارگر، ۲۱۶۰۰۰ نفر، یعنی ۲۳,۸ درصد دهقان، ۱۶۰۰۰۰ نفر، یعنی ۱۷,۶ درصد کارمند و غیره بودند. در اول نوامبر سال ۱۹۲۵ ما دارای ۱۰۲۵۰۰۰ کمونیست بودیم.

چند درصد طبقه‌ی کارگر (اگر تمام طبقه‌ی کارگر را در نظر بگیریم) در حزب ما متشکل شده است؟ من ضمن گزارش تشکیلاتی خود در کنگره‌ی ۱۳ گفتم که در کشور ما رویهمرفته ۴۱۰۰۰۰۰ کارگر (و از جمله کارگران کشاورزی) وجود دارد. در آن موقع من کارگران صنایع کوچک را به حساب نیاوردم، زیرا به علت این که بیمه اجتماعی رواج نیافته و آمار به این امر نپرداخته بود، سرشماری آنها هنوز امکان نداشت. در آن موقع من پیکره‌های مربوط به ماه ژانویه ۱۹۲۴ را ذکر کردم. بعدها، هنگامی که امکان سرشماری کارگرانی که در صنایع کوچک کار می‌کنند حاصل آمد، معلوم شد که با در نظر گرفتن کارگران کشاورزی، مقارن اول ژوئیه سال ۱۹۲۴ جمعاً ۵۵۰۰۰۰۰ کارگر وجود داشته است. تعداد کارگران حزبی ۳۹۰۰۰۰۰ بود که ۷ درصد مجموع طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دادند. مقارن اول ژوئیه سال ۱۹۲۵ تعداد کارگران ۶۵۰۰۰۰۰ نفر بود و از آن عده ۵۳۴۰۰۰ کارگر، یعنی ۸ درصد کلیه‌ی طبقه‌ی کارگر در حزب بودند. مقارن اول اکتبر سال ۱۹۲۵ ما دارای ۷ میلیون کارگر، اعم از کارگران کشاورزی و صنایع، کارگران صنایع کوچک و متوسط و بزرگ بودیم. از آن عده ۵۷۰۰۰۰۰ نفر یعنی ۸ درصد در حزب بودند.

منظور از ذکر کلیه‌ی این مطالب آنست که ثابت کنم اظهار این که در ظرف یکی دو سال می‌توان ۹۰ درصد مجموع طبقه‌ی کارگر کشور را در حزب متشکل کرد تا چه حد غیر عقلانی است.

اکنون به بینیم بخش کارگری حزب کمونیست (ب) روسیه در بین کارگران صنایع واجد شرایط دارای چه نسبتی است. تعداد کارگران دائمی، نه موسمی، در صنایع بزرگ واجد شرایط، اعم از دولتی و غیر دولتی با در نظر گرفتن صنایع نظامی، کارگاه‌های اصلی راه آهن، تعمیرگاه‌های عمده‌ی آن، - مقارن با اول ژانویه سال ۱۹۲۴ بالغ بر ۱۶۰۵۰۰۰ نفر بود. در آن موقع در حزب ما ۱۹۶۰۰۰ کارگر وجود داشت. این رقم ۱۲ درصد کلیه‌ی طبقه‌ی کارگر صنایع بزرگ را تشکیل می‌دهد. ولی اگر بخواهیم کارگران عضو حزب را که در کارخانه‌ها کار می‌کنند در نظر گرفته و تعیین کنیم که آنها چند درصد کلیه‌ی طبقه‌ی کارگر صنایع بزرگ را تشکیل می‌دهند، آن گاه می‌بینیم که مقارن با اول ژانویه ۸۳۰۰۰ کارگر که در کارخانه کار می‌کنند، در حزب وجود داشت که ۵ درصد کلیه‌ی کارگران صنایع بزرگ را تشکیل می‌دهند. تمام اینها مربوط به اول ژانویه سال ۱۹۲۴ است. مقارن با اول ژوئن سال ۱۹۲۴ کارگران صنایع بزرگ ۱۷۸۰۰۰۰ نفر بودند؛ در آن موقع ۳۸۹۰۰۰ کارگر، یعنی ۲۱,۸ درصد کلیه‌ی کارگران صنایع بزرگ در حزب بودند. از کارگران کارخانه‌ها ۲۶۷۰۰۰ نفر، یعنی ۱۵ درصد کلیه‌ی طبقه‌ی کارگر صنایع بزرگ در حزب بودند. مقارن با اول ژانویه سال ۱۹۲۵ تعداد کارگران صنایع بزرگ واجد شرایط ۱۸۴۵۰۰۰ نفر بود؛ تعداد کارگران حزبی ما به طور کلی، اعم از کارگران کارخانه‌ای و غیر کارخانه‌ای، ۴۲۹۰۰۰ نفر، یعنی ۲۳,۲ درصد کلیه‌ی طبقه‌ی کارگر صنایع بزرگ بود؛ در آن موقع ۳۰۲۰۰۰ نفر از کارگران کارخانه‌ها، یعنی ۱۶,۳ درصد کلیه‌ی طبقه‌ی کارگر صنایع بزرگ در حزب بودند. مقارن اول ژوئیه سال ۱۹۲۵ در صنایع بزرگ ۲۰۹۴۰۰۰ نفر کارگر بود؛ تعداد کارگران عضو حزب - ۵۳۴۰۰۰ نفر، یعنی ۲۵,۵ درصد و تعداد کارگران کارخانه‌ها - ۳۸۳۰۰۰ نفر، یعنی ۱۸,۲ درصد کلیه‌ی طبقه‌ی کارگر صنایع بزرگ بود.

ملاحظه می‌کنید که اگر آنجا، یعنی در مورد تمام طبقه‌ی کارگر، افزایش تعداد کارگران متشکل در حزب نسبت به کلیه‌ی طبقه‌ی کارگر کند تر از افزایش تعداد خود طبقه‌ی کارگر صورت می‌گیرد، در عوض اینجا یعنی در صنایع بزرگ، - برعکس: افزایش نسبت کارگران در حزب سریع تر از افزایش تعداد طبقه‌ی کارگر در خود صنایع بزرگ صورت می‌گیرد. ذکر این مطلب برای تعیین سیمای حزب ما لازم است، وقتی ما از هسته‌ی کارگری در حزب صحبت می‌کنیم: منظورمان به طور عمده کارگران صنایع بزرگ است.

آیا اکنون، با توجه به کلیه‌ی مطالب فوق، می‌توانیم بگوئیم که در عرض یک سال ممکن است تعداد کارگران کارخانه‌ها را در حزب به ۹۰ درصد رساند؟ خیر، نمی‌توانیم، زیرا ما نمی‌خواهیم دچار خیالبافی گردیم. زیرا اگر

کارگران کارخانه‌ها در حزب ۳۸۰۰۰۰ نفر باشند پس برای آن که بقیه - یعنی قریب ۷۰۰۰۰۰ نفر کارگر غیر کارخانه‌ای - تشکیل ۱۰ درصد را بدهند، لازم است طی یک سال تعداد اعضاء حزب به ۷ میلیون برسد. حقیقت این است که رفقا خوب حسابی را نکرده‌اند و با ۹۰ درصد خود به وضع نامطلوبی دچار شده‌اند.

آیا نسبت حزب در بین طبقه‌ی کارگر افزایش می‌یابد؟ مشکل، به اثبات یک چنین حقیقت بدیهی نیازی باشد. شما می‌دانید که حزب ما، در حقیقت امر، حزب برگزیدگان طبقه‌ی کارگر است. از این نقطه نظر ما به آن چیزی نائل شده‌ایم که تا کنون هیچ حزبی در جهان بدان نائل نگردیده است. تنها همین یک واقعیت حاکی از آن است که نسبت حزب ما در صفوف طبقه‌ی کارگر نسبت عظیمی است و حزب ما در داخل طبقه‌ی کارگر دارای موقعیت انحصاریست.

و اما درباره‌ی نسبت حزب ما در ده، باید گفت که کار ما در اینجا اصلاً وضع خوشی ندارد. در آستانه‌ی کنگره‌ی ۱۳ تعداد اهالی ۱۸ تا ۶۰ ساله ده، در کشور ما ۵۳ میلیون و در آستانه‌ی کنگره‌ی ۱۴ متجاوز از ۵۴ میلیون نفر بودند. اما در آستانه‌ی کنگره‌ی ۱۳ در حوزه‌های روستائی ۱۳۶۰۰۰ کمونیست در حزب ما وجود داشت که ۰٫۲۶ درصد کلیه اهالی سالمند ده را تشکیل می‌دادند ولی در آستانه‌ی کنگره‌ی ۱۴ تعداد دهقانان در حزب ما ۲۰۲۰۰۰ نفر بود که ۰٫۳۷ درصد را تشکیل میداد. رشد حزب ما در ده فوق‌العاده کند صورت می‌گیرد. من نمی‌خواهم بگویم که حزب ما باید با گام‌های فرسنگی به پیش رود، ولی یک چنین تعدادی از دهقانان در حزب ما، به هر حال بسیار ناچیز است. حزب ما کارگری است. در این حزب همیشه کارگران تفوق خواهند داشت. این امر خود معبر آنست که در کشور ما دیکتاتوری پرولتاریا حکمرواست. ولی این هم بدیهی است که دیکتاتوری پرولتاریا بدون اتحاد با دهقانان غیر ممکن است و وجود درصد معینی از بهترین افراد دهقانی در ترکیب حزب ما، دستاویز ضروری حزب ما در روستا است. وضع ما از این لحاظ چندان تعریفی ندارد.

سپس من باید رشد عمومی سطح ایدئولوژیک حزبمان را خاطر نشان سازم. درباره‌ی جنبه‌ی تشکیلاتی این امر رفیق مولوتف برای شما گزارش خواهد داد، بنابراین من روی این مطلب مکث نخواهم کرد. ولی از ذکر یک نکته ناگزیرم و آن این که طبق کلیه‌ی اطلاعات موجوده سطح ایدئولوژیک کادرهای رهبری، اعم از پیر و جوان بسیار بالا رفته است. به عنوان مثال می‌توان مباحثه‌ای را که سال گذشته با ترتسکیسم داشتیم ذکر نمود. به طوری که می‌دانید مطلب بر سر تجدید نظر در لنینیسم و بر سر تغییر هیئت رهبری حزب به اصطلاح ضمن عمل بود. همه میدانید که حزب چگونه یکدل و جهت

با این موج ضد حزبی رو برو شد. این امر حاکی از چیست؟ حاکی از آن است که حزب رشد یافته است. کادرهای آن محکم شده‌اند و حزب از مباحثه نمی‌ترسد. اکنون متأسفانه، ما قدم در راه مباحثه‌ی نوینی گذاشته‌ایم. من یقین دارم که حزب به زودی از عهده‌ی این مباحثه هم بر خواهد آمد و هیچ اتفاق مهمی هم رخ نخواهد داد. (فریادهای: "صحیح است!" و کف زدن‌ها) برای آن که وقایع را پیشگویی نکرده و مردم را نیاززده باشم، من فعلاً از این موضوع که رفقای لنینگرادی در کنفرانس خود چگونه رفتار کردند و رفقای مسکوی چه عکس‌العملی در برابر آنها نشان دادند چیزی نخواهم گفت. من تصور می‌کنم اعضای کنگره خود در این باره صحبت خواهند کرد، من نیز در پایان سخن خود مطالب را ترازبندی خواهم کرد.

من گزارش خود را به پایان می‌رسانم.

من از سیاست خارجی خودمان، از تضادهائی که دنیای سرمایه‌داری را از درون تباه می‌سازد، سخن گفتم. من گفتم که بر این تضادها فقط با انقلاب کارگری در باختر میتوان فائق آمد.

سپس من از آن تضادهائی سخن گفتم که مناسبات متقابلهی ما، مناسبات متقابلهی اتحاد شوروی با دول سرمایه‌داری، در چارچوب آنها دائر است. من گفتم که این دول، خواهند کوشید تا کشور ما را به زائده‌ی سیستم سرمایه‌داری مبدل سازند، خواهند کوشید علیه ما به مداخله‌ی مسلحانه دست زنند. ولی ما به آنان پاسخی دندان شکن خواهیم داد و ضمناً ما به پشتیبانی هر چه مجدانه‌تر طبقه‌ی کارگر باختر مستظهریم، به ویژه پس از آن که کارگران باختر بر تواتر مسافرت خود به کشور ما و بر قراری اخوت با ما افزوده‌اند. در عین حال ما بر آنیم که این اخوت ما برای سرمایه‌داران به رایگان نخواهد گذشت. ما بر این تضادها هم فائق خواهیم آمد. اما بالاخره ما بر تضادهائی که بین جهان سرمایه‌داری و جهان سوسیالیسم در خارج وجود دارد فقط با نیروی خود نمی‌توانیم فائق آئیم و برای این کار کمک انقلاب پرولتاری پیروزمند در یک عده از کشورها لازم است.

سپس من از تضادهائی که در داخل کشور ما بین عناصر سرمایه‌داری و عناصر سوسیالیستی موجود است سخن گفتم. من گفتم ما قادریم بر این تضادها با نیروی خود فائق آئیم. کسی که به این امر ایمان ندارد - انحلال طلب است و چنین کسی به ساختمان سوسیالیسم ایمان ندارد. ما بر این تضادها فائق خواهیم آمد. و هم اکنون بر آنها فائق می‌آئیم. البته هر قدر کمک از باختر زودتر برسد، بهتر است و به همان نسبت ما زودتر بر این تضادها فائق خواهیم آمد تا از این راه سرمایه‌ی خصوصی را به کلی براندازیم و به پیروزی کامل سوسیالیسم و ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی کامل در کشورمان نائل آئیم. ولی بدون کمک از

خارج هم ما دچار یأس نخواهیم شد، آی هوار نخواهیم کشید، از کار خود دست نخواهیم کشید (کف زدن‌ها) و از دشواری‌ها نخواهیم ترسید. هر کس خسته شده، هر کس دشواری‌ها به هراسش انداخته، هر کس خود را باخته است، - بگذار کنار برود و راه را برای کسانی که مردانگی و ثبات قدم خود را حفظ کرده‌اند، آزاد بگذارد (کف زدن‌ها) ما از زمره‌ی کسانی نیستیم که دشواری‌ها به هراسشان می‌اندازد. ما برای همین بلشویک هستیم. برای همین آبدیدگی لنینی به دست آورده‌ایم، که از دشواری‌ها نگریزیم بلکه به استقبال آن شتابیم و بر آن فائق آئیم. (بانگ‌های: "صحيح است!" "کف زدن‌ها).

رفقا، آنگاه من از موفقیت‌ها و اشتباهات حزبمان صحبت کردم. این اشتباهات اندک نبود. خواه در رشته‌ی مبادله‌ی کالا با خارجه، خواه در رشته‌ی تدارکات، و خواه در برخی از رشته‌های دیگر کار، اشتباهات ما اندک نبود. ایلچ به ما می‌آموخت که غره نشویم. ما غره نخواهیم شد. اشتباهات اندک نبود. ولی موفقیت‌هایی هم به دست آمده است. به هر قیمتی بود ما یک چیز به دست آورده‌ایم و آن هم چیزی است که به هیچ وجه نمی‌شود از ما بازستاند. این چیز عبارت از آنست که ما با کار پردامنه‌ی ساختمانی خود، با یورش بلشویکی خود در جبهه‌ی اقتصادی، با موفقیت‌هایی که در این رشته به دست آورده‌ایم، به همه‌ی جهان نشان دادیم که کارگران پس از احراز قدرت حاکمه‌ی قادرند نه تنها سرمایه‌داری را بکوبند، نه تنها منهدم سازند بلکه به ساختن جامعه‌ی نوین، به ساختن سوسیالیسم نیز قادرند. این که ما این حقیقت را چنین بدیهی ساختیم، - فتحی است که کسی از ما نمی‌تواند بازستاند. این، بزرگ‌ترین و دشوارترین فتحی است که ما تا کنون به دست آورده‌ایم. زیرا ما به طبقه‌ی کارگر باختر و مردم ستمکش خاور نشان دادیم کارگرانی که در جریان تاریخ جز کار کردن بر آستان سروران از چیز دیگری خبر نداشتند و زمام امور در دست سروران بود، پس از احراز قدرت حاکمه، خود را برای اداره‌ی یک کشور معظم، برای ساختن سوسیالیسم در دشوارترین شرایط، قادر نشان دادند.

برای پیروزی پرولتاریا در باختر چه لازم است؟ قبل از هر چیز ایمان به قوای خود و درک این نکته که طبقه‌ی کارگر بدون بورژوازی هم می‌تواند گذران کند و طبقه‌ی کارگر نه تنها قادر به انهدام کهن بلکه به ساختن نو یعنی ساختن سوسیالیسم نیز قادر هست. تمام کار سوسیال دموکراسی عبارت از این است که روح شک و بی‌ایمانی نسبت به قوای خود، بی‌ایمانی نسبت به امکان حصول پیروزی قهری بر سرمایه‌داری را، در کارگران تلقین نماید. اهمیت تمام کار ما، تمام ساختمان ما عبارت از آن است که این کار و این ساختمان، طبقه‌ی کارگر کشورهای سرمایه‌داری را به توانائی طبقه‌ی کارگر برای گذران بدون بورژوازی و ساختن جامعه‌ی نوین با قوای خویش، متقاعد میسازد.

زیارت کارگران از کشور ما و این واقعیت که هیئت‌های نمایندگی کارگران پس از ورود به کشور ما، همه‌ی گوشه و کنار ساختمان ما را تجسس نموده و می‌کوشند موفقیت‌های ساختمان ما را درک نمایند، همه حاکی از آنست که طبقه‌ی کارگر کشورهای سرمایه‌داری به رغم سوسیال دموکراسی، دارد به نیروهای خود و توانائی طبقه‌ی کارگر در ایجاد جامعه‌ی نوین بر روی ویرانه‌های جامعه‌ی کهن، ایمان می‌آورد.

من نمی‌گویم که ما طی سال مورد گزارش به بسی چیزها نائل آمده‌ایم، ولی در هر حال یک نکته را باید اعتراف نمود و آن این که ما با موفقیت‌های حاصله در ساختمان سوسیالیسم نشان دادیم و ثابت کردیم که طبقه‌ی کارگر پس از سرنگون نمودن بورژوازی و گرفتن زمام قدرت حاکمه به دست خویش قادر است جامعه‌ی سرمایه‌داری را بر مبنای سوسیالیسم تجدید بنا نماید. ما به این کامیابی نائل آمده‌ایم و احدی به هیچ قیمتی آن را نمی‌تواند از ما بستاند. و ارزش این کامیابی برون از اندازه است. در واقع هم معنای نیل به این کامیابی چیست؟ این بدان معناست که در کارگران کشورهای سرمایه‌داری ایمان به نیروهای خود و پیروزی خود ایجاد شود. این بدان معناست که به دست آنها اسلحه‌ی نوینی علیه بورژوازی داده شود. و اما این نکته را که آنها این اسلحه را به دست گرفته و آماده‌ی به کار بردن آنند، هیچ نباشد از اینجا میتوان فهمید که زیارت کارگران از کشور ما قطع نمی‌شود، بلکه تشدید می‌گردد. و هنگامی که ایمان به قوای خود به کارگران کشورهای سرمایه‌داری، سرایت کند، آنگاه میتوان مطمئن شد که این، آغاز پایان سرمایه‌داری و مسلم‌ترین نشانه‌ی پیروزی انقلاب پرولتاریست.

به همین جهت هم من بر آنم که، با ساختن سوسیالیسم کار بیهوده‌ای انجام نمی‌دهیم. به همین جهت هم من بر آنم که ما در این کار باید در مقیاس بین‌المللی پیروز گردیم. (کف زدن‌های ممتد شورانگیز. هله‌هی تمام کنگره.)

پایان سخن گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی

۲۳ دسامبر ۱۹۲۵

رفقا! من به تک تک یادداشت‌های حاوی پرسش‌های گوناگون، پاسخ نخواهم گفت، زیرا سراپای پایان سخن من در حقیقت پاسخ به این یادداشت‌ها خواهد بود.

و نیز من در صدد آن نیستم که به حملات شخصی و انواع تاخت‌هایی که صرفاً جنبه‌ی شخصی دارد، پاسخ دهم، زیرا تصور میکنم کنگره به قدر کفایت مدارکی در اختیار دارد تا بتواند موجبات و بطون این حملات را مورد تحقیق قرار دهد.

و نیز من سخنی از "غارنشینان"، - که جائی، در حوالی کیسلوودسک، دور هم جمع شده و انواع و اقسام دوز و کلک‌ها را برای ارگان‌های کمیته‌ی مرکزی جور کرده‌اند، به میان نخواهم آورد. باشد، میل خودشان است، بگذار دوز و کلک جور کنند. فقط می‌خواستم این نکته را یادآور شوم که لاشویچ که در اینجا علیه سیاست دوز و کلک، با طمطراق سخن راند، خود در عداد دوز و کلک‌بازان بوده است و به علاوه در انجمن "غارنشینان" حوالی کیسلوودسک هم، از قرار معلوم نقش کم‌اهمیتی را بازی نکرده است. مانعی ندارد، خدا پشت و پناهِش. (خنده).
به مطلب به پردازیم.

۱ - ساکولنیکف و دائوئسی کردن کشور ما

بدواً به برخی اعتراضات می‌پردازم. نخستین اعتراض متوجه ساکولنیکف است. او در نطق خود گفت:

« هنگامی که استالین از دو خط مشی عمده در ساختمان اقتصاد ما سخن گفت، ما را به گمراهی دچار ساخت، زیرا او می‌بایست این دو خط مشی را به نحو دیگری فرمول بندی کند، می‌بایست درباره‌ی

وارد کردن کالاهای ساخته و حاضر سخن گوید نه درباره‌ی وارد کردن ماشین آلات».

من تأکید می‌کنم که این اظهارات ساکولنیکف او را کاملاً لو داده، نشان می‌دهد که او طرفدار تزه‌های شانین است. من می‌خواهم بگویم که ساکولنیکف در اینجا در حقیقت امر به مثابه‌ی طرفداران دائوئسی کردن کشور ما برآمد میکند. من در گزارش خود از چه سخن گفتم؟ مگر من از نقشه‌ی صادرات - واردات سخن گفتم؟ البته خیر. همه میدانند که در حال حاضر ما مجبوریم ماشین آلات وارد کنیم. ولی ساکولنیکف این اجبار را مبدل به یک اصل، به یک تئوری و به دورنمای تکامل مبدل می‌سازد. اشتباه ساکولنیکف در اینجا است. من در گزارشم از دو خط مشی اساسی و رهبری کننده و عمده در امر ساختمان اقتصادیات ملی مان سخن گفتم. من از آن جهت در این باره سخن گفتم تا مسئله‌ی مربوط به طرق تأمین تکامل مستقل اقتصادی کشورمان را در شرایط احاطه‌ی سرمایه‌داری روشن سازم. من در گزارشم از خط مشی عمده‌ی خودمان، از دورنمای کار خودمان صحبت کردم و در این مورد تبدیل کشورمان را از فلاحتی به صنعتی در نظر داشتم. کشور فلاحتی یعنی چه؟ کشور فلاحتی آن چنان کشوری است که محصولات کشاورزی صادر و ماشین آلات وارد می‌کند و این ماشین آلات را خود با نیروهای خود تولید نکرده و یا تقریباً تولید نمی‌کند. هر گاه ما در چنان پله‌ای از تکامل گیر کنیم که در آنجا ناگزیر باشیم ماشین آلات وارد سازیم و نتوانیم آنها را با نیروی خود تولید نمائیم، در آن صورت نمی‌توانیم از این که کشورمان به زائده‌ی سیستم سرمایه‌داری بدل گردد، مصون مانیم. همانا به همین جهت ما باید در راه بسط تولید و سائل تولید در کشورمان پویان باشیم. آیا به راستی ساکولنیکف از درک یک چنین مطلب مقدماتی عاجز است؟ آخر من که در گزارش خود فقط از این نکته سخن گفتم.

نقشه‌ی دائوئس خواستار چه چیز است؟ این نقشه خواستار آن است که آلمان به منظور پرداخت غرامات جنگی، به حساب بازارها و به طور عمده به حساب بازار شوروی ما، پول و پله‌ای به چنگ آورد. نتیجه‌ی این امر چه میشود؟ نتیجه این میشود که آلمان به ما ماشین آلات خواهد داد و ما در مقابل وارد ساختن این ماشین آلات، محصولات فلاحتی به آلمان صادر خواهیم کرد. ما، یعنی صنایع ما، بدین ترتیب، پالهنک اروپا را بر پای خواهیم داشت. نقشه‌ی دائوئس درست بر همین پایه مبتنی است. به همین جهت بود که من در گزارش خود نقشه‌ی دائوئس در حدودی که به کشور ما مربوط میشود، از پای بست ویرانست. چرا؟ "زیرا - همان طور که گفته‌ام - ما به هیچ وجه مایل نیستیم به خاطر هیچ کشور دیگری و آن جمله آلمان به کشور فلاحتی مبدل گردیم". زیرا "ما خود ماشین‌ها

و سایر وسائل تولید را، تولید خواهیم کرد". ماهیت و اساس خط مشی عمده‌ی ما عبارتست از تبدیل کشور ما از فلاحتی به صنعتی به نحوی که بتواند با نیروهای خود ماشین آلات ضروری را تولید نماید. ما باید کار را طوری ترتیب دهیم که تمام فکر و ذکر کارکنان اقتصادی ما مصروف این امر شود که کشور ما از کشور وارد کننده‌ی ماشین آلات به کشور تولید کننده‌ی این ماشین آلات تبدیل گردد. زیرا تضمین اساسی استقلال اقتصادی کشور ما در این است. زیرا تضمین این که کشور ما مبدل به زائده‌ی کشورهای سرمایه‌داری نگردد در این است. ساکولنیکف نمی‌خواهد این مطلب ساده و روشن را درک کند. مصنفین نقشه‌ی دائوئس دلشان می‌خواست ما را به تولید مثلاً چیت، محدود سازند، ولی این برای ما کم است، زیرا ما می‌خواهیم نه فقط چیت بلکه ماشین‌های لازم برای تولید چیت را هم تولید کنیم. آنها دلشان می‌خواست ما به تولید، مثلاً اتوموبیل، اکتفا ورزیم، ولی این برای ما کم است، زیرا ما می‌خواهیم نه فقط اتوموبیل بلکه ماشین‌های تولید کننده‌ی اتوموبیل را نیز تولید کنیم. آنها دلشان می‌خواست ما را مجبور کنند به تولید مثلاً کفش، اکتفا ورزیم، ولی این برای ما کم است، زیرا ما می‌خواهیم نه فقط کفش بلکه ماشین‌های تولید کننده‌ی کفش را نیز تولید کنیم. و غیره و غیره.

اینست اختلاف دو خط مشی عمده، و اینست آن چه ساکولنیکف نمی‌خواهد درک کند.

سر باز زدن از خط مشی ما - یعنی دوری جستن از وظیفه‌ی ساختمان سوسیالیسم، یعنی پیروی از نظر دائوئسی کردن کشور ما.

۲ - کامنف و گذشت‌های ما نسبت به دهقانان

دومین اعتراض متوجه کامنف است. او گفت ما با تصویب قرارهای معروف در کنفرانس ۱۴ حزب، درباره‌ی اقتصادیات، درباره‌ی به جنب و جوش در آوردن شوراها، درباره‌ی از میان بردن بقایای کمونیسم جنگی، درباره‌ی تدقیق مسئله‌ی مربوط به اجاره و کار مزدوری، - به کولاک‌ها گذشت داده‌ایم نه به دهقانان و این امر گذشت نسبت به دهقانان نبوده بلکه نسبت به عناصر سرمایه‌داری است. آیا این صحیح است؟ من تأکید می‌کنم که این صحیح نیست، این افتراء به حزب است. من تأکید می‌کنم که مارکسیست نمی‌تواند موضوع را این طور برداشت کند و فقط لیبرال میتواند این طور برداشت موضوع کند.

و اما معنای گذشت‌هایی که ما در کنفرانس ۱۴ کردیم، چیست؟ آیا این گذشت‌ها در چهار چوب نپ می‌گنجد یا خیر؟ بدون شک، می‌گنجد. شاید ما در کنفرانس آوریل دامنه‌ی نپ را بسط داده‌ایم؟ بگذار اپوزیسیون پاسخ بدهد که: آیا ما دامنه‌ی نپ را در آوریل بسط داده‌ایم یا خیر؟ اگر بسط داده‌ایم پس چرا آنها برله قرارهای کنفرانس ۱۴ رأی دادند؟ به علاوه مگر معلوم نیست که ما با بسط دامنه‌ی نپ مخالفیم؟ پس در این صورت موضوع چیست؟ موضوع این است که کامنف سر در گم شده است، زیرا نپ بازرگانی، سرمایه‌داری و کار مزدوری را مجاز می‌شمارد و قرارهای کنفرانس ۱۴ نیز معبر نپ است که در زمان حیات لنین معمول گردیده است. آیا لنین می‌دانست که نپ در بادی امر مقدم بر همه مورد استفاده‌ی سرمایه‌داران، بازرگانان و کولاک‌ها قرار می‌گیرد؟ البته می‌دانست. ولی آیا لنین می‌گفت که ما با معمول داشتن نپ نسبت به محتکرین و عناصر سرمایه‌داری گذشت می‌کنیم نه نسبت به دهقانان؟ خیر، نمی‌گفت و نمی‌توانست هم این را بگوید. برعکس، او پیوسته تأکید میکرد که ما با مجاز نمودن بازرگانی و سرمایه‌داری و تغییر سیاست در جهت نپ به خاطر حفظ و استحکام پیوند با دهقانان، به آنان گذشت می‌کنیم، زیرا در شرایط کنونی دهقان نمی‌تواند بدون مبادله‌ی کالا و بدون آن که، اندک جان گرفتن سرمایه‌داری مجاز شمرده شود، زندگی کند، زیرا فعلاً ما جز از راه بازرگانی به نحو دیگری نمی‌توانیم امر پیوند را رو به راه کنیم، زیرا ما فقط بدین ترتیب می‌توانیم پیوند را مستحکم سازیم و اقتصاد سوسیالیستی را شالوده ریزی نمائیم. برداشت لنین در مورد گذشت‌ها چنین بود. برداشت ما هم در مورد گذشت‌های آوریل ۱۹۲۵ باید چنین باشد.

اجازه بدهید عقیده‌ی لنین را در این مورد برای شما بخوانم. اینست شیوه‌ای که لنین ضمن نطق خود "درباره‌ی مالیات جنسی" در جلسه‌ی مشاوره‌ی دبیران حوزه‌های استان مسکو، انتقال حزب را به سیاست نوین یعنی به سیاست نپ مستدل می‌سازد:

« من می‌خواهم روی این مسئله مکث کنم که چگونه این سیاست با نقطه نظر کمونیسم وفق می‌دهد و چطور میشود که قدرت حاکم‌هی شوروی کمونیستی به پیشرفت بازرگانی آزاد مساعدت میکند. آیا این امر از نقطه‌ی نظر کمونیسم خوب است؟ برای پاسخ به این مسئله باید با دقت تغییرات حاصله در کشاورزی را مورد بررسی قرار داد. در ابتدا وضع این طور بود که ما ناظر حملات تمام دهقانان علیه قدرت حاکم‌هی ملاکین بودیم. هم تهیدستان و هم کولاک‌ها هر دو علیه ملاکین حمله می‌کردند، ولی البته با مقاصد مختلف: هدف کولاک‌ها

خارج کردن زمین از چنگ ملاکین و بسط اقتصادیات خود در آن بود. در این جا بود که منافع و منویات گوناگونی بین کولاک‌ها و تهیدستان بروز نمود. در اوکرائین این اختلاف منافع هم اکنون نیز با وضعی به مراتب بیش از آن چه در نزد ما دیده می‌شود، مشهود است. تهیدستان این خروج زمین از چنگ ملاکین را خیلی کم می‌توانستند مستقیماً مورد استفاده قرار دهند، زیرا برای این کار نه مصالح داشتند و نه ابزار کار. و بدین ترتیب ما می‌بینیم که تهیدستان متشکل می‌شوند تا نگذارند زمین‌های ضبط شده به دست کولاک‌ها بیفتند. حکومت شوروی به کمیته‌های تهیدستان که در اینجا تشکیل شده و به کمیته‌های دهقانان بی‌بضاعت که در اوکرائین به وجود آمده، مساعدت می‌نماید. چه نتیجه‌ای از این امر حاصل آمده است؟ نتیجه این شده است که دهقانان میانه حال در ده اکثریت یافته‌اند... از طرفین کولاک و تهیدستان کاسته شد و اکثریت اهالی نزدیک شدن به وضع میانه حال را آغاز نهادند. اگر در واقع ما خواستار آنیم که بهره‌دهی کشاورزی خود را بالا ببریم آنگاه باید مقدم بر همه دهقانان میانه حال را به حساب آوریم. به همین جهت بود که بر حزب کمونیست لازم آمد سیاست خود را بر وفق این روش بنا نهد... پس تغییر حاصله در سیاست نسبت به دهقانان معلول، تغییر وضع خود دهقانان است. ده بیشتر جنبه‌ی میانه حالی به خود گرفت و ما نیز برای ارتقاء نیروهای مولده باید این نکته را به حساب آوریم.*» (رجوع شود به جلد ۲۶ ص. ۳۰۴، ۳۰۵).

سپس لنین در همان جلد در صفحه‌ی ۲۴۷ نتیجه‌ی کلی زیر را می‌گیرد.

«ما باید اقتصاد دولتی خود را با اقتصاد دهقان میانه حال،* که طی سه سال نتوانستیم آن را تغییر دهیم و طی ده سال دیگر هم تغییرش نخواهیم داد، مطابقت دهیم.»»

۵ - * - همه جا تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین

به عبارت دیگر ما آزادی بازرگانی را معمول داشتیم، ما جان گرفتن سرمایه‌داری را مجاز نمودیم، ما نپ را معمول کردیم تا به رشد نیروهای مولده و مقدار محصولات کشور بیافزاییم و پیوند با دهقانان را محکم سازیم. لنین مسئله را چنین برداشت میکند: پیوند و مصالح و منافع پیوند با دهقانان به مثابه‌ی شالوده‌ی گذشت‌های ما بر طبق خط مشی نپ.

آیا لنین در آن هنگام می دانست که محترکین، سرمایه‌داران و کولاک‌ها از نپ و از گذشت به دهقانان استفاده خواهند کرد؟ البته می دانست. آیا این امر بدان معنی است که گذشت مزبور در حقیقت امر، گذشت نسبت به محترکین و کولاک‌ها است؟ نه بدان معنی نیست. زیرا از نپ به طور کلی و از بازرگانی بالاخص نه فقط سرمایه‌داران و کولاک‌ها بلکه ارگان‌های دولتی و کنوپراتیفی نیز استفاده می کنند، زیرا نه فقط سرمایه‌داران و کولاک‌ها بلکه ارگان‌های دولتی و کنوپراتیفی نیز داد و ستد می نمایند، ضمناً وقتی ارگان‌های دولتی و کنوپراتیفی شیوه‌ی داد و ستد را بیاموزند و صنایع را با کشاورزی پیوند دهند، بر دارندگان خصوصی تفوق خواهند یافت. (هم اکنون نیز دارند تفوق می یابند!).

از اینجا چه نتیجه‌ای گرفته میشود؟ این نتیجه گرفته میشود که گذشت‌های ما به طور کلی، بر زمین‌های تحکیم پیوند و به خاطر پیوند با دهقانان انجام می گیرد.

کسی که این نکته را درک نمی کند، برداشتش از این مسئله به شیوه‌ی لنینی نبوده بلکه لیبرال مآبانه است.

۳ - حساب کی اشتباه بوده است؟

سومین اعتراض متوجه ساکولنیکف است. او می گوید:

« از پائیز به این طرف ضایعات نسبتاً زیادی که ما در جبهه‌ی اقتصادیات متحمل گشته‌ایم اتفاقاً نتیجه‌ی پر بها دادن به نیروی‌های خود، نتیجه‌ی پر بها دادن به نضج سوسیالیستی خود و نتیجه‌ی پر بها دادن به امکانات اقتصادیات سوسیالیستی ما است که هم اکنون بتواند تمام اقتصادیات ملی را رهبری نماید. »

معلوم میشود که اشتباه حساب ما در تدارکات و بازرگانی خارجی، - منظوم تفاضل پاسیف سال ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵، است، - معلول اشتباه ارگان‌های تنظیم کننده‌ی ما نبوده بلکه معلول پر بها دادن به نضج سوسیالیستی اقتصادیات ما است. و ضمناً معلوم میشود که در این باره تقصیر با بوخارین بوده است که "مکتب" او امر مبالغه در نضج سوسیالیستی اقتصادیات ما را به طور خاصی ترویج میکند.

البته، هنگام نطق، شخص "می‌تواند" هر قدر بخواهد لاطائلات بیافد، همان طور که ساکولنیکف اغلب بدان مشغولست. ولی بالاخره هر کاری حدی دارد. چگونه می‌توان در پیشگاه کنگره یک چنین اباطیل و اکاذیب صرف را بر زبان راند؟ مگر ساکولنیکف از جلسهای خصوصی هیئت سیاسی در آغاز ماه نوامبر خبر ندارد که در آنجا مسئله‌ی مربوط به تدارک و بازرگانی خارجی مورد مذاکره قرار گرفت و اشتباهات ارگان‌های تنظیم کننده، به وسیله‌ی کمیته‌ی مرکزی، و آن هم به وسیله‌ی اکثریت کمیته‌ی مرکزی که گویا به امکانات سوسیالیستی ما پر بها داده است، تصحیح گردید؟ چگونه ممکن است در کنگره یک چنین مهملاتی به هم بافت؟ و اصولاً "مکتب" بوخارین و یا خود بوخارین را با این موضوع چه ربطی است؟ این چه شیوه‌ایست که گناه خود را به گردن دیگران می‌اندازند! مگر ساکولنیکف نمی‌داند که تند نویسی نطق‌های جلسهای کمیته‌ی مرکزی درباره‌ی مسئله‌ی اشتباه حساب‌ها، به تمام کمیته‌های ایالتی فرستاده شده است؟ چگونه ممکن است علیه حقایق آشکار سخن گفت؟ هنگام نطق "میتوان" ترهات بافت ولی باید حد و اندازه‌ی آن را هم دانست.

۴ - ساکولنیکف چگونه از تهیدستان دفاع میکند

چهارمین اعتراض باز هم متوجه ساکولنیکف است. او اینجا اظهار کرد که، به عنوان کمیسر ملی دارائی، گویا هر گونه کوششی به عمل می‌آورد تا میزان مالیات کشاورزی را با درآمدها مطابقت دهد، ولی مانع او می‌شوند، بدین معنی که نمی‌گذارند از تهیدستان دفاع کند و به کولاک‌ها لگام زند. این درست نیست، رفقا، این افتراء به حزب است. مسئله تغییر صوری مالیات کشاورزی در جهت مالیات بر درآمد - من ار آن جهت تغییر صوری می‌گویم که مالیات کشاورزی در حقیقت همان مالیات بر درآمد است - مسئله‌ای بود که در پلنوم کمیته‌ی مرکزی در اکتبر سال جاری مطرح گردید، ولی هیچ کس به جز ساکولنیکف، از طرح این مسئله در کنگره پشتیبانی نکرد، زیرا مسئله هنوز

برای طرح در کنگره آماده نبود. در آن وقت ساکولنیکف روی پیشنهاد خود اصرار نمی کرد. ولی حالا از قرار معلوم ساکولنیکف بی میل نیست از این موضوع علیه کمیته‌ی مرکزی استفاده نماید، البته نه به خاطر منافع تهیدستان بلکه به خاطر منافع اپوزیسیون. و حال که ساکولنیکف در اینجا راجع به تهیدستان صحبت میکند پس اجازه بدهید فاکتی را که معرف خط مشی حقیقی ساکولنیکف، این به اصطلاح مدافع دو آتشی تهیدستان است، به اطلاع شما برسانم. همین چندی پیش کمیسر ملی دارائی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه رفیق میلیوتین تصمیمی اتخاذ نمود مبنی بر این که متصرفات دهقانان تهیدست را از پرداخت مالیات کمتر از یک روبل معاف نماید. از گزارش کتبی رفیق میلیوتین به کمیته‌ی مرکزی دیده میشد که کل مبلغ این مالیات کمتر از یک روبل، این مالیاتی که دهقانان را مشتمل میکند، در تمام جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه در حدود ۳۰۰ - ۴۰۰ هزار روبل است و ضمناً هزینه‌ی جمع آوری مالیات مزبور اندکی از مبلغ این مالیات کمتر است. ولی ساکولنیکف، این مدافع تهیدستان، چه میکند؟ او این تصمیم رفیق میلیوتین را ملغی می سازد. کمیته‌ی مرکزی در این باره از ۱۵ کمیته‌ی ایالتی اعتراض نامه دریافت می دارد. ساکولنیکف عناد می ورزد. فشار کمیته‌ی مرکزی لازم آمد تا ساکولنیکف از لغو تصمیم کاملاً صحیح کمیسریای ملی دارائی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه درباره‌ی خودداری از اخذ مالیات کمتر از یک روبل صرفنظر کند. آن وقت ساکولنیکف این را "دفاع" از منافع تهیدستان می نامد. و یک چنین اشخاصی با این سابقه‌ی عملی - خیلی که بخواهیم ملایم گفته باشیم - جسارت آن را دارند که علیه کمیته‌ی مرکزی سخن گویند. عجیب است رفقا، عجیب است.

۵ - مبارزه‌ی مسلکی است یا افتراء؟

سرانجام یک اعتراض دیگر. منظور من اعتراض نسبت به مؤلفین "مجموعه مدارک مربوط به مسائل مورد مشاجره" است. دیروز اینجا به طور محرمانه و فقط بین اعضای کنگره "مجموعه مدارک مربوط به مسائل مورد مشاجره" را که تازه منتشر شده است، توزیع کردند. در این مجموعه، ضمن سایر مطالب، گفته میشود که من در آوریل سال جاری هیئت نمایندگی مخبرین روستائی را پذیرفته و نسبت به اندیشه‌ی احیای مالکیت خصوصی بر زمین با نظر موافقت نگریسته‌ام. ظاهراً در روزنامه‌ی "بدنوتا" [۱۵] "شنیده‌های" یکی

از مخبرین روستائی که به این موضوع شباهتی داشته و من از آن اطلاعی ندارم و بررسی نکرده بودم، درج شده است. از این قضیه من در اکتبر سال جاری آگاه شدم. قبل از آن یعنی در آوریل، خبرگزاری ریگا که از لحاظ پخش انواع شایعات دروغ در حق ما از کلیه خبرگزاری‌های دیگر متمایز است، نظیر همین خبر را به مطبوعات خارجی داده بود و مأمورین ما ضمن تلگرافی از پاریس به عنوان کمیساریای ملی امور خارجه این امر را به ما اطلاع دادند و تکذیب آن را خواستار شدند. من در همان وقت به وسیله‌ی معاون خود به رفیق چیچرین پاسخ دادم و اظهار داشتم که "اگر رفیق چیچرین تکذیب هر گونه مزخرفات و لاطائلاتی را لازم میدانند، این را هم تکذیب نماید" (رجوع شود به بایگانی کمیته‌ی مرکزی).

آیا مؤلفین "مجموعه" مقدس از تمام این مطالب آگاهند؟ البته، آگاهند. پس چرا به اشاعه‌ی هر گونه اراجیف و مهملات ادامه می‌دهند؟ آنها و اپوزیسیون چگونه میتوانند به شیوه‌های خبرگزاری ریگا متوسل شوند؟ آیا به راستی آنها تا این درجه فرو غلطیده‌اند؟ (یک صدا: "این ننگ است"!).

و اما بعد، من با علم به خصوصیات اخلاقی "غارنشینان" و با علم به این که آنها استعداد آن را دارند که شیوه‌های خبرگذاری ریگا را تکرار نمایند، تکذیب نامه‌ای به هیئت تحریریه‌ی "بدنوتا" فرستادم. تکذیب چنین مهملاتی مضحک است، ولی از آنجا که می‌دانستم با کی سر و کار دارم، در هر حال تکذیب نامه را فرستادم. اینک متن آن.

« نامه به هیئت تحریریه‌ی "بدنوتا" »

رفیق رداکتور! چندی پیش از رفقا شنیدم که در تاریخ ۵ آوریل سال ۱۹۲۵ در "بدنوتا" خلاصه‌ای از شنیده‌های یکی از مخبرین روستائی درباره‌ی مصاحبه‌ی هیئت نمایندگی مخبرین روستائی با من درج شده است، که من به موقع خود فرصت خواندن آن را نیافته بودم. در آن اطلاع داده میشود که گویا من نسبت به اندیشه‌ی تحکیم تملک زمین برای مدت ۴۰ سال و بیشتر، نسبت به اندیشه‌ی مالکیت خصوصی بر زمین و غیره با نظر موافقت نگریسته‌ام. هر چند این خبر موهوم به علت پوچی عیانش، حاجتی به تکذیب ندارد، معهذاً، شاید بی‌مورد نباشد از شما اجازه بخواهم در "بدنوتا" اظهار شود که

این خبر فاحش‌ترین اشتباهات است و باید آن را کاملاً به حساب
تصورات باطل سازنده‌ی آن گذاشت.
ی. استالین»

آیا رفقای مؤلف "مجموعه" از این نامه اطلاع دارند؟ بدون شک اطلاع دارند. در این صورت چرا به اشاعه لاطاعات و مهملات ادامه می‌دهند؟ این چه شیوه‌ی مبارزه است؟ می‌گویند این مبارزه‌ی مسلکی است. ولی رفقا، این که مبارزه‌ی مسلکی نشد به زبان روسی ما این را فقط افتراء می‌نامند. اکنون اجازه بدهید به مسائل اصولی اساسی به پردازم.

۶ - راجع به نپ

مسئله‌ی نپ. منظور من رفیق کروپسکایا و نطقی است که او درباره‌ی مسئله نپ ایراد کرد. او می‌گوید: "نپ در ماهیت امر سرمایه‌داری است که در شرایط معینی مجاز شمرده شده است، سرمایه‌داری است که دولت پرولتاری آن را زنجیر کرده است"..... آیا این صحیح است؟ هم بله و هم نه. این که ما سرمایه‌داری را زنجیر کرده‌ایم و تا زمانی که موجود باشد آن را زنجیر خواهیم کرد یک فاکت و مطلب صحیحی است. ولی این که نپ سرمایه‌داری است، - این مهم است و خیلی هم مهم است. نپ سیاست ویژه‌ی دولت پرولتاری است، سیاستی است که برای دورانی در نظر گرفته شده که سرمایه‌داری مجاز شمرده شده و ضمناً دیده‌گاه‌های فرماندهی در دست دولت پرولتاری است، نپ سیاستی است که برای مبارزه بین عناصر سرمایه‌داری و سوسیالیستی در نظر گرفته شده، سیاستی است که بالا بردن نقش عناصر سوسیالیستی را به زیان عناصر سرمایه‌داری در نظر دارد، سیاستی است که پیروزی عناصر سوسیالیستی را بر عناصر سرمایه‌داری در نظر دارد، سیاستی است که محو طبقات و شالوده ریزی اقتصاد سوسیالیستی را در نظر دارد. کسی که این طبیعت گذرا و دو جنبه‌ی نپ را درک نمی‌کند از لنینیسم انحراف می‌جوید. اگر نپ سرمایه‌داری بود در آن صورت روسیه‌ی نپی که لنین از آن سخن می‌گفت، روسیه‌ی سرمایه‌داری می‌بود ولی آیا روسیه‌ی کنونی روسیه‌ی سرمایه‌داری است نه روسیه‌ای که در کار گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است؟ پس چرا

لنین در آن موقع به طور ساده نگفت: "روسیه سرمایه‌داری به روسیه سوسیالیستی بدل خواهد شد" و بهتر دانست فرمول دیگری را به کار برد: "از روسیه نپی روسیه سوسیالیستی به وجود خواهد آمد"؟ آیا اپوزیسیون با رفیق کروپسکایا، در این باره که نپ سرمایه‌داری است، هم رأی است یا خیر؟ به عقیده من حتی یک تن از اعضای کنگره هم پیدا نمی‌شود که با فرمول رفیق کروپسکایا موافقت نماید. رفیق کروپسکایا راجع به نپ (خیلی معذرت می‌خواهم) به تمام معنی مهمل گفت. با این قبیل مهملات در این جا نمیشود از لنین در مقابل بوخارین دفاع کرد.

۷ - راجع به سرمایه‌داری دولتی

اشتباه بوخارین با، این مسئله ارتباط دارد. اشتباه او چه بود؟ در چه مسائلی لنین با بوخارین مباحثه میکرد؟ لنین تأکید می‌کرد که مقوله سرمایه‌داری دولتی با سیستم دیکتاتوری پرولتاریا قابلیت همسازی دارد. - بوخارین این موضوع را انکار می‌نمود. او و به اتفاق او کمونیست‌های "چپ" و از آن جمله سافاروف بر آن بودند - که مقوله سرمایه‌داری دولتی را با سیستم دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌توان همساز نمود. البته حق با لنین بود. بوخارین ذیحق نبود. او بدین اشتباه خود معترف شد. اشتباه بوخارین چنین بود. اما این مربوط به گذشته است. ولی وقتی او اکنون، در سال ۱۹۲۵، در ماه مه تکرار میکند که در مسئله سرمایه‌داری دولتی با لنین اختلاف نظر دارد، به عقیده من این فقط یک سوء تفاهم است. یا او باید از این اظهارات علناً دست بکشد و یا این که این یک سوء تفاهم است، زیرا خط مشی که او اکنون در مسئله ماهیت صنایع دولتی از آن دفاع میکند، خط مشی لنینی است. این لنین نبود که به سمت بوخارین آمد، بلکه به عکس بوخارین بود که به سمت لنین رفت. و همانا به این جهت است که ما پشتیبان بوخارین هستیم. (کف زدن‌ها).

اشتباه اساسی کامنف و زینوویف اینست که آنها به مسئله سرمایه‌داری دولتی با نظر دیالکتیکی ننگریسته بلکه به شیوهی اسکولاستیک و بدون توجه به ارتباط آن با شرایط تاریخی، مینگرند. یک چنین برداشتی از مطلب با سرپای روح لنینیسم منافات دارد. لنین مسئله را چگونه طرح میکرد؟ در سال ۱۹۲۱ لنین با علم به این که صنایع ما کم رشد است و روستائیان به کالا نیازمندند، با علم به این که نمی‌توان آن را (صنایع را) به یک بار ترقی داد و کارگران، به حکم شرایط معین، بیش از آن چه در صنایع کار کنند، به ساختن فنک مشغولند،

- در چنین وضعیتی لنین بر آن بود که بهترین راه حل ممکن عبارتست از جلب سرمایه‌ی خارجی، روبراه کردن صنایع به کمک این سرمایه و بدین طریق معمول داشتن سرمایه‌داری دولتی و بدان وسیله بر قراری پیوند حکومت شوروی با روستا. چنین خط مشی در آن موقع بدون تردید صحیح بود، زیرا در آن موقع ما برای ارضاء روستائیان امکان دیگری نداشتیم، زیرا صنایع ما می‌لنگید. حمل و نقل از کار افتاده و یا تقریباً از کار افتاده بود، سوخت نبود و یا کفایت نمی‌کرد. آیا در آن موقع لنین سرمایه‌داری دولتی را به عنوان شکل فائقی در اقتصادیات ما مجاز و مطلوب می‌شمرد؟ آری می‌شمرد، ولی این مربوط به آن زمان یعنی سال ۱۹۲۱ بود. اما حالا؟ آیا حالا هم میتوان گفت که ما از خود صنایع نداریم، حمل و نقل از کار افتاده است، سوخت نیست و غیره؟ نه نمیتوان. آیا میتوان انکار کرد که صنایع و بازرگانی ما اکنون دیگر بلاواسطه و با نیروی خود، پیوند بین صنایع (صنایع ما) و اقتصادیات دهقانی را بر قرار میکند؟ نه، نمیتوان. آیا میتوان انکار کرد که اکنون دیگر در رشته‌ی صنایع "سرمایه‌داری دولتی" و "سوسیالیسم" نقش خود را معاوضه کرده‌اند، زیرا صنایع سوسیالیستی موقعیت مسلط یافته و نسبت امتیازات و اجاره‌داری‌ها (اولی ۵۰ هزار و دومی ۳۵ هزار کارگر دارند) به حداقل تنزل یافته است؟ نه، نمیتوان. در همان سال ۱۹۲۲ لنین گفت که در کشور ما کار امتیازات و اجاره‌داری نگرفت.

از اینجا چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ این نتیجه حاصل میشود که از سال ۱۹۲۱ به این طرف وضعیت در کشور ما به طور اساسی تغییر یافته و طی این مدت صنایع سوسیالیستی ما و بازرگانی شوروی - کنوپراتیفی ما هم اکنون توانسته‌اند به نیروی فائقی مبدل شوند و هم اکنون دیگر فرا گرفته‌اند چگونه با نیروهای خود پیوند بین شهر و ده را بر قرار سازند، بارزترین اشکال سرمایه‌داری دولتی یعنی امتیاز و اجاره‌داری - طی این مدت پیشرفت جدی نکرده و اگر اکنون، در سال ۱۹۲۵، دعوی کنیم که سرمایه‌داری دولتی در اقتصادیات ما شکل فائقی را احراز میکند، این دعوی در حکم تحریف ماهیت سوسیالیستی صنایع دولتی ما و در حکم عدم درک کلیه‌ی تفاوت موجوده بین وضع گذشته و حال و در حکم آنست که مسئله‌ی سرمایه‌داری دولتی را نه به شیوه‌ی دیالکتیکی، بلکه به شیوه‌ی اسکولاستیک و متافیزیک برداشت نمائیم. آیا مایل نیستید کمی به گفته‌ی ساکولنیکف گوش فرا دهید؟ او در نطق خود می‌گوید:

« بازرگانی خارجی ما مانند یک بنگاه سرمایه‌داری دولتی اداره میشود.... شرکت‌های بازرگانی داخلی ما نیز بنگاه‌های سرمایه‌داری -

دولتی هستند. و رفقا، من باید بگویم بانک دولتی نیز عیناً یک بنگاه سرمایه‌داری - دولتی است. و اما سیستم پولی ما چطور؟ سیستم پولی ما مبتنی بر آنست که در اقتصادیات شوروی، در شرایط ساختمان سوسیالیسم، آن چنان سیستم پولی پذیرفته شده است که اصول اقتصادیات سرمایه‌داری در سراپای آن رسوخ کرده است.»

ساکولنیکف چنین می‌گوید.

بزودی کارش به اینجا هم خواهد رسید که بگوید کمیساریای ملی دارائی نیز سرمایه‌داری دولتی است. تا کنون من و همه‌ی ما تصور می‌کردیم، بانک دولتی قسمتی از دستگاه دولتی است. تا کنون من و همه‌ی ما تصور می‌کردیم، بازرگانی خارجی ما، هر آینه بنگاه‌های سرمایه‌داری دولتی که آن را فروپوشانده‌اند در نظر گرفته نشود، خود قسمتی از دستگاه دولتی است. و دستگاه دولتی ما هم دستگاه دولت طراز پرولتاری است. ما همه تا کنون این طور تصور می‌کردیم زیرا قدرت حاکم‌ی پرولتاری یگانه صاحب اختیار این تأسیسات است. ولی اکنون از گفته‌های ساکولنیکف چنین بر می‌آید که این تأسیسات که قسمتی از دستگاه دولتی ما را تشکیل می‌دهند، تأسیسات سرمایه‌داری دولتی هستند. شاید دستگاه شوروی ما هم سرمایه‌داری دولتی باشد نه آن طور که لنین می‌گفت یعنی دولت طراز پرولتاری؟ چرا این طور نباشد؟ مگر دستگاه دولتی ما از آن "سیستم پولی که اصول اقتصادیات سرمایه‌داری در سراپای آن رسوخ کرده است" استفاده نمی‌کند؟ کار انسان به چه مهمل بافی‌هایی ممکن است کشیده شود.

اجازه بدهید قبل از هر چیز عقیده‌ی لنین را در خصوص مسئله‌ی مربوط به ماهیت و اهمیت بانک دولتی بیان دارم. رفقا، من می‌خواستم به قسمتی از کتاب لنین که در سال ۱۹۱۷ نوشته شده است استناد ورزم. منظورم رساله‌ایست تحت عنوان: "آیا بلشویک‌ها قدرت دولتی را در دست نگاه خواهند داشت؟" که در آن لنین هنوز به نظریه‌ی کنترل صنایع (نه ملی کردن) معتقد بود و معه‌ذا بر آن بود که بانک دولتی وقتی در دست دولت پرولتاری باشد به میزان نه دهم، دستگاه سوسیالیستی شده است. اینست آن چه لنین درباره‌ی بانک دولتی نوشته است:

« بانک‌های کلان آن چنان "دستگاه دولتی" هستند که به منظور عملی ساختن سوسیالیسم برای ما لازمند و ما آنها را به طور حاضر و آماده از سرمایه‌داری می‌گیریم ضمناً وظیفه‌ی ما در اینجا فقط عبارتست از زدودن آن پلیدی‌هایی که این دستگاه عالی را به شیوه‌ی

سرمایه‌داری می‌آلاید و نیز عبارتست از کلان‌تر کردن و دموکراتیک‌تر ساختن و بسط بیش از پیش دامنه‌ی عمل آنها. کمیت به کیفیت بدل می‌شود. بانک دولتی واحدی که کلان‌تر از کلان‌ترین بانک‌ها است و شعباتی در هر ناحیه و در هر فابریک دارد. نه دهم یک دستگاه سوسیالیستی است. چنین مؤسسه‌ای عبارتست از حسابداری کل کشوری و احتساب کل کشوری تولید و توزیع محصولات، این یک نوع استخوان بندی جامعه‌ی سوسیالیستی است» (رجوع شود به جلد ۲۱ ص. ۲۶۰).

اگر سخنان لنین را با نطق ساکولنیف مقایسه کنید - آن گاه پی خواهید برد که ساکولنیف کدام سرایشب در می‌غلطد. اگر او کمیساریای ملی دارائی را هم سرمایه‌داری دولتی بنامد، من تعجب نمی‌کنم.

قضیه چیست؟ این اشتباهات ساکولنیف از کجا ناشی شده است؟ از آنجا که ساکولنیف طبیعت دوگانه‌ی نپ، طبیعت دوگانه‌ی بازرگانی را در شرایط کنونی مبارزه‌ی عناصر سوسیالیستی با عناصر سرمایه‌داری درک نمی‌کند. او به دیالکتیک تکامل در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا و دوران انتقال که طی آن عناصر سوسیالیستی به منظور فائق آمدن بر عناصر سرمایه‌داری و محو این عناصر از شیوه‌ها و اسلحه‌ی بورژوازی استفاده می‌کنند، پی نمی‌برد. موضوع به هیچ وجه عبارت از آن نیست که بازرگانی و سیستم پولی، شیوه‌های "اقتصاد سرمایه‌داری" هستند. موضوع عبارت از آنست که عناصر سوسیالیستی اقتصادیات ما، ضمن مبارزه با عناصر سرمایه‌داری، این شیوه‌ها و اسلحه‌ی بورژوازی را به منظور احراز تفوق بر عناصر سرمایه‌داری فرا می‌گیرند، آنها را با موفقیت علیه سرمایه‌داری به کار می‌برند، آنها را با موفقیت به منظور ایجاد شالوده‌ی سوسیالیستی اقتصاد ما مورد استفاده قرار میدهند. بنابراین موضوع از این قرار است که در نتیجه دیالکتیک تکامل ما، اعمال و وظائف این ابزارهای بورژوازی به طور اصولی و از بیخ و بن تغییر می‌یابد و تغییر آنها به سود سوسیالیسم و به زیان سرمایه‌داری است. اشتباه ساکولنیف در آنست که وی به جنبه‌ی بخرنج و متضاد پروسه‌های اقتصادیات ما پی نبرده است.

حال اجازه بدهید در موضوع جنبه‌ی تاریخی سرمایه‌داری دولتی به لنین استناد جسته و راجع به این که وی چه وقت و چرا سرمایه‌داری دولتی را به عنوان شکل عمده پیشنهاد میکرد و چه چیزی او را با این کار وامیداشت، و به ویژه در چه شرایط مشخصی آن را پیشنهاد می‌نمود، نقل قولی ذکر کنم. (یک صدا: "خواهش می‌کنیم!")

« ما در هیچ حال نمی توانیم چیزی را که اغلب مشاهده می کنیم یعنی مناسبات سوسیالیستی کارگران را در فابریک‌های متعلق به دولت. که در آنجا کارگران خودشان سوخت، مواد خام و محصولات جمع آوری می کنند، یا این موضوع را که کارگران برای توزیع صحیح محصولات صنعتی بین دهقانان بذل مساعی میکنند، و آنها را با وسائط نقلیه - به مقصد می رسانند، فراموش کنیم. این سوسیالیسم است. ولی به موازات آن اقتصادیات کوچک نیز وجود دارد که اغلب اوقات مستقل از آن موجود است. چرا این اقتصادیات کوچک میتواند مستقل از سوسیالیسم وجود داشته باشد؟ زیرا صنایع بزرگ احیاء نگردیده است. زیرا فابریک‌های سوسیالیستی شاید فقط یک دهم آن چه را که باید بگیرند، بتوانند دریافت دارند. چون دریافت نمی دارند، لذا اقتصادیات کوچک نیز به فابریک‌های سوسیالیستی وابسته نیستند. ویرانی وصف ناپذیر کشور، عدم تکافوی سوخت، مواد خام و وسائط حمل و نقل منجر بدان میشود که تولید کوچک مجزا از سوسیالیسم وجود دارد. اینست که می گویم: در چنین شرایطی سرمایه‌داری دولتی یعنی چه؟ - این به معنای اتحاد تولید کوچک است. سرمایه، تولید کوچک را متحد میسازد، سرمایه از تولید کوچک برون می‌روید. چشم بستن در برابر این حقیقت سزاوار نیست. البته آزادی بازرگانی به معنای رشد سرمایه‌داری است؛ گریختن از این کیفیت به هیچ وجه ممکن نیست، و کسی که بخواهد از این حقیقت روی برتافته بگریزد فقط خود را با کلمات دلخوش میسازد. هر جا که اقتصادیات کوچک و آزادی مبادله وجود داشته باشد - سرمایه‌داری نیز پدید می‌آید. ولی وقتی ما فابریک‌ها، کارخانه‌ها، حمل و نقل و بازرگانی خارجی را در اختیار خود داریم آیا این سرمایه‌داری برای ما دهشتناک است؟ من آن وقت می‌گفتم، حالا هم تکرار می‌کنم و بر آنم که این نکته‌ی تکذیب ناپذیری است این سرمایه‌داری برای ما دهشتناک نیست. این سرمایه‌داری عبارت است از امتیازات «*»^۶ (رجوع شود به کلیات آثار لنین جلد ۳۲ صفحه‌ی ۲۷۳، چاپ چهارم به زبان روسی).

چنین است برداشت لنین از مسئله‌ی سرمایه‌داری دولتی. در سال ۱۹۲۱ هنگامی که ما از خود تقریباً دارای صنایع نبودیم، مواد خام کفایت نمی‌کرد و

۶ - * - همه جا تکیه‌ی روی کلمات از من است. ی. استالین

حمل و نقل از کار افتاده بود، لنین سرمایه‌داری دولتی را به عنوان وسیله‌ای که وی می‌خواست از طریق آن، اقتصادیات دهقانی را با صنایع پیوند دهد، پیشنهاد میکرد. و این صحیح بود. ولی آیا این امر بدان معنی است که لنین این راه را در هر شرایطی مطلوب می‌دانست؟ البته نه. او از این لحاظ به امر پیوند از طریق سرمایه‌داری دولتی، رضایت میداد که ما دارای صنایع سوسیالیستی رشد یافته‌ای نبودیم. حالا چطور؟ آیا میتوان گفت که حالا هم ما دارای صنایع دولتی رشد یافته‌ای نیستیم؟ البته، نمی‌توان گفت. سیر تکامل در مجرای دیگری افتاد. کار امتیازات تقریباً نگرفت، صنایع دولتی نشو و نما یافت، بازرگانی دولتی نمود کرد، کنویراسیون بسط یافت و پیوند بین شهر و ده از طریق صنایع سوسیالیستی آغاز گردید. ما در وضعی بهتر از آن چه که خودمان تصور میکردیم واقع شدیم. با این وصف چطور میشود گفت که سرمایه‌داری دولتی شکل عمده‌ی اقتصادیات ماست؟

مصیبت اپوزیسیون در اینست که نمی‌خواهد این مطالب ساده را درک کند.

۸ - زینوویف و دهقانان

موضوع دهقانان: من ضمن گزارش خود گفتم و ناطقین نیز در اینجا تأکید کردند که زینوویف دارای انحراف کم بها دادن به دهقان میانه حال است، و او تا همین اواخر صریحاً از نظریه‌ی بی طرف نگهداشتن دهقان میانه حال طرفداری می‌کرد و فقط حالا، پس از مبارزه در داخل حزب، می‌کوشد به نظریه‌ی دیگری یعنی به نظریه‌ی اتحاد استوار با دهقان میانه حال به کوچد و بدان متکی شود. آیا این‌ها صحیح است؟ اجازه بدهید به بعضی مدارک استناد جویم.

در سال جاری زینوویف ضمن مقاله‌ی خود "راجع به بلشویکی کردن" چنین نوشت:

« یک سلسله وظایفی موجود است که برای کلیه‌ی احزاب کمینترن کاملاً جنبه‌ی عمومی دارند. مثلاً ... بر خورد صحیح با دهقانان از آن قبیل است. بین مردم زراعت پیشه تمام جهان سه قشر وجود دارد که می‌توانیم و لازم است آنها را به طرف خود جلب کنیم و آنها نیز می‌توانند و باید متفقین پرولتاریا گردند (پرولتاریای کشاورزی، نیمه پرولتارها - روستائیان دارای یک قطعه‌ی زمین

کوچک و دهقانان خرده پائی را که به استفاده‌ی از نیروی کار دیگری متوسل نمی‌شوند). قشر دیگری از دهقانان وجود دارد (دهقانان میانه حال) که لااقل باید آنها را بی‌طرف نگهداشت*^۷ « ("پراودا" مورخه‌ی ۱۸ ژانویه ۱۹۲۵)

زینوویف درباره‌ی دهقانان میانه حال شش سال پس از کنگره‌ی ۸ حزب، که در آنجا لنین شعار بیطرف نگهداشتن دهقان میانه حال را رد کرد و شعار اتحاد استوار با دهقان میانه حال را جانشین آن ساخت، چنین می‌نویسد. باکایف می‌پرسد چه چیز وحشت‌آوری در این جا وجود دارد؟ و من از شما خواهش می‌کنم مقاله‌ی زینوویف را با تز لنین دائر بر تکیه روی دهقانان میانه حال مقایسه کنید و پاسخ دهید که آیا زینوویف از تز لنین دور شده یا نشده است.... (یکی از حضار: "مقصود سایر کشورها است، به غیر از روسیه". همهمه). این طور نیست رفیق زیرا در مقاله‌ی زینوویف راجع به "وظایفی که برای کلیه‌ی احزاب کمینترن کاملاً جنبه‌ی عمومی دارند" صحبت می‌شود. آیا شما منکرید که حزب ما نیز بخشی از کمینترن است؟ در این جا صراحتاً گفته شده است: "برای کلیه‌ی احزاب". (یکی از اعضاء هیئت نمایندگی لنینگراد: "در لحظات معین". خنده عمومی).

این نقل قول از مقاله‌ی زینوویف دائر بر بیطرف نگهداشتن را با نقل قول مأخوذه از نطق لنین در کنگره‌ی ۸ حزب دائر بر این که برای ما اتحاد استوار با دهقان میانه حال ضروریست، مقایسه کنید و آنگاه در خواهید یافت که بین آنها هیچ گونه وجه مشترکی وجود ندارد.

جالب توجه است که به محض قرائت این سطور از مقاله‌ی زینوویف رفیق لارین، این طرفدار "انقلاب ثانوی" در ده، بی‌درنگ به این نظریه پیوست. به عقیده‌ی من هر چند که در این روزها رفیق لارین علیه کامنف و زینوویف سخن گفت و بیان او تا درجه‌ای توفیق آمیز بود، ولی این امر وجود اختلاف نظر بین ما و او را نفی نمیکند و ما باید در این جا از وی فاصله بگیریم. ملاحظه کنید که رفیق لارین درباره‌ی این مقاله‌ی زینوویف چگونه نظر می‌دهد:

« صدر کمینترن، زینوویف مسئله‌ی "برخورد صحیح با دهقانان" را از نقطه نظر وظایف عمومی کلیه‌ی احزاب کمینترن

۷ - * - همه جا تکیه روی کلمات از من است. ی. استالین.

کاملاً صحیح فرمول بندی نموده است. «* (لارین). "ساوتسکایا درونیا"، صفحه ۸۰).

می بینیم که رفیق لارین اعتراض کرده و اظهار می دارد چون زینوویف شعار بیطرف نگه داشتن دهقان میانه حال را شامل روسیه هم دانسته لذا او هم در کتاب خود عدم موافقت خود را با زینوویف قید کرده است. این صحیح است که او در کتاب خود این نکته را قید کرده و تأکید میکند که بیطرف نگه داشتن برای ما کافی نیست و برای ما لازم است که "گام دیگری" به طرف "سازش با دهقانان میانه حال علیه کولاک" برداریم. ولی متأسفانه رفیق لارین در این مورد طرح "انقلاب ثانوی" علیه تعدی کولاک را هم با این مخلوط می کند، و ما با این نکته موافقت نداریم و این امر او را به زینوویف نزدیک می سازد و مرا وادار میکند که تا حدی از او فاصله بگیرم.

به طوری که ملاحظه میکنید طبق سندی که ارائه دادم زینوویف علی رغم لنین، که کافی نبودن بیطرف نگه داشتن و ضرورت اتحاد استوار با دهقان میانه حال را اعلام میدارد، صراحتاً و علناً برله شعار بیطرف نگه داشتن دهقان میانه حال اظهار نظر میکند.

سند دیگر. زینوویف در کتاب خود به نام "لنینیسم" نقل قول زیرین را که مربوط به سال ۱۹۱۸ است، از لنین ذکر کرده:

« اتحاد با دهقانان تا پایان انقلاب بورژوا دموکراتیک، - اتحاد با دهقانان تهیدست، یعنی با بخش پرولتری و نیمه پرولتری دهقانان، برای پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی! »، و سپس چنین نتیجه می گیرد:

« مسئلهی اساسی... که فعلاً ما را به خود مشغول داشته است... در احکام سابق الذکر لنین به طور کامل و تا پایان روشن گردیده است. در این جا نمی توان هیچ چیزی افزود و نمی توان از آن چیزی کاست* در این جا همه چیز با ایجاز و وضوح مخصوص ایلچ فشرده و روشن آن طوری که برانندهی آثار ادبی بدیع است، بیان شده است. » ("لنینیسم"، صفحه ۶۰).

به عقیدهی زینوویف توصیف جامع لنینیسم دربارهی مسئلهی دهقانان بدین منوال است. به اتفاق همهی دهقانان، علیه تزار و ملاکین، این انقلاب بورژوازی است. به اتفاق دهقانان تهیدست، علیه بورژوازی، - این انقلاب اکبر است. اینها همه به جا. دو شعار لنین ذکر شده است. پس شعار سومی لنین -

یعنی به اتفاق دهقان میانه حال، علیه کولاک در راه ساختمان سوسیالیسم - چه شد؟ پس این شعار سوم لنین کجا رفت؟ این شعار نزد زینوویف یافت نمی شود. غیبتش زده. هر چند که زینوویف تأکید میکند که "در این جا نمی توان چیزی افزود"، معهذا اگر ما شعار سوم لنین دائر بر اتحاد استوار پرولتاریا و دهقانان تهیدست با دهقان میانه حال را به این جا نیافزائیم، بیم آن میرود که ما نیز نظیر زینوویف نظر لنین را تحریف کنیم. آیا میتوان این امر را تصادفی دانست که سومین شعار لنین، شعاری که اکنون برای ما بیش از همه‌ی شعارها فعلیت دارد، غیب شود و در نوشته‌ی زینوویف مفقود گردد؟ خیر، نمی شود این امر را تصادفی پنداشت. زیرا او معتقد به نظریه‌ی بیطرف نگه داشتن دهقان میانه حال است. فرق بین سند نخست و سند دوم فقط عبارت از اینست که در نخستین سند علیه شعار اتحاد استوار با دهقان میانه حال اظهار نظر کرده ولی در سند دوم این شعار را مسکوت گذاشته است.

سومین سند، مقاله‌ی زینوویف تحت عنوان "فلسفه‌ی عصر" است. من راجع به متن اولیه این مقاله صحبت می کنم یعنی هنگامی که هنوز تغییرات و اضافاتی از طرف اعضاء کمیته‌ی مرکزی در آن وارد نشده بود. صفت مشخصه‌ی این مقاله آنست که ایضاً نظیر سند دوم، موضوع دهقان میانه حال را کاملاً مسکوت گذارده و با نادیده گرفتن این مسئله‌ی حیاتی از برابری نارودنیکی مبهمی دم می زند بدون آن که کنه طبقاتی آن برابری را نشان دهد. در این مقاله از دهقان تهیدست، کولاک، سرمایه‌دار صحبت میشود، بوخارین مورد حمله قرار می گیرد، از برابری اساری و نیز از ئوستریالوف سخن به میان می آید، اما از دهقان میانه حال و نقشه‌ی کئوپراتیفی لنین خبری نیست و حال آن که مقاله - "فلسفه‌ی عصر" نام دارد. هنگامی که رفیق مولوتف این مقاله را برای من ارسال داشت (در آن موقع من در سفر بودم)، با انتقاد خشن و شدیدی به آن پاسخ دادم. آری، رفقا، من آدم صریح و خشنی هستم. این مطلب صحیح است و من آن را انکار نمی کنم. (خنده.) من با انتقاد خشنی پاسخ دادم زیرا نمی توان تحمل کرد که زینوویف یک سال آزگار به طور سیستماتیک صفت مشخصه‌ی لنینیسم را در مسئله‌ی دهقانان و شعار نوبتی حزب ما مبنی بر اتحاد با توده‌ی اساسی دهقانان را مسکوت گذاشته و یا تحریف نماید. اینست پاسخی که من در آن وقت به رفیق مولوتف دادم:

« مقاله‌ی زینوویف: "فلسفه‌ی عصر" عبارت از اعوجاج در خط مشی حزبی لارین است. در این مقاله از کنفرانس ۱۴ صحبت میشود ولی موضوع عمده‌ی این کنفرانس یعنی مسئله دهقانان میانه حال و کئوپراسیون مسکوت می ماند. دهقانان میانه حال و نقشه‌ی کئوپراتیفی

لنین مفقود شده است. این تصادفی نیست. بعد از این جریان صحبت از "مبارزه در راه تفسیر" قرارهای کنفرانس ۱۴ چیزی جز سعی در نقض این قرارها نیست. مخلوط کردن بوخارین با استولپین، آن طور که زینوویف میکند، در حکم بهتان زدن به بوخارین است. با این حساب می توان لنین را نیز با استولپین مخلوط کرد، زیرا لنین گفته است: "بازرگانی کنید و بازرگانی را بیاموزید" شعار برابری در لحظه کنونی، مردم فریبی اساری است. تا موقعی که طبقات موجودند و تا وقتی که کار آموخته و نیاموخته وجود دارد هیچ گونه سخنی از برابری نمی تواند در میان باشد (رجوع شود به "دولت و انقلاب" لنین). نباید از یک برابری مبهم بلکه باید از محو طبقات سخن گفت، از سوسیالیسم سخن گفت. انقلاب ما را "غیر کلاسیک" نامیدن، به معنای در غلطیدن به سوی منشویسم است. مقاله را، به عقیده من، باید از بیخ و بن طوری عوض کرد که دارای جنبه‌ی پلاتفرم برای کنگره‌ی ۱۴ نباشد.

ی. استالین»

۱۲ سپتامبر ۱۹۲۵

من حالا هم حاضر از تمام اینها مدافعه نمایم. از هر کلمه، از هر عبارت. نمی شود در یک مقاله‌ی اساسی و رهنمون از برابری سخن گفت - بدون آن که تعریف دقیقی به عمل آید که صحبت از کدام برابری در میان است - برابری دهقانان با طبقه‌ی کارگر، برابری در داخل دهقانان، برابری در داخل طبقه‌ی کارگر، بین کار آموخته و نیاموخته، - یا برابری به معنای محو طبقات. نمی شود در یک مقاله‌ی رهنمون شعارهای نوبتی حزب راجع به کار در ده را مسکوت گذاشت. نمی شود با عباراتی درباره‌ی برابری بازی کرد، چه این بازی با آتش است، هم چنان که نمی شود شعار نوبتی لنینیسم را در مسئله‌ی دهقانان مسکوت گذاشت و با عباراتی درباره‌ی لنینیسم بازی کرد. سه سند مزبور عبارت بودند از: مقاله‌ی زینوویف (ژانویه ۱۹۲۵) برله بیطرف نگهداشتن دهقان میانه حال. کتاب زینوویف موسوم به "لنینیسم" (سپتامبر ۱۹۲۵) که سومین شعار لنین راجع به دهقان میانه حال را مسکوت گذاشته است. و مقاله‌ی جدید زینوویف "فلسفه‌ی عصر" (سپتامبر ۱۹۲۵) که دهقان میانه حال و نقشه‌ی کئوپراتیفی لنین را مسکوت گذاشته است.

آیا این نوسان دائمی زینوویف در مسئله‌ی دهقانان امری تصادفی است؟
به طوری که ملاحظه می کنید این تصادفی نیست.

چندی پیش در لنینگراد، زینوویف در سخنرانی خود راجع به گزارش کمیته‌ی مرکزی بالاخره مصمم شد برله شعار اتحاد استوار با دهقانان میانه حال

اظهار نظر نماید. این قضیه بعد از مبارزات، بعد از کشمکش‌ها و تصادماتی بود که در کمیته‌ی مرکزی رخ داد. این بسیار خوب است. اما من مطمئن نیستم که او بعدها در این مورد راه انکار نخواهد پوئید. زیرا به طوری که واقعیات نشان می‌دهند زینوویف هیچگاه در مسئله‌ی دهقانان آن خط مشی استواری را که برای ما لازم است، نداشته است. (کف زدن‌ها).

اینک یک چند فاکت که حاکی از نوسانات زینوویف در مسئله‌ی دهقانان است. در سال ۱۹۲۴ زینوویف در پلنوم کمیته‌ی مرکزی از یک سیاست "دهقانی" مبنی بر تشکیل فراکسیون دهقانان غیر حزبی در مرکز و سایر نقاطی که دارای یک روزنامه‌ی هفتگی باشد، دفاع میکرد. این پیشنهاد در کمیته‌ی مرکزی مورد اعتراض قرار گرفت و رد شد. اندکی قبل از آن زینوویف حتی به خود می‌بالید که دارای "انحراف دهقانی" است. مثلاً وی در کنگره‌ی ۱۲ حزب چنین می‌گفت. "وقتی به من می‌گویند: در شما "انحراف" وجود دارد، شما به طرف دهقانان منحرف می‌شوید - من پاسخ می‌دهم: آری ما نه تنها باید به طرف دهقانان و نیازمندی‌های اقتصادی آنان "منحرف شویم" بلکه بر ما لازم است در برابر نیازمندی‌های اقتصادی آن دهقانی که در دنبال پرولتاریای ما می‌رود، سر فرود آورده و در صورت لزوم در آستانش سر نهیم". می‌شنوید: "انحراف جستن"، "سر فرو آوردن"، "سر نهادن". (خنده. کف زدن‌ها) سپس هنگامی که وضع دهقانان بهتر شد و موقعیت ما در ده بهبود یافت. زینوویف به دهقان میان‌هاله به نظر سوء ظن نگریسته و شعار بیطرف نگهداشتن را اعلام داشت و بدین ترتیب در این جذب‌هی خود "چرخشی" ایجاد کرد. پس از گذشتن اندک زمانی او "چرخش" نوینی به وجود آورد و در حقیقت امر خواستار تجدید نظر در قرارهای کنفرانس ۱۴ گردید ("فلسفه‌ی عصر") و تقریباً تمام اعضای کمیته‌ی مرکزی را به داشتن انحراف دهقانی متهم ساخته و بیش از پیش به مخالفت با دهقان میان‌هاله حال "انحراف جستن". بالاخره در آستانه‌ی کنگره‌ی ۱۴ حزب، باز هم "چرخش" دیگری، این بار به طرف اتحاد با دهقان میان‌هاله حال نمود و شاید باز هم لاف زده، بگوید که دوباره آماده است در آستان دهقانان "سر نهاد".

چه تضمینی در دست است که زینوویف یک بار دیگر هم دو دلی از خود بروز نخواهد داد؟

ولی، رفقا، آخر این تاب خوردن است نه سیاست. (خنده. کف زدن‌ها) آخر این حمله‌ی عصبی است نه سیاست. (صداهای "صحیح است!") می‌گویند لازم نیست توجه ویژه‌ای به مبارزه علیه انحراف دوم معطوف داشت. این صحیح نیست. گرچه در این جا دو انحراف - انحراف بوگوشفسکی و انحراف زینوویف - وجود دارد. ولی باید متوجه باشید که بوگوشفسکی به هیچ

وجه با زینوویف قابل مقایسه نیست. بوگوشفسکی شخصی است و وضعیتش معلوم. (خنده.) بوگوشفسکی دیگر برای خود ارگان مطبوعاتی ندارد. ولی انحراف بیطرف نگهداشتن دهقان میانه حال، انحراف مخالفت با اتحاد استوار با دهقان میانه حال یعنی انحراف زینوویفی. دارای ارگان مخصوص به خودی بوده و تا حال حاضر نیز به مبارزه علیه کمیته‌ی مرکزی ادامه میدهد. نام این ارگان "لنینگراسکایا پراودا" [۱۶] است. مگر اصطلاح "بلشویسم میانه حالان" که به تازگی در لنینگراد سرهم بندی شده و "لنینگراسکایا پراودا" کف بر لب در اطراف در اطراف آن سخن میگوید، نمودار آن نیست که این روزنامه در مسئله‌ی دهقانان از لنینیسم دور شده است؟ مگر خود همین یک موضوع آشکار نمی‌سازد که مبارزه با انحراف دوم دشوارتر از مبارزه با انحراف نخست، یعنی انحراف بوگوشفسکی است؟ به همین جهت ما که با یک چنین نماینده‌ای از انحراف دوم، یک چنین مدافع و حامی انحراف دوم که "لنینگراسکایا پراودا" شد، روبرو هستیم. باید تدابیر مجدانه‌ای اتخاذ کنیم تا حزب به ویژه برای مبارزه با این انحراف، که نیرومند و بغرنج است و باید علیه آن آتش متمرکز ایجاد نمود، آماده باشد. به همین جهت این انحراف دوم باید مورد توجه خاص حزب ما قرار گیرد. (صداهای "صحيح است!" کف زدن‌ها.)

۹ - درباره‌ی تاریخ اختلافات

حال اجازه بدهید به تاریخ مبارزات داخلی بین اکثریت کمیته‌ی مرکزی بپردازم. نثار ما از کجا برخاست؟ از آن جا برخاست که "با ترتسکی چگونه باید معامله کرد". این اواخر ۱۹۲۴ بود. ابتدا گروهی از لنینگرادی‌ها پیشنهاد اخراج ترتسکی را از حزب نمودند. در اینجا منظورم دوران مباحثه‌ی سال ۱۹۲۴ است. کمیته‌ی ایالتی لنینگراد درباره‌ی اخراج ترتسکی از حزب قراری صادر کرد. ما، یعنی، اکثریت کمیته‌ی مرکزی با این امر موافقت نکردیم (صداهای: "صحيح است!"). قدری با لنینگرادی‌ها و آنها را قانع ساختیم که ماده‌ی مربوط به اخراج را از قطعنامه‌ی خود حذف نمایند. کمی بعد از این جریان، هنگامی که پلنوم کمیته‌ی مرکزی گرد آمد و لنینگرادی‌ها به اتفاق کامنف اخراج فوری ترتسکی را از هیئت سیاسی خواستار شدند، ما با این پیشنهاد اپوزیسیون هم موافقت نمودیم. در کمیته‌ی مرکزی اکثریت به دست آوردیم و به برکناری ترتسکی از سمت کمیساریای ملی جنگ اکتفا ورزیدیم. ما با زینوویف و کامنف موافقت نکردیم زیرا می‌دانستیم که سیاست قطع عضو

برای حزب خطرات زیادی در بر دارد. شیوه‌ی قطع عضو، شیوه‌ی خون‌گیری (زیرا آنها خواستار خون بودند) خطرناک و مسری است: امروز یک عضو را قطع کردیم، فردا دیگری را، پس فردا سومی را،- پس برای ما در حزب چه باقی خواهد ماند؟ (کف زدن‌ها).

این نخستین تصادم بین اکثریت کمیته‌ی مرکزی، انعکاسی بود از فرق اساسی بین روش ما در مسئله‌ی سیاست تشکیلاتی در حزب. دومین مسئله‌ای که باعث اختلاف بین ما شد مسئله مربوط به نطق سرکیس علیه بوخارین است. این امر در ژانویه ۱۹۲۵ در بیست و یکمین کنفرانس لنینگراد رخ داد. سرکیس در آن موقع ضمن نطق خود بوخارین را به سندیکالیسم متهم ساخت. اینک گفته‌های او:

« ما در "پراودای" مسکو مقاله‌ی بوخارین راجع به مخبرین کارگری و روستائی را خواندیم. نظریاتی که بوخارین شرح و بسط میدهد در سازمان ما طرفدار ندارد. ولی چنین نظریاتی که میتوان آن را در نوع خود نظریات سندیکالیستی، غیر بلشویکی، ضد حزبی دانست حتی در بین یک عده از رفقای مسئول نیز وجود دارد (تکرار می‌کنم نه در لنینگراد بلکه در سایر سازمان‌ها). در این نظریات از استقلال و حق برون‌مرزی انواع سازمان‌های اجتماعی توده‌ای کارگری - دهقانی، در قبال حزب کمونیست سخن گفته میشود. » (تند نویسی گزارش بیست و یکمین کنفرانس لنینگراد).

این قضیه نشان داد که اعتراف آشکار به اشتباه خود برای احترام از مباحثه‌ی علنی و برای این که اختلافات از طریق داخلی رفع گردد، بهترین وسیله است.

سومین مسئله، مسئله‌ی کمسومول لنینگراد است. اعضای کمیته‌ی ایالتی، اینجا نشسته‌اند و لابد به خاطر دارند که هیئت سیاسی، قرار ویژه‌ای درباره‌ی کمیته‌ی ایالتی کمسومول لنینگراد صادر نمود که سعی میکرد بدون اطلاع و موافقت کمیته‌ی مرکزی اتحادیه‌ی جوانان، به تشکیل کنفرانس تقریباً کشوری کمسومول در لنینگراد بپردازد. شما از قرار کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه اطلاع دارید. ما نمی‌توانستیم اجازه دهیم که در ردیف کمیته‌ی مرکزی کمسومول، مرکز دیگری نیز وجود داشته باشد که با آن سازمان رقابت ورزیده و خود را در نقطه‌ی مقابل آن قرار دهد. ما، بلشویک‌ها نمی‌توانستیم این دو مرکزی را مجاز شماریم. به این جهت بود که کمیته‌ی مرکزی لازم دانست برای تغییر و تبدیل اعضای کمیته‌ی مرکزی جوانان، که به

این تجزیه طلبی امکان داده بود، و برای برکناری سافاروف از مقام رهبری کمیته‌ی ایالتی کمسومول لنینگراد تدابیری اتخاذ نماید.

این قضیه نشان داد که رفقای لنینگرادی دارای این تمایل‌اند که سازمان لنینگراد خود را به مرکز مبارزه علیه کمیته‌ی مرکزی مبدل سازند.

چهارمین مسئله، مسئله‌ی مطروحه از جانب زینوویف است مبنی بر این که در لنینگراد مجله‌ی مخصوصی به نام "بلشویک" تأسیس گردد که زینوویف، سافاروف، باردین، سرکیس و تارخانوف جزء هیئت تحریریه‌ی آن باشند؛ ما با این امر موافقت ننموده و اعلام داشتیم که چنین مجله‌ای، به موازات مجله‌ی "بلشویک" مسکو، ناگزیر به ارگان یک گروه یعنی به ارگان فراکسیونی اپوزیسیون بدل خواهد گشت و یک چنین اقدامی خطرناک است و به وحدت حزب خلل خواهد رساند. به عبارت دیگر ما انتشار مجله را منع نمودیم. حالا می‌خواهند ما را با کلمه‌ی "منع" بترسانند، ولی رفقا این بی‌معنی است. ما لیبرال نیستیم. منافع حزب برای ما بالاتر از دموکراتیسم ظاهری است. آری، ما انتشار ارگان فراکسیونی را منع کردیم و در آینده نیز این قبیل چیزها را منع خواهیم نمود (صداهای: "صحیح است! البته!" کف زدن‌های شور انگیز).

این قضیه نشان داد که بالا نشینان سازمان لنینگراد می‌خواهند جدا شده، به صورت گروه بندی ویژه‌ای در آیند.

و اما بعد موضوع بوخارین. منظورم شعار، "غنی شوید" است. منظورم نطق ماه آوریل بوخارین است که در آن موقع کلمه‌ی "غنی شوید" از دهانش پرید. دو روز بعد کنفرانس آوریل حزب ما گشایش یافت. این خود من بودم که در هیئت رئیسه‌ی کنفرانس در حضور سوکولنیکف، زینوویف، کامنف و کالینین اظهار داشتم که شعار "غنی شوید" شعار ما نیست. من به خاطر ندارم که بوخارین علیه این اعتراض من چیزی گفته باشد. وقتی که رفیق لارین در کنفرانس اجازه خواست که به نظرم علیه بوخارین صحبت نماید، در آن موقع این خود زینوویف بود که خواستار شد اجازه صحبت علیه بوخارین داده نشود. معه‌ذا بعد از این امر رفیق کروپسکایا مقاله‌ای علیه بوخارین ارسال داشت و خواستار چاپ آن گردید. البته بوخارین هم وانماند و به نوبه‌ی خود مقاله‌ای علیه رفیق کروپسکایا نوشت. اکثریت کمیته‌ی مرکزی تصمیم می‌گیرد که هیچ یک از مقالات مباحثه‌ای چاپ نشود. مباحثه آغاز نگردد و به بوخارین پیشنهاد شود که اشتباه آمیز بودن شعار "غنی شوید" را در مطبوعات اعلام دارد. بوخارین نیز با این امر موافقت می‌نماید و پس از بازگشت از مرخصی، ضمن مقاله‌ای علیه ئوستریالف، آن را اجرا می‌نماید. اکنون کامنف و زینوویف می‌خواهند با مترسک "منع" بعضی‌ها را مرعوب سازند و لیبرال مآبانه بر آشفته میشوند که چرا ما چاپ مقاله‌ی کروپسکایا را منع نمودیم. شما به این وسیله هیچ کس را

مرعوب نخواهید ساخت. اولاً این فقط مقاله‌ی رفیق کروپسکایا نبود که ما چاپ آن را اجازه ندادیم، بلکه با مقاله‌ی بوخارین نیز چنین کردیم. ثانیاً در صورتی که مصالح وحدت حزب ایجاد کند چرا ما چاپ مقاله‌ی رفیق کروپسکایا را منع ننمائیم و اصولاً رفیق کروپسکایا چه تمایز خاصی از هر رفیق مسئول دیگر دارد؟ مگر شما تصور می‌کنید که منافع فرد، رفقا باید بالاتر از مصالح حزب و وحدت آن قرار گیرد؟ مگر رفقای جزو اپوزیسیون نمی‌دانند که برای ما بلشویک‌ها دموکراتیسم ظاهری چیزی واهی و مصالح واقعی حزب همه چیز است؟ (کف زدن‌ها).

خوبست رفقا حتی یک مقاله در ارگان مرکزی حزب، روزنامه‌ی "پراودا" نشان بدهند که در آن به طور مستقیم و غیر مستقیم شعار "غنی شوید" توجیه شده باشد. آنها چنین مقاله‌ای را نشان نخواهند داد، زیرا چنین مقاله‌ای در عالم وجود ندارد. یک دفعه، فقط یک دفعه اتفاق افتاد که ستسکی در "کمسومولسکایا پراودا" مقاله‌ای نوشت و طی آن سعی کرد شعار "غنی شوید" را ملایم و به شکلی که به سختی مشهود بود، توجیه کند. بعد چه شد؟ درست فردای آن روز دبیرخانه‌ی کمیته‌ی مرکزی طی نامه‌ی مخصوصی به امضای مولوتف، آندره یف و استالین هیئت تحریریه روزنامه‌ی نامبرده را به مراعات نظم و ترتیب دعوت نمود. این واقعه در دوم ژوئن سال ۱۹۲۵ رخ داد. چند روز بعد نیز هیئت تشکیلاتی کمیته‌ی مرکزی با موافقت کامل بوخارین مقرر می‌دارد که رداکتور روزنامه‌ی نامبرده از کار بر کنار گردد. اینک یک قسمت از این نامه:

«شهر مسکو. دوم ژوئن ۱۹۲۵. به تمام اعضای هیئت تحریریه "کمسومولسکایا پراودا".

به عقیده‌ی ما بعضی جاهای مقالات ستسکی تحت عنوان "مرحله‌ی نوین سیاست اقتصادی نوین" ایجاد شبهه می‌نماید. در این مقالات ولو به طرز ملایم هم باشد، شعار "غنی شوید" به کار رفته است. این شعار، شعار ما نیست، شعار صحیحی نیست و ایجاد یک سلسله شبهات و سوء تفاهات می‌نماید و نبایستی در یک مقاله‌ی ره‌نما در "کمسومولسکایا پراودا" به آن جا داده شود. شعار ما عبارت از تجمع سوسیالیستی است. ما آن موانع اداری را که در راه ارتقاء سطح رفاه مادی در ده وجود دارد، از میان بر داریم. این اقدام بدون شک هر گونه تجمعی را تسهیل می‌کند، خواه تجمع خصوصی سرمایه‌داری باشد و خواه تجمع سوسیالیستی. ولی تا کنون حزب هرگز نگفته است که تجمع خصوصی را شعار خود قرار داده است»

.....

آیا اپوزیسیون از تمام این واقعیات مطلع است؟ البته، مطلع است. پس در این صورت چرا دست از تحریکات علیه بوخارین بر نمی‌دارد؟ تا چند آنها درباره‌ی اشتباه بوخارین جار و جنجال به راه خواهند انداخت؟

من از اشتباهات بعضی رفقا، مثلاً در اکتبر سال ۱۹۱۷. اطلاع دارم که اشتباه بوخارین نسبت به آنها حتی در خورد توجه هم نیست. این رفقا نه تنها در آن موقع اشتباه می‌کردند بلکه دو بار "جسارت" ورزیده و مهم‌ترین تصمیم کمیته‌ی مرکزی را که تحت رهبری و با شرکت لنین اتخاذ شده بود نقض کردند. با این وصف به محض این که این رفقا به اشتباهات خود اعتراف کردند حزب نیز آن اشتباهات را به دست فراموشی سپرد. ولی بوخارین در مقایسه با این رفقا اشتباه ناچیزی مرتکب شده است. او هیچ کدام از قرارهای کمیته‌ی مرکزی را نقض ننموده است. پس علت چیست که با وجود این امر هنوز هم تحریکات بی‌بند و بار علیه بوخارین ادامه دارد؟ آخر از بوخارین چه می‌خواهند؟

موضوع اشتباه بوخارین بدین منوال است.

و اما موضوع مقاله‌ی زینوویف "فلسفه‌ی عصر" و گزارش کامنف در جلسه‌ی پلنوم مسکو در پائیز امسال. آخر تابستان که به نوبه‌ی خود موجب وخامت مناسبات داخلی حزب ما گردیده است. من در نطق خود در این باره صحبت کردم و آن را تکرار نخواهم نمود. در آن موقع صحبت بر سر "فلسفه‌ی عصر" و اشتباهات این مقاله بود. سخن بر سر این بود که ما چگونه این اشتباهات را اصلاح می‌نمودیم، بر سر اشتباهاتی بود که کامنف در مورد ترازنامه‌ی غله و علوفه اداره‌ی مرکزی آمار مرتکب شد، بر سر این بود که چگونه کامنف به پیکره‌های اداره‌ی مرکزی آمار مبنی بر این که ۶۱ درصد مازاد محصول کالائی در اختیار گروه‌های بالا نشین دهقانان است، باور کرده و سپس چگونه در اثر فشار رفقای ما طی نامه‌ی خود به شورای کار و دفاع، مندرجه در روزنامه‌ها، مبنی بر این که بیش از نصف مازاد محصول در اختیار دهقانان میانه حال است، مجبور به اصلاح اشتباه خود گردید. کلیه‌ی اینها بدون تردید موجب وخامت مناسبات ما بود.

بعد از آن مسائل مربوط به پلنوم اکتبر پیش می‌آید که مسبب اشکالات نوینی میشود، اپوزیسیون طلب می‌کرد که مباحثه‌ی آشکار آغاز گردد و در همین جاست که مسئله‌ی به اصطلاح "ترمیدور" زالوتسکی پدید می‌شود و در پایان تمام اینها کنفرانس لنینگراد آغاز می‌گردد که از همان نخستین روز به سوی کمیته‌ی مرکزی آتش گشود. منظورم نطق‌های سافاروف، سرکیس، شلاوین و غیره است. منظورم نطق زینوویف و آن هم یکی از آخرین نطق‌های او است که مقارن پایان کنفرانس ایراد شد و طی آن کنفرانس را به نبرد علیه

مسکوئی‌ها دعوت کرد و پیشنهاد نمود یک هیئت نمایندگی از اشخاصی که برای مبارزه علیه کمیته‌ی مرکزی آماده‌اند، انتخاب گردد. وضعیت این طور بود. صرفاً به همین دلیل بود که ماکارف و لوبوف دو تن از کارگران بلشویک در هیئت نمایندگی لنین‌گرا در راه نیافتادند (آنها پلاتفرم مبارزه علیه کمیته‌ی مرکزی را قبول نکردند). جای آنها را در هیئت نمایندگی گوردون و تارخانف گرفتند. در یک کفهی ترازو گوردون و تارخانف و در کفهی دیگر کاماروف و لوبوف را بگذارید. در این صورت هر آدم بی‌غرضی خواهد گفت که اولی‌ها با دومی‌ها قابل مقایسه نیستند. (کف زدن‌ها) گناه لوبوف و کاماروف چیست؟ تمام گناه کاماروف و لوبوف اینست که نخواستند علیه کمیته‌ی مرکزی گام بر دارند. تمام گناه آنها همین است. مگر همین یک ماه پیش نبود که لنین‌گرادی‌ها کاماروف را به عنوان دبیر اول سازمان خود پیشنهاد می‌کردند. مگر قضایا این طور نبود. این طور بود یا نه؟ (صداهائی از هیئت نمایندگی لنین‌گرا) "این طور است، این طور است". پس در ظرف یک ماه، چه اتفاقی ممکن است برای کاماروف روی داده باشد؟ (بوخارین: "او در ظرف یک ماه قلب ماهیت داد"). چه اتفاقی در ظرف یک ماه ممکن است روی داده باشد که شما کاماروف عضو کمیته‌ی مرکزی را که خودتان به عنوان دبیر اول سازمان پیشنهاد می‌کردید از دبیرخانه‌ی کمیته‌ی لنین‌گرا راندید و انتخاب او را به عنوان یکی از اعضای هیئت نمایندگی کنگره غیر ممکن شمردید؟ (صدائی از طرف لنین‌گرادی‌ها: "او به کنفرانس توهین کرد." صدای دیگر: "نائوموف، این دروغ است!" همهمه.)

۱۰ - پلاتفرم اپوزیسیون

حال بپردازیم به پلاتفرم زینوویف و کامنف، ساکولنیکف و لاشویچ. وقت آن رسیده است که از پلاتفرم اپوزیسیون صحبت شود. پلاتفرم آنها خیلی بکر است. در اینجا نطق‌های گوناگون زیادی از طرف اپوزیسیون ایراد شد. کامنف چیزی می‌گفت، به طرفی می‌کشید، زینوویف چیز دیگری می‌گفت و به طرف دیگر می‌کشید، لاشویچ چیز سومی، ساکولنیکف چیز چهارمی. ولی علی‌رغم این تنوع، همه‌ی آنها در یک نکته هم رأی بودند. در کدام نکته هم رأی بودند؟ پلاتفرم آنها از چه قرار است؟ پلاتفرم آنها عبارتست از رفرم دبیرخانه‌ی کمیته‌ی مرکزی. یگانه موضوع مشترکی که آنها را کاملاً با هم متحد می‌سازد همانا مسئله‌ی دبیرخانه است. این امر، عجیب و مضحک ولی واقعیتی است.

این مسئله دارای تاریخچه‌ایست. در سال ۱۹۲۳ پس از کنگره‌ی ۱۲، اشخاصی که در "غار" اجتماع نموده بودند (خنده)، پلاتفرمی مبتنی بر نابودی هیئت سیاسی و دادن جنبه‌ی صرفاً سیاسی به دبیرخانه یعنی تبدیل دبیرخانه به یک ارگان رهبری سیاسی و تشکیلاتی مرکب از زینوویف، تروتسکی و استالین تهیه کردند. معنای این پلاتفرم چیست؟ این یعنی چه؟ معنای این امر رهبری حزب بدون کالینین و بدون مولوتف است. از این پلاتفرم چیزی در نیامد، نه فقط به دلیل آن که پلاتفرم مزبور در آن موقع پلاتفرم عاری از پرنسپیی بود، بلکه هم چنین به دلیل آن که در لحظه‌ی فعلی بدون رفقائی که به آنها اشاره کردم رهبری حزب ممکن نیست. من به پرسشی که کتباً از اعماق کیسلوسک از من شده بود پاسخ منفی دادم و اظهار داشتم اگر رفقا اصرار می‌ورزند حاضرم بدون سر و صدا، بدون مباحثه‌ی علنی یا مخفی، و بدون تضمین نمودن حقوق اقلیت (خنده) کنار بروم.

این به اصطلاح مرحله‌ی نخستین بود.

و اکنون از قرار معلوم دومین مرحله، که نقطه‌ی مقابل مرحله‌ی نخستین است، فرا رسیده است. اکنون دیگر خواستار سیاسی کردن دبیرخانه نبوده بلکه خواستار آنند، که دبیرخانه صرفاً جنبه‌ی فنی داشته باشد، خواستار نابودی هیئت سیاسی نبوده بلکه خواستار تعویض اختیارات تام و تمام به آن می‌باشند.

چه عیب دارد، هرگاه تبدیل دبیرخانه به یک دستگاه ساده‌ی تکنیکی واقعاً مورد پسند کامنف باشد، شاید موافقت با آن لازم باشد. فقط می‌ترسم که حزب با این امر موافقت ننماید. (یک صدا: "صحیح است!") ولی آیا یک دبیرخانه‌ی فنی مسائلی را که بایستی هم برای هیئت تشکیلاتی و هم برای هیئت سیاسی حاضر شود، حاضر خواهد کرد و خواهد توانست حاضر نماید، من که در این باره تردید دارم.

ولی وقتی که از هیئت سیاسی با اختیارات تام و تمام سخن به میان می‌آید، از یک چنین پلاتفرمی مرغان نیز به خنده در می‌آیند. مگر هیئت سیاسی دارای اختیارات تام و تمام نیست؟ مگر دبیرخانه و هیئت تشکیلاتی تابع هیئت سیاسی نیستند؟ پس پلنوم کمیته‌ی مرکزی چگونه؟ برای چه اپوزیسیون ما از پلنوم کمیته‌ی مرکزی حرف نمی‌زند؟ شاید می‌خواهد هیئت سیاسی از پلنوم هم اختیارات تام و تمام تری داشته باشد؟

نه، بخت با اپوزیسیون و پلاتفرم و یا پلاتفرم‌های او در خصوص دبیرخانه، به طور قطع یار نیست.

۱۱ - "صلح دوستی" آنان

شما ممکن است بپرسید، بالاخره چه، و برای خروج از وضعی که به وجود آمده است چه اقدامی باید کرد؟ این مسئله همهی وقت ما را چه طی کنگره و چه در آستان کنگره به خود مشغول داشته است. ما به وحدت صفوف حزب نیازمندیم - اینست مسئله‌ای که اکنون در برابر ما قرار دارد. اپوزیسیون دوست دارد از دشواری‌ها صحبت کند. ولی یک دشواری وجود دارد که از تمام دشواری‌ها خطرناک‌تر است و آن را اپوزیسیون برای ما به وجود آورده است، این دشواری همانا خطر تفرقه و اختلال سازمان حزبی است. (کف زدن‌ها) قبل از هر چیز باید بر این دشواری فائق آمد. با توجه به این امر بود که ما دو روز قبل از کنگره به اپوزیسیون خطاب کردیم و به امید حصول آشتی محتمل شرایط مصالحه جویانه‌ای برای سازش پیشنهاد نمودیم. اینک متن این خطابه:

« امضاء کنندگان زیرین، اعضای کمیته‌ی مرکزی بر این عقیده‌اند که تدارک مقدمات کنگره‌ی حزب از طرف یک عده رفقای رهبر سازمان لنینگراد بر خلاف خط مشی کمیته‌ی مرکزی حزب و علیه طرفداران این خط مشی در لنینگراد انجام گرفته است. امضاء کنندگان زیرین، اعضای کمیته‌ی مرکزی، قطعنامه‌ی کنفرانس مسکو را، خواه از نظر ماهیت و خواه از نظر شکل، کاملاً صحیح دانسته و بر آنند که کمیته‌ی مرکزی موظف است همه و هر گونه تمایلی را که علیه خط مشی حزب متوجه بوده و باعث اختلال سازمان حزب می‌گردد، طرد نماید.

معهدا به خاطر وحدت حزب، به خاطر حفظ صلح در داخل حزب، به منظور جلوگیری از خطر احتمالی جدا شدن سازمان لنینگراد، یکی از بهترین سازمان‌های حزب کمونیست روسیه، از کمیته‌ی مرکزی حزب، امضاء کنندگان زیرین در صورت تأیید خط مشی سیاسی صریح و روشن کمیته‌ی مرکزی توسط کنگره، ممکن می‌شمارد یک سلسله گذشت‌هائی بنماید. بنابراین ما پیشنهادهای زیرین را می‌کنیم:

۱- هنگام تنظیم قطعنامه‌ی مربوط به گزارش کمیته‌ی مرکزی باید قطعنامه‌ی کنفرانس مسکو، با ملایم کردن برخی از فرمولبندی‌های آن، مبنای کار قرار گیرد.

۲ - درج نامه‌ی کنفرانس لنینگراد و پاسخ کمیته‌ی مسکو به آن، چه در روزنامه‌ها و چه در بولتن‌ها، منافی منافع وحدت حزب شمرده شود.

۳ - اعضای هیئت سیاسی در کنگره علیه یک دیگر صحبت نکنند.

۴ - در نطق‌های کنگره از سرکیس (تنظیم ترکیب اعضاء حزب) و سافاروف (سرمایه‌داری دولتی) فاصله گرفته شود.

۵ - اشتباهی که در حق کاماروف و لوبوف و مسکوین رخ داده است از طریق سازمانی اصلاح گردد.

۶ - قرار کمیته‌ی مرکزی مبنی بر دخول یک نفر لنینگرادی در دبیرخانه‌ی کمیته‌ی مرکزی بلافاصله پس از کنگره به موقع اجرا گذاشته شود.

۷ - به منظور تقویت ارتباط با ارگان مرکزی یک کارمند از لنینگراد در هیئت تحریریه ارگان مرکزی داخل گردد.

۸ - به علت آن که رداکتور "لنینگرادسکایا پراودا" (گلاذنف) ضعیف است، تعویض او با یک رفیق قوی تر، با توافق نظر کمیته‌ی مرکزی، ضروری شمرده شود.

کالینین، استالین، مولوتف، دزرژینسکی و دیگران ۱۵، ۱۲،
» ۱۹۲۵

رفقا، اینست آن مصالحه‌ای که ما پیشنهاد می کردیم. ولی اپوزیسیون حاضر به مصالحه نشد و مبارزه‌ی علنی و شدید در کنگره را بر صلح ترجیح داد. چنین است "صلح دوستی" اپوزیسیون.

۱۲ - حزب به وحدت نائل خواهد آمد

ما اکنون در رئوس مطالب از نقطه‌ی نظر مندرجه در همین سند طرفداری می کنیم. ما در طرح قطعنامه‌ی خود، به طوری که میدانید، هم اکنون به خاطر صلح در حزب بعضی فرمولبندی‌ها را ملایم تر کرده‌ایم.

ما مخالف قطع عضویم ما مخالف سیاست قطع عضویم این بدان معنی نیست که به سران اجازه داده خواهد شد بدون کیفر خود را لوس کنند و روی

سر حزب سوار شوند. این طور نیست، معذرت می‌خواهیم. در برابر سران سجده نخواهد شد. (بانک‌های: "صحیح است!") کف زدن‌ها.) ما طرفدار وحدت و مخالف قطع عضویم. سیاست قطع عضو مورد انزجار ما است. حزب خواهان وحدت است و آن را در صورتی که کامنف و زینوویف مایل باشند به اتفاق آنها، و اگر مایل نباشند، بدون آنها به دست خواهد آورد. (بانک‌های: "صحیح است!") کف زدن‌ها.) و اما وحدت حزب مستلزم چیست؟ این که اقلیت تابع اکثریت باشد. بدون این هیچ گونه وحدتی در حزب نبوده و نخواهد بود.

ما مخالف پخش اوراق مخصوص مباحثه هستیم. در مجله‌ی "بلشویک" بخش خاصی برای مباحثه وجود دارد. این کاملاً کفایت خواهد کرد. نمیشود غرق در مباحثه شد ما حزبی هستیم که کشور را اداره می‌کند، - این نکته را فراموش نکنید. فراموش نکنید که هر نقاری در بالا، در کشور منعکس می‌گردد و آن را عیب ما خواهند شمرد. من دیگر از خارجه چیزی نمی‌گویم. ارگان‌های کمیته‌ی مرکزی به احتمال قوی، به همین شکل که فعلاً هستند باقی خواهند ماند. مشکل که حزب با برهم زدن آنها موافقت نماید. (صداهای: "صحیح است!") کف زدن‌ها.) هیئت سیاسی در این حالت هم دارای اختیارات تام و تمام بوده و از تمام ارگان‌های کمیته‌ی مرکزی به جز پلنوم بالاتر است. و اما پلنوم بالاترین ارگان است و این نکته است که گاهی فراموش می‌کنند. در نزد ما کلیه‌ی امور را پلنوم حل و فصل می‌کند و هر وقت که لیدرهای پلنوم بخواهند تعادل را از دست بدهند پلنوم آنها را به سر جای خود می‌نشانند. (صداهای: "صحیح است!") خنده. کف زدن‌ها.)

وحدت حزب باید وجود داشته باشد و اگر حزب، اگر کنگره از خود خاصیت نشان دهد و از تهدید نهراسد آن را به دست خواهیم آورد. (بانک‌های: "ما نخواهیم ترسید، ما گرگ باران دیده هستیم.") اگر یکی از ما بدسری کند، او را به سر جایش خواهند نشانند، - این ضروری است. این لازمست. رهبری حزب بدون کار دسته جمعی ممکن نیست. بعد از ایلچ چنین سودائی نابخردانه است. (کف زدن‌ها.)، صحبت از آن هم بی‌خردانه است.

کار دسته جمعی، رهبری دسته جمعی، وحدت در حزب، وحدت در ارگان‌های کمیته‌ی مرکزی به شرط تبعیت اقلیت از اکثریت، - اینست آن چه اکنون برای ما لازم است.

اما راجع به کارگران کمونیست لنینگرادی، تردیدی ندارم که آنان پیوسته در صفوف مقدم حزب ما خواهند بود. ما به اتفاق آنان حزب را به وجود آوردیم، به اتفاق آنان آن را پروراندیم، به اتفاق آنان در اکتبر ۱۹۱۷ پرچم قیام بر افراشتیم، به اتفاق آنان بر بورژوازی فائق آمدیم، به اتفاق آنان با دشواری‌های موجوده در سر راه کارهای ساختمانی خود مبارزه کردیم و مبارزه خواهیم

نمود. من تردیدی ندارم که کارگران کمونیست لنینگراد در مبارزه برای حصول وحدت آهنین لنینی حزب از دوستان خود در سایر مراکز صنعتی باز نخواهند ماند. (کف زدن‌های شورانگیز. سرود "انترناسیونال".)

منتشره در شماره‌های ۲۹۱، ۲۹۲ و ۲۹۶ روزنامه‌ی "پراودا" مورخه ۲،
۲۲ و ۲۹ دسامبر سال ۱۹۲۵

توضیحات:

[۱] - کنگره‌ی چهاردهم حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی از ۱۸ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۲۵ در مسکو جریان داشت. کنگره گزارش‌های سیاسی و تشکیلاتی کمیته‌ی مرکزی، گزارش‌های کمیسیون تفتیش، کمیسیون کنترل مرکزی، نمایندگی حزب کمونیست (ب) روسیه در کمیته‌ی اجرائیه کمینترن و هم چنین مسائلی را درباره‌ی کار اتحادیه‌ها، درباره‌ی کار سازمان کمسومول، درباره‌ی تغییر آئین نامه‌ی حزب و غیره مورد مذاکره قرار داد. کنگره خط مشی سیاسی و تشکیلاتی کمیته‌ی مرکزی را تماماً تأیید نمود، راه مبارزه‌ی آینده در راه پیروزی سوسیالیسم را تعیین کرد، خط مشی کلی حزب را در مورد صنعتی ساختن کشور تصویب نمود. نقشه‌های تسلیم طلبانه‌ی اپوزیسیون را رد کرده به کمیته‌ی مرکزی دستور دادعلیه هر گونه تلاشی که برای لطمه وارد ساختن به وحدت حزب به عمل آید، به مبارزه‌ی آشتی ناپذیری دست زند. کنگره‌ی ۱۴ حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی به عنوان کنگره‌ی صنعتی ساختن کشور وارد صفحات تاریخ حزب گردید. این کنگره تحت شعار مبارزه علیه "اپوزیسیون جدید" که امکان ساختمان سوسیالیسم را در اتحاد شوروی نفی می کرد، جریان داشت. به موجب تصمیم کنگره‌ی ۱۴ نام حزب به حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی تغییر یافت. برای اطلاع از چگونگی کنگره‌ی ۱۴ حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی مراجعه شود به ترجمه‌ی فارسی کتاب "تاریخ مختصر حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی" چاپ مسکو، ص. ۴۴۷ - ۴۵۲.

[۲] - شورای متحده‌ی آمستردام (انترناسیونال اتحادیه‌ها در آمستردام) در ژوئیه سال ۱۹۱۹ در کنگره‌ی بین‌المللی آمستردام تشکیل گردید. اتحادیه‌های فرمیست عده‌ای از کشورهای اروپای باختری و ایالات متحده‌ی آمریکا جزو این شورا بودند. عده‌ی اعضاء این شورا در سال ۱۹۱۹ به ۲۴ میلیون نفر می رسید ولی در پایان سال ۱۹۲۳ به ۱۶ میلیون تقلیل یافت. در سال‌های بعد نفوذ شورای متحده‌ی آمستردام و تعداد اعضاء آن به طور سیستماتیک تنزل می یافت. شورای متحده‌ی آمستردام در دوران دومین جنگ جهانی عملاً فعالیت خود را قطع کرد. به مناسبت تشکیل فدراسیون جهانی اتحادیه‌ها، شورای متحده‌ی آمستردام در دسامبر سال ۱۹۴۵ منحل گردید.

[۳] - کنفرانس لوکارنو (سوئیس) از ۵ تا ۱۶ اکتبر سال ۱۹۲۵ جریان داشت. در این کنفرانس نمایندگان بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، لهستان، چکوسلوواکی و آلمان شرکت داشتند. (درباره‌ی کنفرانس لوکارنو رجوع شود به کتاب حاضر، صفحات ۱۸ - ۱۹).

[۴] - کنفرانس اقتصادی بین‌المللی از ۱۰ تا ۱۹ ماه مه سال ۱۹۲۲ در ژن (ایتالیا) جریان داشت. در این کنفرانس انگلستان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، ژاپن و سایر دول سرمایه‌داری از یک طرف، و روسیه شوروی از طرف دیگر شرکت نمودند. کنفرانس ژن برای تعیین چگونگی مناسبات بین جهان سرمایه‌داری و روسیه شوروی تشکیل شد. هیئت نمایندگی شوروی هنگام گشایش کنفرانس برنامه‌ی وسیعی برای احیاء اروپا مطرح نمود و طرحی برای خلع سلاح عمومی پیشنهاد کرد. ولی کنفرانس پیشنهادهای هیئت نمایندگی شوروی را نپذیرفت.

در ۲ دسامبر سال ۱۹۲۲ دولت شوروی کنفرانسی از نمایندگان دول همسایه‌ی باختری خود (استونی، فنلاند، لتونی، لهستان و لیتوانی) در مسکو فرا خواند و در آن نقشه‌ی تقلیل نسبی تسلیحات را در معرض بحث و مذاکره گذاشت. دهمین کنگره‌ی کشوری شوروی روسیه در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۲۲ در پیام خود "خطاب به ملل جهان" خط مشی صلح‌آمیز حکومت شوروی را تأیید نمود و کلیه‌ی زحمتکشان جهان را دعوت کرد از این خط مشی پشتیبانی نمایند. در کنفرانس دریائی رم که در فوریه سال ۱۹۲۴ منعقد گردید، نماینده‌ی شوروی درباره‌ی تقلیل تسلیحات دریائی پیشنهاد مشخصی نمود.

[۵] - منظور قرارداد عمومی و قرارداد بازرگانی بین بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی است که در ۸ اوت سال ۱۹۲۴ در لندن از طرف نماینده‌ی اتحاد شوروی و نماینده‌ی دولت ماکدونالد به امضاء رسید. دولت محافظه کار انگلستان که در نوامبر سال ۱۹۲۴ به سر کار آمد از تصویب این قراردادها امتناع ورزید.

[۶] - منظور فرمان کمیته‌ی اجرائیه‌ی مرکزی شورای کشوری نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان روسیه درباره‌ی الغاء وام‌های دولتی حکومت تزاری است که در ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۸ به تصویب رسید.

[۷] - منظور دولت محافظه کار بالدوین - اوستین چمبرلن است که در نوامبر سال ۱۹۲۴ جانشین دولت لیبورریست ماکدونالد شد.

[۸] - "اکنونومیچسکایا ژیزن" (زندگی اقتصادی) - روزنامه‌ی یومیه‌ی ارگان کمیساریاهای اقتصادی و دارائی و مؤسسات جمهوری متحده‌ی شوروی سوسیالیستی روسیه و اتحاد جماهیر شوروی (شورای کشوری اقتصاد ملی اتحاد شوروی، شورای کار و دفاع، اداره‌ی نقشه‌ی دولتی، بانک دولتی، کمیساریای ملی دارائی و غیره) بود که از نوامبر سال ۱۹۱۸ تا نوامبر سال ۱۹۳۷ انتشار می‌یافت.

[۹] - رجوع شود به آثار زیرین لنین: "درباره‌ی خط مشی کودکانه "چپ" و خرده‌بورژوا مآبی" (کلیات آثار لنین، چاپ چهارم روسی، جلد ۲۷ - ص. ۲۹۱ - ۳۱۹)؛ "سخنرانی درباره‌ی مالیات جنسی در جلسه‌ی دبیران و نمایندگان مسئول حوزه‌های حزب کمونیست(ب) روسیه در مسکو و استان مسکو، مورخه ۹ آوریل ۱۹۲۱"؛ "درباره‌ی مالیات جنسی" (جلد ۳۲ ص. ۲۶۲ - ۲۷۶، ۳۰۸ - ۳۴۳)؛ "پنج سال انقلاب روسیه و دورنماهای انقلاب جهانی (سخنرانی در چهارمین کنگره‌ی کمینترن در تاریخ ۱۳ نوامبر سال ۱۹۲۲)" (جلد ۳۲ ص. ۳۸۰ - ۳۹۴).

[۱۰] - رجوع شود به مجموعه‌ی "قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره‌ها و کنفرانس‌های حزبی و پلنوم‌های کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی"، قسمت اول چاپ سال ۱۹۴۱ ص. ۵۶۶ به زبان روسی.

[۱۱] - رجوع شود به اثر لنین موسوم به "طرح اولیه تزه‌های مربوط به مسئله‌ی ارضی (برای کنگره‌ی دوم انترناسیونال کمونیست)"، (جلد ۳۱، ص. ۱۲۹ - ۱۴۱).

[۱۲] - رجوع شود به کلیات آثار لنین جلد ۲۹، ص. ۱۲۴ - ۱۲۵.

[۱۳] - منظور قطعنامه‌ایست که در پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه (۳ - ۱۰ اکتبر سال ۱۹۲۵) بر اساس سخنرانی مولوتف "درباره‌ی کار حزب در بین تهیدستان ده" به تصویب رسید. (رجوع شود به مجموعه‌ی "قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره‌ها و کنفرانس‌های حزبی، حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی و پلنوم‌های کمیته‌ی مرکزی"، قسمت دوم چاپ سال ۱۹۴۱ ص. ۳۸ - ۴۱ به زبان روسی.

[۱۴] - رجوع شود به کلیات آثار لنین. چاپ چهارم، جلد ۶، ص. ۳۲۵ - ۳۹۲.

[۱۵] - "بدنوتا" - روزنامه‌ی یومیه، ارگان کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی، که از مارس سال ۱۹۱۸ تا ژانویه سال ۱۹۳۱ منتشر میشد.

[۱۶] - "لنینگرادسکایا پراودا" - روزنامه‌ی یومیه، ارگان کمیته‌های حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در استان و شهر لنینگراد، ارگان شورای ایالتی و شورای شهری نمایندگان زحمتکشان که از سال ۱۹۱۸ تحت عنوان پتروگرادسکایا "پراودا" انتشار می‌یافت. در سال ۱۹۲۴ این روزنامه تغییر نام یافت و به "لنینگرادسکایا پراودا" موسوم گردید. در پایان سال ۱۹۲۵ "اپوزیسیون جدید"، روزنامه‌ی "لنینگرادسکایا پراودا" را که ارگان دفتر استان شمال غربی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه، ارگان کمیته‌ی ایالتی حزب لنینگراد، ارگان شورای ایالتی اتحادیه‌ها و شورای اقتصادی ایالتی بود، برای مقاصد فراکسیونی و ضد حزبی خود مورد استفاده قرار داد.

www.toufan.org

صفحه‌ی توفان در شبکه‌ی جهانی اینترنت

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

پیروزباد حزب طبقه کارگر ایران